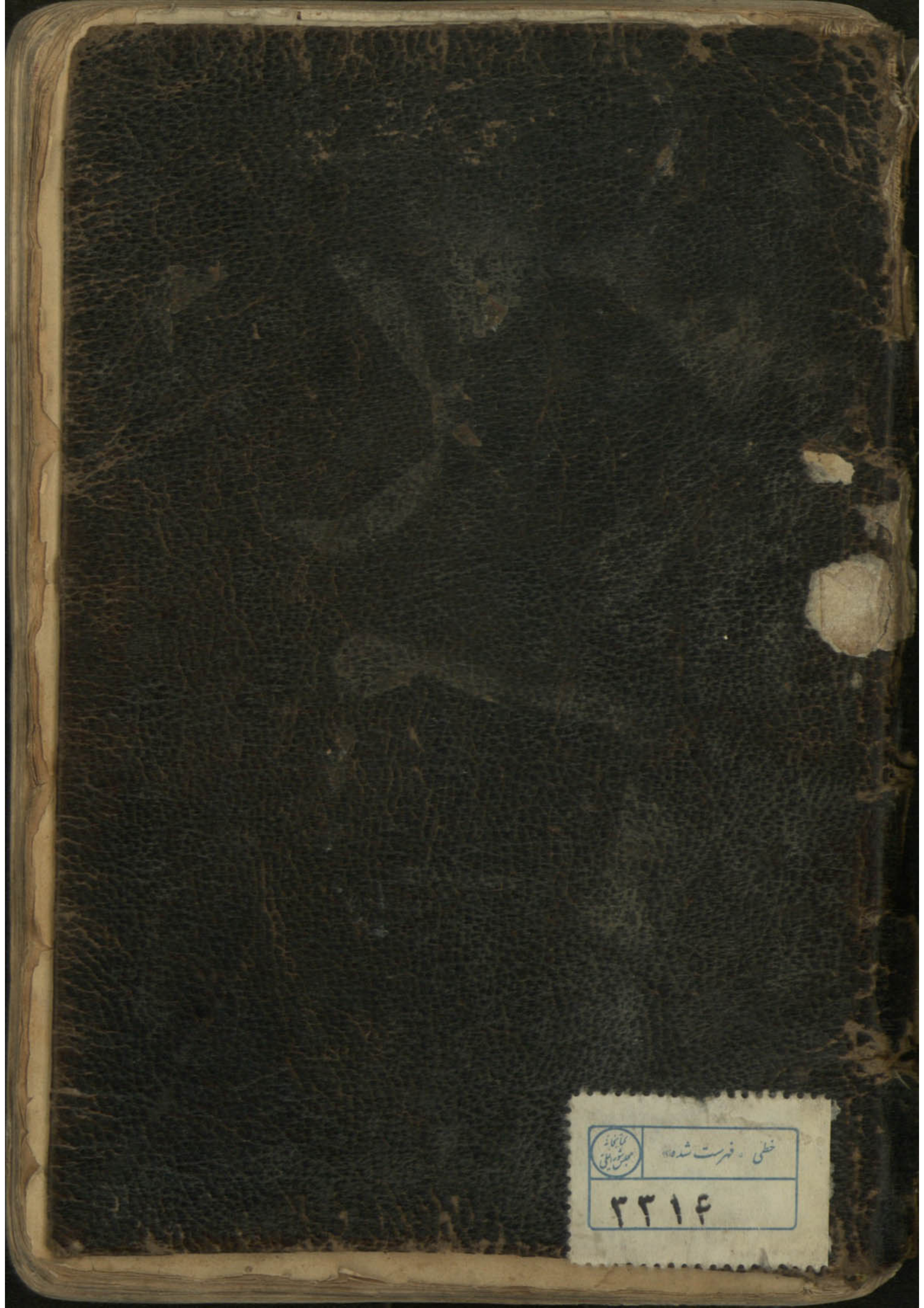
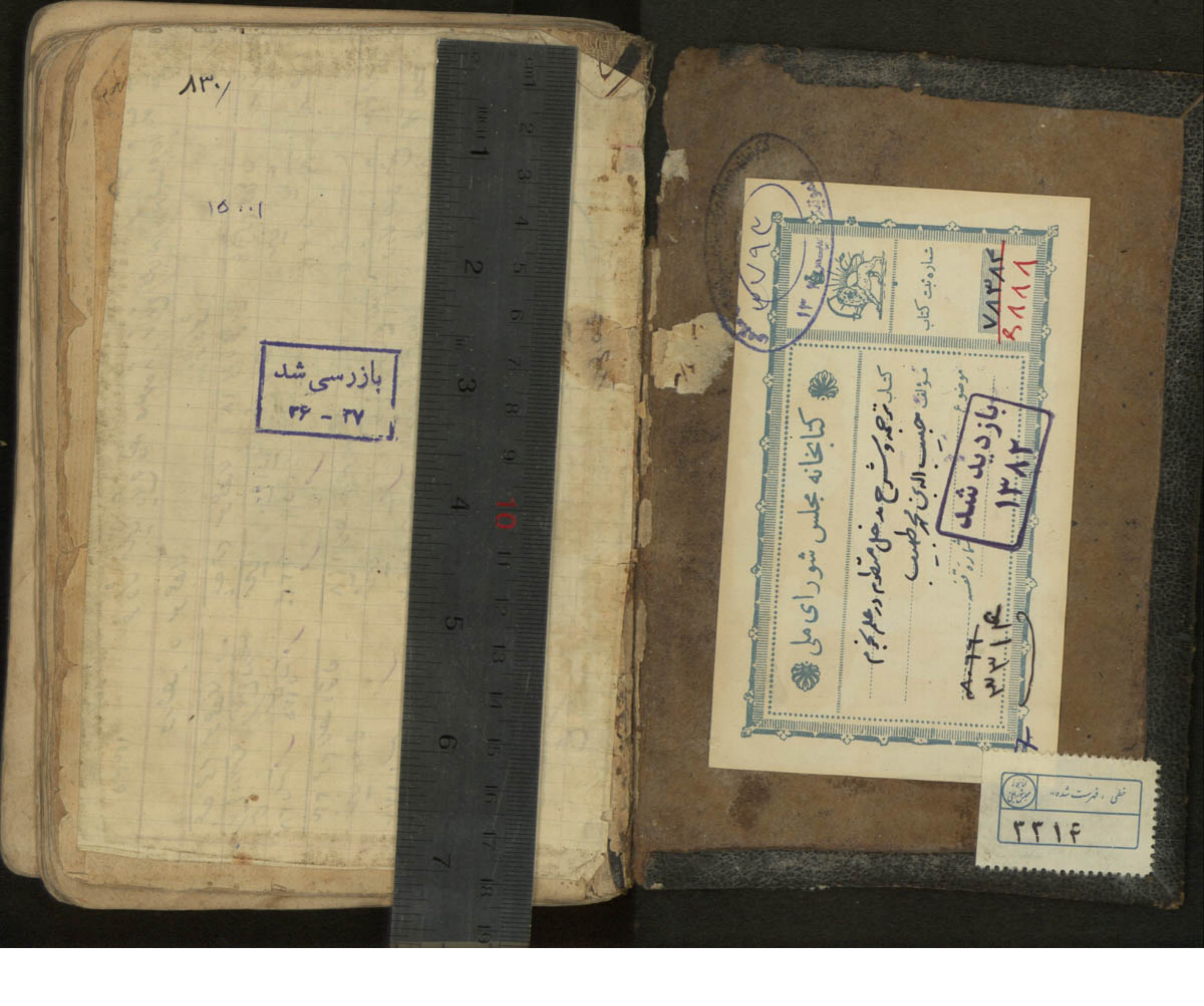

کتابخانه مجلس شورای ملی
خطی . فهرست شده
۲۳۱۴



۸۳۰
۱۵۰۰۱
بازرسی شد
۳۷ - ۳۶
کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
بازدید شد
۱۳۸۲
۳۲۱۴


۸۳۰
بازرسی شد
۳۶ - ۳۷
کتابخانه مجلس شورای ملی
بازدید شد
۱۳۸۲


العابد والمعبود
خطی . فهرست شده
۳۳۱۴

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خداوند لوح و قلم ❊ که از نیستی زد بهستی رقم
خدائی که این لاجوردی سپهر ❊ بیاراست از انجم و ماه و مهر
ز آب و ز آتش ز خاک و ز باد ❊ چنین طرفه بنیاد عالم نهاد

مدخل هر کتاب شرح جواهر منظومه و مفتح هر کتاب بیان زواهر
منثوره حمد حکیمیست که بقلم قدرت و ثبات رقم تکوین
و جدول حیات بر لوح وجود کاینات کشیده صفحهٔ تقویم سما
و صفحه فلک خضرا را برقوم نجوم و نقوش کواکب ثوابت انا زینا
السماء الدنیا بزینة الکواکب مزین و محلی نموده و صلوات
صلوات حبیب عاقبت محمودی راست که بی استخراج دستور
عمل [illegible] شرعش هیچ عمل صحیح و مقبول نی و بی استقبال دقایق
دین و ملتش هیچکس بدرجات قبول المکان اجتماع [illegible]
نی رسولی که نیر رسالتش با [illegible] ضیا [illegible] از حضیض نیران هبوط
حرمان باوج رستکاری و شرف

علیه

علیه و آله ما دامت الافلاک فی السیران و علی آله و اصحابه ما بقی
للنسر الطایر فیها الطیران **وبعد** بر ضمایر عیسی سرایر و خواطر
قدسی مآثر ارباب الباب صورت اظهار و سمت اشتهار دارد
که کتاب مدخل منظوم در علم نجوم نسخه‌ایست جامعة القواعد و کثیرة الفواید
و چون در سلک نظم انتظام یافته عرایس نفایس فوایدش در
حجرهٔ اغلاق و اختفا محجوب و مختفی مانده بندهٔ کمترین حبیب الله
بن محمد طیب عفی ذنبه عنه رب المجیب خواست که آن پردگیان
نشیمن حجاب را بر منصهٔ ظهور جلوه داده چند کلمه شکسته
که متضمن توضیح دقایق معانی و متکفل تبیین حقایق مبانی
آن باشد در سمط تحریر مثبت گرداند امید که اگر بر سهو و خطائی
اطلاع یابند آنچه قابل اصلاح بود اصلاح فرمایند و آنچه از
حد تقویم و بمرتبهٔ تفهیم خارج باشد بذیل عفو مذیل دارند و
ساتر معایب باشند نه مظهر مثالب تا [illegible] جمال [illegible] الطراز
فمن عفی و اصلح فاجره علی الله مطرز گردد و بالله العصمة والتوفیق

مرد دانا سخن ادا نکند — تا بنام حق ابتدا نکند

این بیت مضمون کلام معجز نظام حضرت رسول کل انام علیه التحیة والسلام است که کل امر ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله فهو ابتر اما مراد درین مقام از ابتدا بنام خدا آنست که ابتدا باسمی از اسماء الله باید کرد بلکه مراد آنست که در ابتدا سخن از خدا گویند یا از خبری دیگر چه بسم الله الرحمن الرحیم نیز ابتدا باسمی از اسماء الله نیست بلکه بحرف جر و کلمه است و بدانکه ابیات این رساله که در بحر خفیف مخبون محذوف یا سالم صدر و ابتدا واقع شده و تقطیع این بیت اینست تقطیع مرد دانا فاعلاتن سخن ادا مفاعلن نکند فعلن تا بنام فاعلاتن حق ابتدا مفاعلن نکند فعلن و برین قیاس کن تقطیع بقیه ابیات نظم را مالک لم یزل کریم و قدیم صانع بی بدل حکیم و علیم شرح هر لفظی ازین بیت صفتی از صفات الله و معانی این الفاظ برین منوال است که مذکور میشود اول مالک یعنی موجودات مملوکات حضرت عزت اند دوم لم یزل یعنی همیشه بوده و هرگز نبوده و نخواهد بود که ذات او معدوم باشد سیم کریم

داوند بمعنی

داوند بمعنی آمده است اول بمعنی جواد یعنی بخشش کننده چنانکه میگویند رجل کریم ای جواد دوم بمعنی عزیز کقوله تعالی انه لقرآن کریم ای عزیز و این لفظ را بهر دو معنی بر ذات واجب الوجود اطلاق می توان کرد چهارم قدیم یعنی وجود او را اول نیست و سابق بر وجود او عدم نیست بر خلاف مخلوقات پنجم صانع یعنی الله تعالی صانع هر مصنوع و خالق هر مخلوق است ششم بی بدل یعنی بدل و مثل خود ندارد هفتم حکیم و این لفظ بدو معنی آمده است و بهر دو معنی او را بر ذات واجب الوجود اطلاق توان نمود اول بمعنی احکام آمده و احکام آفریدن اشیا است از روی حسن التصویر والاتقان دوم بمعنی عالم آمده بواسطه آنکه حکمت در لغت علم است کقوله تعالی یؤتی الحکمة ای یؤتی العلم هشتم علیم یعنی حضرت عزت داناست باسرار و خفیاتی که نرسد بدان اسرار و خفیات هیچ عالمی از مخلوقات کقوله جل طوله علیم بذات الصدور و عالمست بتفاصیل معلومات قبل از

وقوع و بعد از وجود متن آنکه هفت و نه و ده و دو و چهار
گردید اگر پس شنود شش بار شرح مراد از هفت کواکب سبع است
که اسامی ایشان درین بیت مندرج است متن قمر است و عطارد
زهره : شمس و مریخ و مشتری و زحل : و از نه مراد افلاک تسع است
و از ده و دو دوازده برج و اسامی این هر دو بعد ازین مذکور
شود و مراد از چهار ارکان اربع است که آن آتش و هوا و آب
و خاک است یعنی حضرت جلت عظمته این اشیای عظیم الشان را
خلق کرده که هیچکس مدد و معاون او نبود متن پس از ان هر یکی
فزون از حد : گردید ادلیل هستی خود شرح درین هیچ شک
نیست که هر شئی از مخلوقات دلیل واضح است بر وجود
واجب بسبب آنکه وجود مصنوع بی صانع ممکن نیست چنانچه
حصول بنا بی بنا پس چندین آسمانها و کواکب ثوابت
و سیار و ارکان اربع بی خالق نتوانند بود فلاجرم هر یک دلیل
واضح باشد بر ذات معبود متن داد مان عقل تا بدانستیم

نیز توفیق تا توانستیم شرح یعنی حضرت عزت ما را عقل داد
تا بدانستیم ذات و صفات او را و توفیق داد تا توانستیم که
ذات و صفات او را بدانستیم و عقل قوتیست در سر و دماغ
که فرق کند میان خیر و شر و آنرا حکما قوت مدرکه گویند و
توفیق در لغت گردانیدن شی است موافق بشئ دیگر و در
اصطلاح اسباب وجود شئ را موافق یکدیگر گردانیدن است
در سببیت و در عرف خاصیت بخیر و معنی دادن توفیق
آنست که اسباب را موافق یکدیگر ساخت و بعضی گفته اند که توفیق
قادر ساختن خدای تعالی است بنده را بر فعل خیر و این معنی
اظهر است فی نعت النبی صلی الله علیه و آله طریق مصنفان عظیم الشان و
مؤلفان عمیم الاحسان برین معنی جاریست که بعد از محمدت
حضرت عزت جلت عظمته نعت حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله بیان میکنند بواسطه توسط او میان بنده و معبود پس
مصنف تتبع آثار سلف نموده میگوید متن و انکه از بهر نشر دین

آسمان گرد و اختران سپه اش ش نشر در لغت پراکنده کردنست و بر
سبیل مجاز بمعنی شهرت دادن استعمال کنند و هدی بمعنی راه
نمودن است و انجا آنرا بمعنی راه نماینده گفته بر سبیل مبالغه
چنانچه گویند رجل عدل و حضرت رسالت را تشبیه کرده باسمان
و اصحاب بزرگوار او را باختران چنانچه مصنف خود بدین معنی اشارت
خواهد نمود یعنی از برای ظاهر کردن دینی که راه نماینده بحضرت محمد صلعم و آله
و اصحاب با احترام او را بیافریدم متن گیست آن آسمان محمد را د
اخترانش صحابه باد اوح را دبمعنی جواهر آمده چنانچه سید الشعرا
امیر خسرو در مطلع الانوار فرموده اند بیت راد که کف زیب کجا بخشیست
بند قلم موجب روشنی است ش و صحابه جمع صاحب است و مراد
صاحب پیغمبر است و آن کسی را گویند که ملازمت پیغمبر بر سبیل اعتقاد
رسیده تا زمان وفات مؤمن بوده باشد و تشبیه اصحاب
باختران اشارت بدین حدیث معجز نظام است که اصحابی
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم م آسمان او

ولی بحلم زمین ش اختر انیها و لیک پرده دین ش باد برجان
هر یکی از ما ش هر زمان بیکران درود و ثنا ح یعنی از ما بر جان هر
یکی از رسول و اصحاب او هر زمان بی پایان درود و ثنا باد
سبب نظم کتاب چون بدیدم که در بسیط زمین ش هیچ دانش ز بعد
دانش دین ح بسیط در لغت گشادگی را گویند و در اصطلاح آنچیزی
را گویند که منقسم نشود باقسام مختلفة الطبایع و بسیط بمعنی سطح نیز
آمده چنانچه در صدر الکتاب اقلیدس مذکور است پس می تواند
بود که مراد از بسیط سطح باشد و این معنی درین موضع انسب است
م نیست از دانش نجومی به ط کاندرو گنج حکمتست فره
ح نجوم و انجم جمع نجم است و نجم در لغت ستاره را گویند و چون
مبحوث عنه این علم احوال ستارها و اوضاع سیارهاست اورا
علم نجوم میگویند و سبب ترجیح علم نجوم بر سایر علوم بعد از علم
دین آنست که سعادت و نحوست ساعات و اختیارات
این علم متعلق بابدان انسانست چنانچه پوشیده نیست

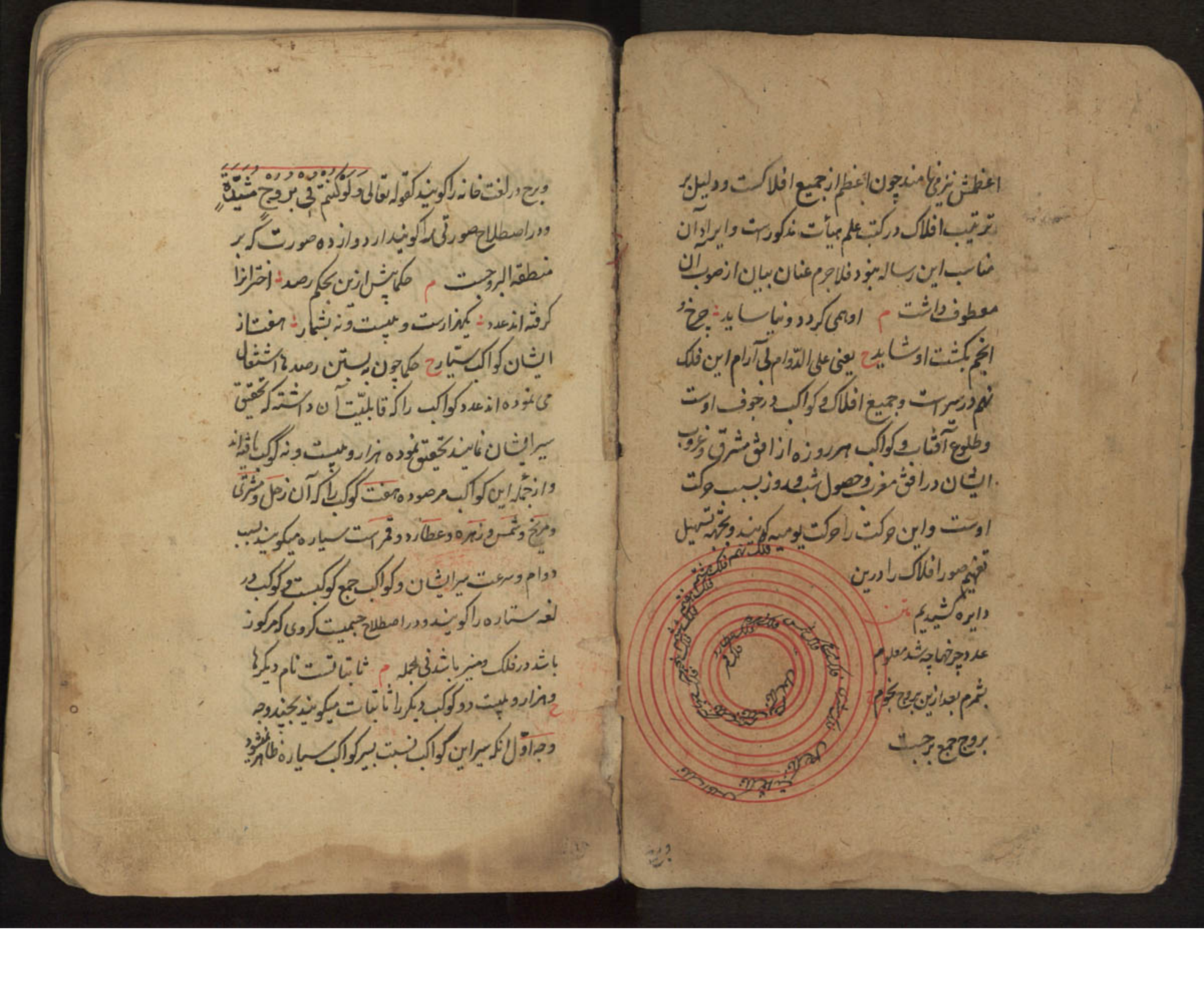
برادلوا الالباب که معرفت علم نجوم مفید آنست که اگر ساعتی نحس
باشد انسان از ان احتراز نماید و اگر ساعتی سعد باشد بدان جهد
و اهتمام کند پس خیر و شر ساعات و اختیارات متعلق با بدان
انسان باشد و ابدان انسان اشرف ما خلق الله است فلا جرم
علمی که با بدان انسان باشد اشرف علوم خواهد بود و لهذا طب
کل امام علیه التحیه و السلام علم طب را بواسطه متعلق بود که ابدان انسانست
مقدم داشته بر علم دین درین حدیث که اَلعِلْمُ عِلْمانِ عِلْمُ الاَبْدانِ
وَعِلْمُ الاَدْیانِ و اظهر آنست که مراد مصنف از علم نجوم علم
هیات باشد و غایت آن علم معرفت صانعست چه از ان علم
کمال قدرت صانع جلت عظمته تعین می شود پس ازین جهة اشرف
علوم باشد و معنی انکه در و گنج حکمت فره آنست که تحقیق
مسایل هیات کما ینبغی نمی توان نمود از نجوم تا اقسام
علم حکمت از الهی و ریاضی و طبیعی معلوم نباشد پس در نجوم گنج
حکمت فره باشد یعنی فراوان م کردم آغاز مدخل منظوم

متعلق

یاد کردم در روبسی ز علوم ح مدخل موضع در آمد نیست و مختصری را
که مشتمل باشد بر مسئله چند از علمی مدخل گویند بسبب آنکه آن مختصر
نسبت با آن علم بمنزله دری شود که از ان در در ان علم در می آیند
و چون باین مختصر بعلم نجوم در می توان آمد او را مدخل نام
نهاد و چون در سلک نظم منتظمست مدخل را بقید منظوم
مقید ساخت و اطلاق لفظ علوم از قبیل اطلاق لفظ
جمعست بر ما فوق واحد که آن دو هست یا بیشتر بسبب آنکه
مصنف درین رساله از علم هیات و نجوم بحث نموده و
بس و می توان گفت که علم بمعنی تصدیق آمده پس تصدیق
هر مسئله از علم نجوم علمی باشد فلا جرم علوم بلفظ جمع آورد م
تا هر ان کس که یاد گیرد این ش گردد از فاضلان روی زمین
ح یعنی هر کس این کتاب مدخل منظوم را یاد گیرد از فاضلان
خواهد بود در هیات افلاک اول از هیات فلک گویم ش
پس با حکام اختران پویم ح ظاهرا که مراد از هیات فلک

عدد و ترتیب افلاکست چه آنچه درین موضع قبل زبان احکام
اختران گفته همین است و ترتیب وعدد از جملهٔ عوارض افلاکست
وهیأت وعرض مستراد فانند م آفریننده پری و ملک
وانکه نه آفرید چرخ فلک ح تسمیهٔ هر یک ازین افلاک
بفلک بر سبیل استعاره است از فلک مغزل بسبب
کثرت حرکت او و فلک جسمیست کروی متحرکست بالذات
باستداره در مکان خود و مستنیر نیست م بر یکم ماه و
بر دوم تیر است ح ترتیب افلاک برین منوال که مصنف
بیان میکند نسبت بسکان کره ارض است چه بر فلک
اول ماه است و او را بعربی قمر گویند و بر فلک دوم تیر است
و او را بعربی عطارد گویند م بازناهید را سیوم تیر است
و بر فلک سیوم ناهید است که او را اعراب زهره گویند
بفتح ها و لفظ تیر بمعنی بخشش است یعنی فلک سیوم از افلاک
بخشش ناهید است م شمس بر چرخ چارم است مدام

همچه بر چرخ پنجمین بهرام ح و بر فلک چهارم شمس است او را
بفارسی آفتاب گویند و بر فلک پنجم بهرام است و بعربی
او را مریخ گویند م ششمین چرخ مشتری را دان هفتمین است
منزل کیوان ح و بر فلک ششم مشتری است و او را بفارسی
برجیس گویند و بر فلک هفتم کیوان است و بعربی او را
زحل گویند و برین هفت فلک بعد ازین کواکب اصلا کوکب
دیگر نیست م باز هشتم که ثابتات درو است ح یعنی بعد از
فلک هفتم فلک هشتم است که چندین هزار کوکب که در لیالی
مرئی میشوند درو است و این فلک را فلک البروج گویند چون
صور بروج برین فلکست و چون کواکب ثوابت بروی
مرکوزند فلک ثوابتش نیز گویند م زبر او نهم که جمله درو است
ح و زبر فلک هشتم فلک نهم است که جمیع افلاک در میان
اوست و بدین سبب او را فلک الافلاک گویند و چون
بروی هیچ کوکبی نیست او را فلک اطلس نیز گویند و فلک



اعظمش نیز خوانند چون اعظم از جمیع افلاک است و دلیل بر
ترتیب افلاک در کتب علم هیأت مذکور است و ایراد آن
مناسب این رساله نبود فلاجرم عنان بیان از صوب آن
معطوف داشت م اوهی گردد و نیاساید ؛ چرخ و
انجم بگشت او شاید ح یعنی علی الدوام بی آرام این فلک
نهم در سیر است و جمیع افلاک و کواکب در جوف اوست
و طلوع آفتاب و کواکب هر روزه از افق مشرق و غروب
ایشان در افق مغرب و حصول شب و روز بسبب حرکت
اوست و این حرکت را حرکت یومیه گویند و بجهة تسهیل
تفهیم صور افلاک را درین
دایره کشیدیم تن
عدد چرخها چه شد معلوم
بشمرم بعد ازین بروج نجوم
بروج جمع برج است

و برج در لغت خانه را گویند کقوله تعالی و لو کنتم فی بروج مشیدة
و در اصطلاح صورتی را گویند از دوازده صورت که بر
منطقة البروج است م حکما پس ازین بحکم رصد ؛ اختر را
گرفته اند عدد ؛ یکهزار است و بیست و نه بشمار ؛ هفت از
ایشان کواکب سیار ح حکما چون بستن رصدها اشتغال
می نموده اند عدد کواکب را که قابلیت آن داشته که تحقیق
سیر ایشان نمایند تحقیق نموده هزار و بیست و نه کوکب یافته اند
و از جمله این کواکب مرصوده هفت کوکب را که آن زحل و مشتری
و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر است سیاره میگویند بسبب
دوام و سرعت سیر ایشان و کواکب جمع کوکب است و کوکب در
لغه ستاره را گویند و در اصطلاح جسمیست کروی که مرکوز
باشد در فلک و منیر باشد فی الجمله م ثابتات نام دیگرها
ح و هزار و بیست و دو کوکب دیگر را ثابتات میگویند بچند وجه
وجه اول آنکه سیر این کواکب نسبت بسیر کواکب سیاره ظاهر نمیشود

بجهت قلت سیر ایشان پس گوئیا که ثابت اند دوم آنکه اوضاع
وصور این کواکب نسبت بیکدیگر علی الدوام بر یک حالست پس ایشان
ثابت باشند بر حال خود سیوم آنکه تسمیهٔ این کواکب بثوابت
از قدماء حکما واقع شده و ایشان حرکت و سیر این کواکب را
ادراک نکرده بوده اند تا زمان بطلیموس پس ازین سبب ایشانرا
ثوابت نام نهاده اند م که ازیشان کنند بیکدیگر ح یعنی ازین
ثابتات صورتها بر فلک هشتم اعتبار نموده اند بجهت تسهیل
حصر و معرفت آن کواکب و مجموع صور که برین فلک معتبر است چهل
هشت است وازین جمله بیست و یک صورت در جانب شمالیست
و دوازده بر منطقهٔ فلک البروج و پانزده در جانب جنوب و
تفصیل صور و اعداد کواکب آن در کتب علم هیأت مذکور است م
باز کردند زمرهٔ حکمت ذ هشتمین چرخ را دو شش قسمت ح یعنی
حکما بعد از تحقیق عدد کواکب فلک هشتم را بدوازده قسم
کرده اند و دانستن این اقسام بدین طریقت که هر فلکی

رادو

رادو قطب و منطقه ضرورتست بسبب آنکه فلک کرویست و هر
کره که حرکت کند در مکان خود دو نقطه برو ساکن می باشد
بالضروره و آن نقطه دو قطب آن کره باشد و چون بر
وسط آن کره دایره فرض کنند که دوری آن دایره از آن
دو قطب همه جای برابر باشد آنرا منطقهٔ آن کره گویند
و منطقهٔ فلک نهم را معدل النهار میگویند و این قطب که
معروفست درین بلاد از افق مرتفعست قطب شمالی و قطب
دیگر را در برابر او و تحت الارض است قطب جنوبی میگویند
و منطقهٔ فلک هشتم را منطقة البروج و هر یک از دو قطب او را
قطب فلک البروج می نامند و تقاطع میکند منطقة البروج و معدل
النهار در سطح فلک نهم در دو موضع برابر یکدیگر و هر یکی ازین
دو موضع را نقطهٔ اعتدال گویند و آفتاب دایم برین منطقه سیر
کند و نقطهٔ را که چون آفتاب بر او بگذرد در جانب شمالی
معدل النهار باشد نقطهٔ اعتدال ربیعی خوانند و نقطهٔ

دیگر را که در برابر این نقطه است و چون آفتاب ازو تجاوز
کند در جانب جنوب معدل النهار آید نقطهٔ اعتدال ربیعی گویند
و بعد ازین دایره فرض کنند که میگذرد باقطاب فلک نهم
و هشتم و بدو نقطه از فلک البروج که دران دو نقطه غایت
میل فلک البروجست از معدل النهار و این دایره را دایره
ماره باقطاب اربع خوانند و این دایرهٔ منطقه را بچهار
قسم میکند و هر یکی ازین نقطه را نقطهٔ انقلاب گویند
اما نقطه را که در جانب شمال است نقطهٔ انقلاب صیفی
و نقطهٔ دیگر را که در برابر او و در جانب جنوب است نقطهٔ
انقلاب شتوی میگویند و هر یک ازین ارباع مذکوره
را که حاصلست مر فلک بروج را که موضوعست در سطح فلک
نهم بسه قسم برابر کرده اند و دوایر عظام دیگر فرض کرده اند
که برین اقسام و دو قطب فلک البروج گذشته پس این
هنگام فلک البروج منقسم باشد بدوازده قسم برابر چون

تمامی

تمامی نهاده شد اقسام برج کردند هر یکی را نام ح یعنی بعد از
حصول تمام اقسام هر قسمی را برجی نام نهادند تبارک
الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا متن وانکه از اختر کرد قباز
صورت انگیخت هشت و چهار ن هر یکی زان موازی برجی
وانش آن به از که درجی ح یعنی بعد از تقسیم فلک به
بروج از کواکب ثوابت که نزدیک بودند بمنطقة البروج [دوازده]
صورت اعتبار نمودند بدین طریق که در محاذی هر قسمی ازین
اقسام کوکبی چند واقع شده بودند در حوالی منطقه از اجتماع
ایشان صورتی اعتبار نمودند م پس نهادند بشنو این زیبه [حسب]
نام برج از صور برین ترتیب ح یعنی بعد از اعتبار صور بروج
هر برجی را بمناسبت صورتی که در محاذی آن برج واقع شده
بود نامی نهاده اند مثلا قسم هشتم از بروج را عقرب
نام نهاده اند بمناسبت آنکه ثوابتی که در محاذی این برج
واقع شده قریب بمنطقة البروج بصورت مثل عقرب

بوده چنانچه ظاهر و هویداست و برین منوال است اسمای
تمام اقسام اسمای بروج حمل ح ثور و بعد از ان جوزا ح و این سه
برج ربیعی اند بسبب انکه چون آفتاب آنجا باشد بهار بود
م سرطان و اسد و کر عذرا ح عذرا سنبله است و این بروج
را صیفی گویند بواسطه انکه چون آفتاب درین بروج باشد
تابستان بود و مجموع این شش برج شمالی اند یعنی برجانب
شمال منطقة البروج واقع شده اند و منخفض اند و بروج ربیعی
و شتوی و نیز عالی اند تتمه بروج عقرب و قوس و ان یلی المیزان
چون آفتاب درین بروج باشد فصل خریف بود و بدین سبب
این بروج را خریفی گویند م جدی و دلو است و حوت از
پس آن ح و این بروج شتوی اند بسبب انکه چون
آفتاب آنجا باشد زمستان بود و مجموع این شش برج جنوبی اند
برجانب جنوب منطقة البروج واقع شده اند و منخفض اند
و بروج ربیعی و شتوی معوجة الطلوع و بروج صیفی و خریفی

مستقیمة الطلوع باشند پوشیده نماند که مصنف حرکت
و سیر کواکب ثابته و سیاره در بروج مذکوره بجهت اختصار
این رساله بیان نفرموده اند و معرفت آن از اهم مهمات است
پس بمناسبت این مقام طریق حرکت هر کدام را مرقوم کرده میشود
و لا شک کواکب را بخود در فلک حرکتی نیست و در افلاک
بمثابه نگین که در خاتم نشانیده اند مرکوز اند و متحرک بحرکت فلک
می شوند چون احساس حرکت افلاک بسبب کواکب است حرکت
او را منسوب بکواکب میدارند بدانکه سیر ثوابت را از
ارسطو حکیم و جماعتی از حکما که قبل از و بوده اند در نیافته اند و
گفته اند که افلاک هشت است و حرکت یومیه را از فلک ثوابت
میدانند نه از فلک اعظم و ابرخس احساس حرکت ثوابتی که قریب
بمنطقة البروج است کرده اما بر تعین مقدار آن حرکت قادر
نشده و بطلیموس حکیم حرکت تمام ثوابت را دریافته تعین
کرده که در هر صد سال شمسی یکدرجه از منطقة البروج قطع میکنند

و ابن اعلم و غیر او از محققین چنین گفته اند که ثوابت در هفتاد
سال شمسی یکدرجه را سیر میکنند و آنچه برصد خواجه نصیر الدین
الطوسی بمراغه معلوم شده موافق قول ابن اعلم است و محی
الدین مغربی گفته که در همین رصد بعضی از کواکب را ملاحظه
نموده مثل عین الثور و قلب العقرب در هر شصت و شش سال
شمسی یکدرجه را قطع مینمایند و رای اکثری از متأخرین مطابق
قول اوست و آنچه برصد جدید سلطان الشهید الغ بیک میرزا
که بتحقیق اقرب و از سهو و خطا ابعد است معلوم شده موافق
قول ابن اعلم است و سیر ثوابت و سایر کواکب سیاره از
جانب مغرب بمشرق است بخلاف سیر فلک اعظم اول شمس
و او دوری در یکسال و برجی در سی روز تقریبا تمام کند و چون
بمحاذات نقطهٔ اول حمل رسد نوروز باشد و اول فصل بهار و شب
و روز برابر بود و نقطه اعتدال ربیعی این است و چون بمحاذات
نقطهٔ اول میزان رسد اول پائیز و شب و روز برابر باشد

و این نقطه اعتدال خریفی و چون بمحاذات نقطهٔ اول سرطان رسد
اول حلول تابستان بود و غایت درازی روز و کوتاهی شب و نقطهٔ
انقلاب صیفی اینست و چون بمحاذات نقطه اول جدی رسد اول
حلول زمستان باشد و غایت کوتاهی روز و درازی شب و نقطهٔ
انقلاب شتوی اینست دوم قمر و او دوری در بیست و هفت روز و نه ساعت و
ثلث روزی تمام نماید و برجی را زیاده از دو روز یا کمتر از سه روز
برجی را تمام کند سیوم زحل و او دوری در قریب سی سال تمام
کند و برجی در حدود دو سال و نیم چهارم مشتری و او دوری در دوا
زده سال تقریبا تمام کند و برجی در یکسال قمری دو ماه نیم و بر
راجون سریع السیر بود در یکماه و نیم قطع کند پنجم مریخ و او
دوری در یکسال تخمینا تمام کند و برجی را چون سبک رو
باشد در بیست و هفت روز سیر نماید ششم زهره و او دو
در حدود دو سالی تمام کند و برجی چون سریع السیر باشد در
شانزده روز منقطع سازد و از جمله کواکب سیاره

و او دوری در ... یکسال
پنجم مریخ
تخمینا
زهره
عطارد

آفتاب و ماه را نیرین گویند چون از جمیع کواکب دیگر انور اند
و چون ماه کسب نور از آفتاب میکند او را نیر اصغر گفته اند و آفتاب
را نیر اعظم و پنج دیگر را خمسه متحیره گویند بواسطه آنکه ایشان گاهی
راجع اند یعنی بر توالی بروج سیر نکنند چنانچه از حمل بحوت و از
حوت بدلو روند و گاهی مستقیم اند یعنی بر توالی بروج سیر کنند
چنانچه از حوت بحمل و از حمل بثور روند و در حوالی مبداء رجعت
و استقامت مقیم شوند یعنی از جای خود نجنبند پس زحل در هر
دوازده ماه و دوازده روز چهار ماه و دوازده روز راجع
باشد و هشت ماه دیگر مقیم و مستقیم بود و مشتری در هر سیزده
ماه چهار ماه راجع و نه ماه دیگر مقیم و مستقیم و مریخ در هر دو
سال و یکماه و نیم دو ماه و نیم راجع شود و یکسال و یازده ماه دیگر مقیم
و مستقیم باشد و زهره در هر یکسال و هفت ماه و نیم یکماه و
نیم راجع گردد و یکسال و شش ماه دیگر مقیم و مستقیم شود و عطارد
در هر سه ماه و بیست و شش روز بیست و دو روز راجع بود.

و سه ماه و چهار روز دیگر مقیم و مستقیم باشد و سبب رجعت
و استقامت و اقامت در کتب علم هیئات مسطور است بیوت
کواکب کواکب سیاره را قوتها اعتبار نموده اند در مواضع
معینه که چون این کواکب بدان موضع میرسند خوشحال میشوند مثل
بیت و شرف و حد و مثلثه وغیره و چنین گفته اند که چون کوکبی در
خانه خود بود مثل شخصی باشد در حصاری سالم از غم و صحیح از الم
فارغ البال و خوشحال و هیچ قوت را از قوی کواکب این
اثر نباشد و سبب تقویم بیان این قوت بر سایر قوی دیگر
همین است متن پس مرین جمله را که بردم نام را اختران
صاحبان شناس مدام شرح یعنی این بروج را که اسامی گفته
شد از کواکب سیاره صاحبان شناس بدین طریق که این
بروج خانهای کواکب اند بدانکه نیرین در فلک بروج مثل دو
پادشاهند پس قسمت کرده اند بروج را میان ایشان بدو قسم
شش برج را با آفتاب داده اند و آن از اسد است تا جدی بر

برتوالی بروج وشش برج دیگر را بقمر داده اند و آن از دلو است
تا سرطان وخانه هر یک از نیرین را در نصف او مقرر نمودند
اول آفتاب چون او نیر اعظم است خانه اول قسم او که اسد است
و در طبیعت موافق است باو چنانچه هر دو گرم و خشک اند باو
دادند وچون قمر نیر اصغر بود خانه آخر قسم او که سرطان است
و موافق اوست در طبیعت چنانچه هر دو سرد و تر اند باو دادند
و خمسه متحیره را چون در سیر دو طریقت که آن رجعت و استقامت است
هر یکی را از هر قسمی از اقسام نیرین خانه دادند و ابتدا بعطارد
کردند بواسطه آنکه او از آفتاب زیاده از بیست و هفت درجه
دور نمیشود یا آنکه بعد تعیین خانه نیرین ترتیب افلاک با قمر را
رعایت نموده ابتدا بعطارد کردند و او را دو خانه دادند یکی پهلوی
آفتاب که آن سنبله است و دیگری پهلوی خانه قمر که آن جوزاست و بعد ازو
زهره را دو خانه دادند پهلوی خانهای عطارد چو او از آفتاب زیاده
از چهل و هفت درجه دور نمی شود و آن خانها میزان و ثور است

و مریخ را دو خانه دادند پهلوی خانهای زهره که آن حمل و عقرب است
و مشتری را دو خانه پهلوی خانهای مریخ دادند که آن قوس
و حوت است و زحل را نیز دو خانه دادند پهلوی خانهای مشتری
که آن جدی و دلو است و مناسب در بیان خانهای کواکب
آن بود که مصنف آنرا بدین ترتیب که بیان کرده شد
بسلک نظم در آوردی موافق قسمت اصلی بودی اما ترتیب
رعایت نا نموده میگوید م اولین از بروج تا هشتم
نام آن بره دان دیگر کزدم ح اولین از بروج حمل است نام
او بفارسی بره است و هشتمین از بروج عقرب است و او را بفارسی
کزدم گویند م هر دو مریخ را خانه اند بیوت ح یعنی این دو برج خانه
مریخ اند و اطلاق لفظ بیوت اینجا از قبیل اطلاق لفظ است
بجمع بر ما فوق واحد م همچو برجیس را کمان با حوت ح کمان لفظ
فارسیست و بعربی او را قوس گویند یعنی قوس و حوت
خانه مشتری اند م زهره را خانه ثور هم میزان : شمس را اسد ماه را سرطان

لفظ تیر عبارت از اسد است یعنی خانهٔ آفتاب است و از ماه سرطان
م تیر را خانهٔ حوت و جوزا ح مراد از حوت سنبله است و جوزا را توامان
نیز گویند یعنی این دو برج خانهٔ عطارد اند م زحل است جدی ی کبا
ح مراد از ساکب ما دلو است یعنی جدی ی و دلو خانهٔ زحل اند ارقام بروج
مرد دانا دل ستاره شناس ن چون مرین علم را نهاد اساس
رقم برجها که کرد اعداد ؛؛؛ از حروف جمل گرفت و نهاد
حروف جمل ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ
است و جمل جمع جامل است و جامل قطار شتر است و چون این حروف
در ترکیب از قطار یکدیگر واقع شده اند از آن حروف جمل گفتند و نیز
گفته اند که جمل جمع جمله است و جمله بمعنی مجموع است و چون این حروف
جمع اند بدان سبب این حروف را جمل نام نهادند و چون این حروف
مرکب نباشند حروف تهجی گویند بسبب آنکه تهجی در لغت بمعنی تعداد است
و این حروف از برای تعداد است چنانچه ا یکی ب دو ج سه
د چهار ه پنج و شش ز هفت ح هشت ط نه ی ده ک بیست

ل سی م چهل ن پنجاه س شصت ع هفتاد ف هشتاد ص
نود ق صد ر دویست ش سیصد ت چهارصد ث پانصد
خ ششصد ذ هفتصد ض هشتصد ظ نهصد غ هزار باشد
و این بیست و هشت حرف است نه از برای آحاد است و آن
از الف است تا طا و نه از برای عشرات است و آن از یا است تا صاد
و نه از برای مآت است و آن از قاف است تا ظا و یکی از برای الوف که آن
غین است و ارقام تمام اعداد از این حروف مرکب سازند بدین
طریق که بیشتر را فراپیش نویسند و کمتر را باز پس مثلا رقم یازده را
چنین نویسند یا و از صد و بیست و چهار را چنین قکد و از هزار
و سیصد و پنجاه و سه چنین غشنج و چون عدد هزار مضاعف
شود رقم اقل را بر رقم هزار مقدم نویسند بدین صورت بغ
دو هزار مغ چهل هزار ذهغغقلجه هفتصد و پنجاه و پنج و
در هر موضع که هیچ عدد نباشد رقم صفر نویسند بدین صورت
٥ و طریق کتابت این ارقام چنانست که دامن جیم را [illegible]

هزار و دو هزار و صد و [illegible] و دویست و پنجاه و پنج

بدین شکل ج تا مشابه بحا نشود و دال را بدین صورت نویسند د
تا مشابه بذال نشود و نون را بدین طریق نویسند ه تا مشابه
برا نشود در بعضی مجال و یا را معکوس نویسند بدین شکل
ی تا بنون مشابه نگردد و کاف را مبسوط نویسند بدین نوع
ک تا بلام مشابه نشود و با حرف را فرق بنقطه کنند و چون
ارقام تهجی اخصر جمیع خطوط و ارقام بر زبر اسهل ترکیبا بود ارقام
نجوم را ازین حروف وضع نمودند از حمل ا از ثور ب
ز جوزا ج از سرطان د چون اسد ه گردد سنبله و
و میزان نهاد عقرب ز قوس ح ط نن جدی نهاد
دلو ی یا ماهی داد د شرح یعنی علامت بروج در تقاویم
و غیرها چنین نهاده اند از حمل صفر و از ثور الف و از جوزا ب
همچنین تا آخر که علامت حوت یا باشد مناسب آن بود
که از حمل الف بودی چون الف اول ارقامست و حمل
اول بروج اما اگر علامت حمل الف کردندی و کوکب مثلا

بده درجه حمل رسیدی رقم او چنین خواستند نوشت اب ممکن
بود که ناظر چنین دانستی که کوکب از اول حمل یک برج و ده درجه
قطع کرده حال آنکه او زیاده از ده درجه از اول حمل قطع
نکرده پس بدین سبب رقم او صفر نهادند و از ثور الف
و علامت درجات و دقایق عدد هر یک از آن باشد
چنانکه علامت یکی ا و از دو ب و از سه ج باشد همچنین تا آخر
بدانکه اصحاب نجوم دفتری وضع کرده اند و آنرا تقویم
میگویند چون تقویم کواکب را درین دفتر می نویسند و
مجموع این دفتر بتعداد زواید و احکام سیزده ورق است
دوازده ورق بجهت دوازده ماه و یک ورق بجهت خمسه
مسترقه و حال شهور و خمسه مسترقه بعد ازین ذکر کرده شود
ان شاء الله تعالی و هر ورقی ازین اوراق را دو صفحه باشد
یکی صفحه یمین که جانب یمین ناظر باشد و در و ایام و سنین
تواریخ و مواضع کواکب سیاره و مواضع راس و غیرهم

ثبت نمایند و دیگری صفحه سیاره و در و ایام اسابیع و تاریخ
عرب و انتقالات قمر و نظرات او بکواکب دیگر و غیر اینها
بنویسند و بیان هر کدام ازین بتفصیل در مقام خود بیاید

لا مواضع کواکب سیاره بدینطریق نویسند که بعد از
جدول اسابیع و تواریخ هفت جدول بکشند هر جدولی
از برای کوکبی و در برابر هر روز از ایام هفته موضع
کوکب را در نصف النهار آن روز نویسند که در کدام برج
و دقیقه و درجه است و ابتدا از جدول شمس نمایند
بعد از ان قمر بعد از ان زحل تا عطارد بر ترتیب
افلاک و در هر جدولی سه سطر بنویسند اول سطر
همین و در و رقم برج نویسند و رقم این سطر از
یا رقم حوت زیاده نشود و دوم سطر وسط و در و
رقم درجات همین برج نویسند که کوکب در و است
و رقم این سطر زیاده از کط که بیست و نه است

نشود بسبب آنکه چون درجه‌ی سی رسید برجی شود پس او را
درین سطر ننویسند و در سطر اول بعوض او برجی زیاده کنند
سیوم سطر سیاره و در و رقم دقایق نویسند و رقم این سطر
زیاده از نط که پنجاه و نه است نشود بواسطه آنکه چون شصت
شود و یکدرجه تمام باشد پس او را درین سطر ننویسند و در سطر
وسط درجه بعوض او زیاده کنند و چون درجه و دقیقه کوکب
روز بروز زیاده شود مستقیم باشد و چون کم شود راجع
بود و چون زیاده و کم نشود مقیم بود و مبدا از رجعت و استقامت
و اقامت هر کوکب در اثنای تقویم او نویسند چنانکه علامت
مبدا استقامت ست و از مبدا رجعت عت و از اقامت
مقیم باشد و بر حاشیه دست راست نیز مبدا رجعت و استقامت
نویسند نشستن رقم اول رجعت یا استقامت و دوم رقم کوکب
که راجع یا مستقیم شد سیوم رقم شب یا روز چهارم رقم
ایام هفته پنجم رقم ساعت ششم رقم دقیقه بدین صورت مثلا

ثبت نمایند و دیگری صفحه سیاره و در و ایام اسابیع و تاریخ
عرب و اشتغالات قمر و نظرات او بکواکب دیگر و غیر اینها
بنویسند و بیان هرکدام ازین بتفصیل در مقام خود بیاید
۱۱ مواضع کواکب سیاره بدین طریق نویسند که بعد از
جدول اسابیع و تواریخ هفت جدول بکشند هر جدولی
از برای کوکبی و در برابر هر روز از ایام هفته موضع
کوکب را در نصف النهار آن روز نویسند که در کدام برج
و دقیقه و درجه است و ابتدا از جدول شمس نمایند
بعد از ان قمر بعد از ان زحل تا عطارد بر ترتیب
افلاک و در هر جدولی سه سطر بنویسند اول سطر
همین و در و رقم برج نویسند و رقم این سطر از
یا رقم حوت زیاده نشود و دوم سطر وسط و در و
رقم درجات همین برج نویسند که کوکب در وست
و رقم این سطر زیاده از کط که بیست و نه است

نشود بسبب آنکه چون درجه به سی رسید برجی شود پس او را
درین سطر ننویسند و در سطر اول بعوض او برجی زیاده کنند
سیوم سطر سیاره و در و رقم دقایق نویسند و رقم این سطر
زیاده از نط که پنجاه و نه است نشود بواسطه آنکه چون شصت
شود یکدرجه تمام باشد پس او را درین سطر ننویسند و در سطر
وسط درجه بعوض او زیاده کنند و چون درجه و دقیقه کوکب
روز بروز زیاده شود مستقیم باشد و چون کم شود راجع
بود و چون زیاده و کم نشود مقیم بود و مبدا رجعت و استقامت
و اقامت هر کوکب در اثنای تقویم او نویسند چنانکه علامت
مبدا استقامت ست و از مبدا رجعت عت و از اقامت
مقیم باشد و در حاشیه دست راست نیز مبدا رجعت و استقامت
نویسند شش رقم اول رجعت یا استقامت دوم رقم کوکب
که راجع یا مستقیم شده سیوم رقم شب یا روز چهارم رقم
ایام هفته پنجم رقم ساعت ششم رقم دقیقه بدین صورت مثلا

علـ یـ م یعنی جهت زحل شب شنبه بده ساعت و چهل دقیقه
واقع شده واگر مستقیم شده باشد بجای علامت رجعت علامت
استقامت نویسند و چون کواکب بعد قمر برجی به برجی روند
آنرا تحویل گویند و علامت آن تحـ نویسند و بر حاشیه صفحه آنچه
که آنرا اتصالات کلی گویند تحویلات کواکب را بهفت رقم
نویسند اول رقم تحویل دوم رقم کوکب سیوم رقم برج چهارم
رقم شب یا روز پنجم رقم روز هفته ششم رقم ساعت هفتم رقم
دقیقه برین منوال مثلا تحـ ه ا ب یعنی تحویل زهره بحمل شب سه
شنبه بده ساعت و پانزده دقیقه واقع شده و چون کوکب
در محل رجعت از برجی به برجی رود آنرا عکس گویند و علامت او
عکس نویسند و این نیز بر حاشیه صفحه یمین مثل تحویل بهفت رقم
نویسند چنانچه عوض تحویل عکس نویسند و باقی ارقام بیک منوال
بود اما چون قمر از برجی به برجی رود آنرا انتقال گویند و در صفحه
یسار بعد از جدول تاریخ عربی جدولی کشند و انتقالات

قمر را در و بنویسند و در برابر هر روزی از ایام هفته که این
انتقال دران روز یا در شبی که بعد از آن روز باشد واقع
شده باشد به سه رقم اول رقم برج دوم رقم ساعت سیوم رقم
شب یا روز برین صورت مثلا ا ب ل یعنی قمر بثور رفته بده
ساعت شب ارقام کواکب چون بدانستی از بروج رقم آخر آن
بباید هم ه آخرین حرف ظاهر آخر بدانش بیع نگار بر دفتر یعنی ابجد

رقم ه

معرفت ارقام بروج رقم کواکب را نیز می باید دانست و آن
چنانست که علامت هر کوکب در تقاویم حرف آخر نام آن
کوکب باشد مثـ همچو از شمس س و ز زقمر بر این کن قیاس پنج دیگر
ح پس علامت زحل ل و مشتری ی و از مریخ خ و از زهره ه و از عطارد د
باشد و علامت کواکب را در حاشیه صفحه یمین تقاویم بنویسند
در تحویلات و عکس و رجعت و استقامت چنانچه مذکور شد و در
نظرات و غیرها چنانچه مذکور شود ارقام اسابیع اسابیع جمع اسبوع است
و اسبوع ایام هفته را گویند مثـ اول هفته در یکشنبه و آن آنکه از شش پ

از دوشنبه علامت آید ب همچنین تا رسد شنبه ز
از جمله آنچه بر صفحهٔ یمین تقاویم می نویسند علامت ایام هفته است
و بجهت او جدولی باریک وضع کرده اند و ارقام اسابیع در وی ثبت
می نمایند برین طریق ا یکشنبه ب دوشنبه ج سه شنبه د چهارشنبه
ه پنجشنبه و جمعه ز شنبه و بر صفحهٔ یسار تقاویم نیز جدولی میکنند
و همین علامت ایام هفته را در وی مرقوم می نمایند بجهت سهولت
ناظر بدانکه شبانه روز دو نوع است اول حقیقی و آن نزد منجمان
ولایت ما و مغرب زمین از مفارقت آفتاب است از دایرهٔ نصف
النهار تا رسیدن او باز بهمان موضع و ازین جهت که تقویم
کواکب را در نصف النهار می نویسند و نزد منجمان خطا و ایغور
از نیم شب است دیگر و نزد اهل شرع و عرب از اول شب است تا اول
شب دیگر و نزد غیر اینها از اول روز است تا اول روز دیگر دوم
شبانروز وسطی و آن مقدار یک دور فلک اعظم است
و در تقاویم در هر دو صفحه علامت شب باعتبار لفظ لیل ل
نویسند و علامت روز در حاشیهٔ صفحهٔ یمین باعتبار لفظ

تا نیم شب

یوم

یوم م در صفحهٔ یسار باعتبار لفظ نهار ر نویسند و میان یوم
و نهار فرقست بواسطه آنکه نهار مدت بودن آفتابست فوق
الارض و یوم مدت مفارقت آفتابست از دایرهٔ نصف النهار
تا رسیدن او بهمان دایره اما لفظ یوم را بر نهار نیز اطلاق
کنند و منجمان شبانروزی را به بیست و چهار قسم متساوی کرده
اند و آنرا ساعات مستویه و معتدله نیز گویند و هر ساعتی را شصت قسم
کرده اند و هر قسمی را دقیقه خوانند و همچنین هر دقیقه را شصت قسم
کرده اند و هر قسمی را ثانیه گویند و هر ثانیه را شصت ثالثه و ثالثه را رابعه
الی غیر النهایه قسمت کنند و در تقاویم بر صفحهٔ یسار بعد از جدول
منازل جدولی میکنند و در برابر هر روز ساعات و دقایق آن روز
می نویسند بدو رقم اول رقم ساعات دوم رقم دقایق و چون آنکه در
تقویم مرقومست از بیست و چهار که ساعات یک شبانه روزست کم کنند
آنچه باقی ماند ساعات و دقایق شب خواهد بود ارقام شهور از جمله
آنچه بر صفحهٔ یمین تقاویم می نویسند ایام شهور تواریخست

و تاریخ وقتیست از زمان که در وی امری عظیم الشأن واقع شده
فرض یافته باشد میان اهل زمان پس بجهت ضبط ایام ماضی و مستقبل
می شمارند ازان وقت ایام و شهور و اعوام و دهور را و تواریخ
بسیارست اما آنچه مشهورست و در تقادیم البته می نویسند
چهارست اول تاریخ عرب دوم تاریخ روم سیوم تاریخ فرس
چهارم تاریخ جلالی و مصنف همین ارقام شهور تاریخ عرب را
بیان می کند و معرفت این تواریخ لازمست پس اول بیان
حقیقت سال و ماه میکنیم بعد ازان شروع کنیم در بیان
تواریخ اربع **بدانکه** چون از جمیع اجرام سماوی ظاهرتر آفتاب
و ماهست بعضی سال را بر گردش و دور آفتاب نهاده اند
و از هنگام مفارقت او از نقطهٔ اول حمل مثلا تا باز رسیدن او
بهمان نقطه یکسال اعتبار نموده اند و آنرا سال شمسی گویند
و مدت سیر شمس یک برج را یکماه اعتبار کرده اند آنرا ماه شمسی
خوانند و ماه را بر دور گردش قمر نهاده اند و از محل مفارقت
او از آفتاب از موضعی معین مثل اجتماع تا معاودت او باز

بهمان موضع یکماه اعتبار نموده اند و آنرا ماه قمری نامند و چون
دوازده دور قمر نزدیکست بیک دور آفتاب بعضی دوازده دور
قمر را بیکسال اعتبار نموده اند و آنرا سال قمری خوانند و هر
از سال و ماه شمسی و قمری یا حقیقی باشد یعنی در وی سیر حقیقی نیرین معتبر
باشد نه ایام شهور و اصطلاحی باشد یعنی در وی ایام و شهور
معتبر باشد یعنی در وی ایام شهور معتبر باشد نه سیر نیرین اما تواریخ
اربع و بیان آن بترتیبی که در تقاویم مسطورست بکنیم
اول تاریخ عرب و تقدیم این تاریخ بر سایر تواریخ بجهت شرف و شهرت
اوست و مبدأ این تاریخ اول محرم آن سال بوده که حضرت پیغمبر ما
علیه التحیة والدعا از مکه معظمه بمدینه هجرت کرده بود اند بعضی گفته اند
روز پنجشنبه بود و بعضی گفته اند که جمعه بود و ماههای این تاریخ
دوازده است ۱ محرم ۲ صفر ۳ ربیع الاول ۴ ربیع الآخر ۵ جمادی الاول ۶
جمادی الآخر ۷ رجب ۸ شعبان ۹ رمضان ۱۰ شوال ۱۱ ذی قعده ۱۲
ذی حجه و اهل شرع ماههای این تاریخ را از رؤیت هلال تا رؤیت

اهل دیگر اعتبار نموده اند و ماههای ایشان زیاده از سی روز و کم
از بیست و نه روز نشود و تا چهار ماه متوالی سی آید و زیاده نشود و تا سه ماه
متوالی بیست و نه روز آید و زیاده نه و هر دوازده ماه را سالی اعتبار
نموده اند پس سال و ماه ایشان قمری حقیقی باشند و اهل حساب یعنی منجمان
ماههای اهل شرع را اعتبار نمیکنند و میگویند که افق بلاد
متفاوتست و چون ارض کرویست و از این سبب می تواند
بود که در بعضی بلاد ماه بیست و نه نو شود و در بعضی بر سی
و از این جهت شهور ایشان منضبط نباشد و این طریق مستحسن
نیست پس ایشان مدتی که از اجتماعی تا اجتماعی دیگرست یکماه
اعتبار نموده اند و با تدقیق بطریقی که در ارصاد یافته اند بیست
و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه است
و مابین الاجتماع اول را که ماه اول است سی روز اعتبار
میکنند بواسطه آنکه کسر ساعت و دقایق از نصف
شبانه روزی تجاوز نموده و عادت منجمانست که چون

از نصف

کسر از نصف درگذرد او را قایم مقام عدد تام اعتبار میکنند
و ماه دوم که مابین الاجتماعین دوم است بیست و نه روز میگیرند
بسبب آنکه کسر او را عوض تتمه ساعات شبانه روز ماه اول
میدهند که از بیست و چهار کم بوده و همچنین یکماه را سی و یکی
را بیست و نه اعتبار می کنند تا آخر سال که ذی الحجه بیست و نه
روز باشد و کسور هر ماهی را که از دوازده ساعت زیاده
است یا آن چهل و چهار دقیقه است چون در دوازده ماه
جمع کنند پانصد و بیست و هشت دقیقه می شود که هشت ساعت
و چهل و هشت دقیقه باشد و در هر سی سال از این هشت ساعت
و چهل و هشت دقیقه کسور سال یازده سال روز کامل حاصل شود
آن یازده بار در آخر ذی الحجه زیاده کنند تا سی روز شود
بدین طریق که کسور سال اول چون از نصف شبانه روزی
در نگذشته کسور سال دوم را اضافه نمودیم هفده ساعت
و سی و شش دقیقه شد و چون این ساعت و دقایق از نصف

ساعات شبانه روزی در کذشته آنرا روزی اعتبار نموده
در آخر ذی الحجه اضافه نموده اند و برین منوال کسور سنوات جمع
نمایند و چون از نصف تجاوز کند آنرا روزی اعتبار نمایند و از
کسوری که بعد از ان حاصل شود تتمه ساعات شبانه روزی
را که اضافهٔ ذی الحجه نموده اند بر کرده بقیه کسور را الکار دارند
تا در سی سال یازده روز حاصل شود چنانچه درین جدول مرقوم است

جدول کبیسه															
عدد السنین	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ساعات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دقایق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کبیسه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

و این روز سی ام ذی الحجه را کبیسه کویند بواسطه آنکه کبس در لغت
بر کردنست و این روز را چون از کسور سنوات بر میکنند
پس مناسب بود که او را کبیسه کویند یا آنکه این روز ماه را
سی روز تمام میکنند پس بر میکنند عدد ماه را و برین تقدیر
نیز مناسب است او را کبیسه کفتن ا است اول ماه از

تقویم

تقویم ب دوم روز و ان سیوم را ج همچنین تا که برسد بتمام
آخرش کط بود یا ل و در تقاویم علامت روز اول ماه ا
نویسند و از روز دوم ب و روز سیوم ج همچنین بترتیب
اعداد تا اگر ماه بیست و نه نوشود علامت آخر او کط
نویسند و اگر بسی نوشود ل و روز اول ماه را غرّه کویند
و غرّه در لغت سفیدی پیشانی اسب است و بر سبیل استعاره
او را بر اول ماه اطلاق کنند و روز سی ام را سلخ کویند و
سلخ در لغت کشیدن کوسفند است از پوست و استعمال او
آنجا نیز بر سبیل استعاره است و روز بیست و نهم را سلخ
میکویند چون محقق نیست که این روز آخر ماه خواهد بود
یا نه و در تقاویم بعد از جدول سابع در صفحه یمین و یسار
جدولی باریک بکشند و ارقام عدد ایام شهور تاریخ عرب
در و ثبت نمایند و چون عدد ماهی بکذرد بتمام بر حاشیه
صفحه یمین اسم ماه آینده را بنویسند دوم تاریخ دوم و مبدأ

وقتی باشد که اهمات در حدود
وسط میزان باشد و لهذا
این تاریخ

این تاریخ بعد از وفات اسکندر بن فیلقوس رومی بوده
بدوازده سال و اول سالهای این تاریخ شمسی اصطلاحی است و مدت
سال شمسی اصطلاحی بطریقی که در ارصاد بطلمیوس و مأمون و ابن
اعلم و بتانی و حاکمی یافته اند سیصد و شصت و پنج روز و ربع روز
و آن یازده دقیقه است باندکی کمتر و رصد ابرخس و در رصد جدید
الغ بیک سیصد و شصت و پنج روز و ربع روزی یافته اند بلا زیاده
و نقصان و ماههای این تاریخ نیز دوازده است تشرین الاول تشرین
الآخر کانون اول کانون آخر شباط آذار نیسان ایار حزیران تموز
آب ایلول و از جمله این شهور عدد ایام تشرین الآخر و نیسان
و حزیران و ایلول سی سی باشد و عدد ایام هفت ماه دیگر سی و
یک باشد و شباط بیست و هشت روز بود و هر چهار سال از ان که
کبیسه سال شمسی است بدستوری که مذکور شد یک روز حاصل شود
آنرا در آخر شباط افزایند تا بیست و نه روز شود و عدد ایام ماههای
دیگر نشود و بعد ایام شهور دیگر و این روز را کبیسه خوانند

و بعد از

و بعد از جدول تاریخ عرب جدولی با رنگ کشند و ارقام عدد ماههای
این تاریخ در و ثبت نمایند چنانچه اول ماه را ا نویسند و دوم
را ب همچنین تا آخر ماه که بعضی جایها ل نویسند و بعضی لا و بعضی کح
یا کط و چون ماهی تمام شود اسم ماه آینده بر حاشیه صفحه ثمین
بنویسند بهمان طریق که در تاریخ عرب مذکور شد سیوم تاریخ فرس
و وضع این تاریخ در زمان جمشید بوده و بعضی از ان بعادات
خیال بوده که چون پادشاهی والی مملکت شدی این تاریخ
از زمان او گرفتندی و چون زمان او آخر شدی بنام
آنکس گردندی که ملک منتقل باو شدی تا آنکه در سال سنه
احدی عشره هجریه ملک بملک یزدجرد بن شهریار بن پرویز
رسید تاریخ را از زمان او گرفتند و او آخر ملوک
عجم بوده و بعد از و پادشاهی باستقلال پیدا نشده که این تاریخ
را بنام او نقل کرده از زمان او کم شد و اسامی شهور
این تاریخ اینست فروردین ؛ اردیبهشت ؛ خرداد

تیر ÷ مرداد ÷ شهریور ÷ مهر ÷ آبان ÷ آذر ÷ دی ÷ بهمن ÷ اسفندا
رمذ عدد ایام شهور این تاریخ سی سی باشد و پنج روز
در آخر آبان زیاده کنند از جهت مسترقه گویند و منجمان
این پنج روز را در آخر اسفندارمذ زیاده می کنند و ار
قام ایام شهور این تاریخ عدد آن ایام باشد چنانچه
در تواریخ دیگر مذکور شد چهارم تاریخ ملکی و این
تاریخ را حکیم عمر خیام و عبد الرحمن خازنی در عهد سلطان ملک
شاه بن الب ارسلان سلجوقی وضع نموده‌اند و مبداء این
تاریخ روز جمعه نهم شعبان سنه ثمان و ستین و اربع
مایه هجریه بوده و بعضی گفته‌اند که روز جمعه دهم رمضان
سنه احدی و سبعین و اربع مایه هجریه بوده و در زیج
الغ بیکی مذکور است که قول ثانی اشهر است و سبب
اختلاف میان این دو قول معلوم نیست و اول سال
این تاریخ روزی باشد که در نصف النهار آن روز

آفتاب

آفتاب در حمل باشد و از حوت انتقال کرده باشد یا و بعضی
گفته‌اند که اول فروردین ماه و اول هر ماهی دیگر روزی بود
که آن روز یا شبی که قبل از آن روز است آفتاب انتقال
کرده باشد از برجی به برجی پس سال و ماه این تاریخ شمسی حقیقی باشد
اما بعضی از منجمان ماههای تاریخ را سی سی بگیرند و پنج روز دیگر
که از جهت مسترقه گویند در آخر اسفندارمذ زیاده میکنند موا
فق شود شهور این تاریخ بعضی از تقاویم و حالا بدین طریق عمل
می نمایند و اسامی شهور این تاریخ موافق اسامی شهور فرس
است بجهت رفع اشتباه اسامی شهور این تاریخ را بجلالی
و ملکی و اسامی شهور فرس را بقدیم مقید سازند و بعد از
جدول تاریخ فرس جدولی از برای کشند و رقم ایام شهور این تاریخ
در آن جدول بنویسند و بعضی بجهت اختصار آن جدول را در
بعضی تقاویم نمی آورند و اسامی شهور بر سر حاشیه صفحه یمین نویسند
و چون هر صفحه سی روز است احتیاج بکتابت ارقام ایام

نمیدانند و بعد از دوازده ورق یک ورق دیگر می‌آورند و جمع
مسترقهٔ جلالی را در دو شنبه میکنند **طبایع بروج** طبایع جمع طبیعه
است و طبیعه قوتیست که از نشان اوست حفظ کردن کمالات
اخری که این طبیعه در دست یعنی آن جسمی که این طبیعه در دست
برچهار ارکان طبایع دان ع ربع تا دان همیشه طبایع دان
طبایع بروج برین منوالست که قسمت کرده اند بروج را بچهار قسم
و هر قسمی را بر طبیعی از طبایع ارکان اربع مبدا انند حمل اول م
حمل است آتشی و شیر و کمان ح حمل و شیر که اسد است و کمان
که قوس است بر طبیعهٔ آتش است یعنی حار یابس و این بروج
مثلثهٔ آتشی میگویند م ثور خاکی و جدی و خوشه همان ح ثور و جدی که
خوشه که سنبله است بر طبیعت خاکند و او بارد یابس است
و این سه برج را مثلثهٔ خاکی گویند م طبع جوزا و دلو و پله
جوزا و دلو و پله که میزان است بر طبیعت هوا اند و هوا حار و
رطب است و این بروج را مثلثهٔ هوائی خوانند م وان

خرچنگ

خرچنگ و حوت و عقرب ما ح خرچنگ که سرطانست و حوت
و عقرب بر طبیعهٔ آبند و او بارد و رطب است و این بروج
را مثلثهٔ مائی خوانند و ترتیب در دانستن طبایع بروج
آنست که برج اول آتشی است و برج دوم خاکی و برج
سیوم هوائی و برج چهارم آبی و برج پنجم باز آتشی
و همچنین است تا آخر بروج که آن آبیست و هر مثلثه
را ازین مثلثات اربابست چنانچه بعد ازین مذکور
شود **طبایع و نحوست و سعادت و تذکیر و تانیث و**
لیلی و نهاری کواکب چون مصنف بعضی از احوال بروج
را بیان فرمود حالا شروع نمود در بیان احوال کواکب و
درین چند بیت چهار چیز از احوال کواکب بیان میکند اول
طبایع کواکب دوم نحوست و سعادت ایشان سیوم تذکیر
و تانیث ایشان چهارم لیلی و نهاری هر کدام از ایشان
و در بیان احوال کواکب ترتیب افلاک را رعایت

کرده ابتدا ببیان احوال زحل نموده میگوییم م زحل اگر کویند نحس است
روزی و سرد و خشک نحس و نر است ح یعنی زحل نهاری است و مزاج
او سرد و خشک است با فرط و نحس و مذکر است و چون خانهای او
در مقابله خانهای نیرین واقع شده و مقابله نظر تمام دشمنی است
او را نحس اکبر میگوییم م مشتری را گرم است روزی ش سعد نر و آنکه گرم و تر کار
ح مشتری سعد و مذکر است و مزاج گرم و تر است با اعتدال و نهاری است
و چون خانهای او بر تثلیث خانهای نیرین است و تثلیث
نظر تمام دوستی است او را سعد اکبر میگویند متن
بازم مریخ نحس و تر و نثی ش گرم و خشک از طبیعت نحس ح طبیعی و مریخ
نحس و مذکر و لیلی و لقابت گرم و خشک است و چون خانهای
او بر تربیع خانهای نیرین واقع شده و تربیع نظر نیم دشمنی است
او را نحس اصغر میخوانند م شمس با هم گرم و خشک و روزی و نر
نحس در اجتماع و سعد نظر ح و شمس گرم و خشک و نهاری
و مذکر است و نحس است. در نظر نحس که آن مثل اجتماع

ومقابله

و مقابله و تربیعست و سعد است در نظر سعد که آن مثل
تثلیث و تسدیس است و عبارت مصراع ثانی بجهة ضرورت
شعری کوتاه واقع شده سعد و ماده است و سرد و تر زهره
ز زهره سعد و مونث و سرد و تر است با اعتدال ح و چون
خانهای او بر تسدیس خانهای نیرین واقع شده و تسدیس
نظر نیم دوستی است او را سعد اصغر میخوانند و مصنف
بیان آن نکرده که زهره لیلی است یا نهاری و حال آنکه او لیلی است
و بیان این لازم بود م تیر سازنده باشد و سعد و عطارد
در جمیع احوال سازنده است یعنی هر کوکب که متصل
میشود در سعادت و نحوست و تذکیر و تانیث و لیلی و نهاری
و مزاج تابع او میگردد و اگر بکوکبی متصل نشود تابع برجی
خواهد بود که آنجا باشد م و اگر تا نحس ز اختران قمر است
سعد ماده که نی سرد و تر است ح قمر سعد و مونث و لیلی و مزاج
سرد و تر است و سعادت قمر مثل سعادت ناقصست که بنظر

مسعود سعد است و نحس نحس و مراد از مزاج بروج و کواکب
و بقیه صفات ایشان که مذکور شد نه آنست که در فلک این
احوال را دارند بلکه مراد آنست که در عالم سفلی آثاری که از
ایشان ظاهر میشود برین منوال است شرف کواکب کواکب را
قوتیست که آنرا شرف گویند چون کوکبی در بیت شرف خود
باشد مثل پادشاهی بود که بر مسند سلطنت بعز و جلال و دولت
و اقبال ساکن باشد و این قوت بعد از بیت بر سایر
قوتهای دیگر مقدم است شرف آفتاب شرف آفتاب دان بحمل

ثور مه را شرف شناس و محل — مر زحل را بود شرف میزان
شرف مشتریست در سرطان — یا بدان جدی هم شرف بهرام
همچه از حوت زهره بدرام — شرف راس خانه تیر است
ذنب اندر کمان شرف گیراست — مراد از خانه تیر برج جوزاست

نه سنبله بدلیل آنکه مصنف گفت که شرف ذنب در برج قوس است
و همیشه ذنب در برج هفتم راس می باشد چنانچه بعد ازین

مذکور شود پس هرگاه شرف او در قوس باشد شرف راس را در برج هفتم
او باید بود که آن جوزاست بدانکه راس و ذنب را عقدتین گویند
بواسطه آنکه ایشان دو عقده اند که حاصل میشوند از تقاطع مدار آفتاب
و مدار ماه در مقابل یکدیگر پس نقطه را که چون قمر از وی بگذرد و بجانب
شمالی مدار آفتاب آید راس خوانند و آن نقطه دیگر را که چون قمر
از آن تجاوز کند و بجانب جنوب مدار آفتاب آید ذنب گویند
چنانچه درین دایره مصور شده

مدار ماه
مدار آفتاب
شمال
راس
ذنب
جنوب

و راس سعد بود و ذنب نحس و
ایشان را سیریست بر خلاف توالی
بروج مثل کواکب راجعه چنانچه دوره
بروج را بنوزده سال قطع کنند
و برجی را در نوزده ماه و درجه را در نوزده روز تقریبا و در
تقاویم بعد از جدول عطارد جدولی بکشند بجهه راس و در وی سه
رقم بنویسند اول رقم برج دوم رقم درجه سیوم رقم دقیقه

وچون ذنب دایم در برج هفتم راس باشد بهمان درجه و دقیقه که از
برای راس در تقاویم مرقوم است بجهة اوجد ولی نمی آورند مثلا چون
در تقویم مرقوم باشد که راس در چهار درجه و پنج دقیقه برج جوزاست
ذنب در چهار درجه و پنج دقیقه برج قوس خواهد بود و چون راس
از برجی ببرجی رود آنرا عکس راس گویند و بدستوری که تحویلات
کواکب را در حین رجعت می نویسند عکس راس را نیز بهمان منوال
بر حاشیهٔ صفحهٔ یمین می نویسند و علامت راس س و از ذنب
نب باشد **هبوط کواکب** چون شرف موضع عز و رفعت است
آنچه در مقابل اوست موضع ذل و هبوط خواهد بود و هبوط در
لغت بمعنی نزولست همچنانچه شرف بمعنی علو است م چون
شرف گشت مر ترا معلوم ه در برابر بود هبوط نجوم ح یعنی
در برابر خانه شرف خانه هبوط کواکب خواهد بود چنانچه خانه هشتم
شرف خانه هبوط باشد م چون هبوط زحل ببرج حمل ه
وان مشتری ببرج جدی مثل ح یعنی هبوط زحل در برج حمل

و هبوط مشتری در برج جدی است م جای مریخ چون شود سرطان ه
اندر و مرغ دلو را بطا دان ح یعنی مریخ چون در سرطان باشد
در خانه هبوط خود خواهد بود م باز میزان هبوط خورشید است ه
با بطا برج خوشه ناهید است ح و برج میزان هبوط آفتاب
و برج سنبله هبوط زهره است م برج ماهی هبوط تیر آید ه
عقرب آن مه منیر آید ح و برج حوت هبوط عطارد است
و برج عقرب هبوط ماه م راس را بطا شود برج کمان ه
هم هبوط ذنب بجوزا دان ح هبوط راس در قوس است
و هبوط ذنب در جوزا **وبال کواکب** چون بیت هر کوکبی محل
امن و سلامت آن کوکبست در برابر آن هر خانه که باشد
محل ضعف و وبال آن کوکب خواهد بود م خانه کوکبان
بروج بگیر ه بو شمار و به بین بنور ضمیر ه خانه هفتمین وبال
شناس ه جمله معلوم کرده ات بقیاس ح یعنی چون خواهی که
بدانی که وبال کوکبی در کدام برجست خانه او بگیر و بشمار بروج را

بر توالی تا برج هفتم که او خانه وبال آن کوکب خواهد بود مثلا خانه
آفتاب برج اسد است و هفتم او برج دلو پس وبال آفتاب در
دلو باشد و همچنین وبال قمر در جدی و از زحل در سرطان
و اسد و از مشتری در جوزا و سنبله و از مریخ در میزان و ثور
و از زهره در عقرب و حمل و از عطارد در قوس و حوت
و راس و ذنب را چون خانه نیست وبال نیز نیست در بیان
شرف کواکب بدانکه در مقدار موضع شرف کواکب خلافست
بعضی فرموده اند که از اول برج شرف تا درجه شرف
شرفست و بعضی برین رفته اند که همین درجه شرف و بس شرفست
و بعضی دیگر چنین گفته اند که تمام برج شرفست اما
درجه شرف اقویست چنانچه کوکب چون در بیت شرف آید
هر روزه قوت او در تزاید آید تا بدرجه شرف رسید
و در درجه شرف بغایت قوت رسیده باشد و چون
از درجه شرف بگذرد قوت او در نقصان آید تا که از

برج شرف بیرون رود قوت او تمام شود و اکثری از اصحاب
مذهب ثالث را اختیار کرده و چون در مقدار موضع
شرف خلاف بود واجب بود بر مصنف بیان کردن
درجات شرف کواکب از بروج که مذکور شد چنانچه میگوید م
شرف شمس نوزده درجست ه یادگیرش که مائیه نوحست ح
یعنی شرف آفتاب در نوزده درجه برج حمل است که آن خانه
شرف اوست و بدانکه قمر چون بدین درجه رسد خوشحال شود
و آن خوشحالی را نیره گویند و علامت آن ه نویسند و در
تقویم منار تقاویم در برابر هر روزی از ایام هفته که این
نیره در آن روز یا شب آن روز واقع شده باشد پس
سه رقم نویسند برنگ غیر سیاهی اول رقم نیره دوم رقم ساعت
سیوم رقم شب یا روز بدین صورت مثلا ه ه ل یعنی نیره
پنج ساعت شب واقع شده م شرف زهره بیست و هفت گیرد در
و شرف زهره در بیست و هفت درجه برج حوت است از

فلوکا لجیه خطکح سصیط
هیاکز زهیه زاج سبح

از و برج آنکه در حساب قویست شرح یعنی از درجات برج شرف
آنچه در حساب سر قوی تر است این درجه بیست و ششم است
از برج مذکور و از این مصراع معلوم و مفهوم میشود که مصنف بر مذهب
ثالث است از مذاهب ثلثه که مذکور شد و در شرف متن
شرف تیر پانزده است شرح و شرف عطارد پانزده درجه است
از برج سنبله م سه برج در شرف نصیب مه است ح و سه درجه
از برج ثور شرف ماهست م وان برجیس پایز دست و چهار ح
ده درجات شرف مشتری از برج سرطان پانزده است م
وان بهرام بیست و هشت شمار ح و درجات شرف مریخ از
برج جدی بیست و هشت است م درجات سیاره کیوان
در شرف کمتر از سه هفت مدان ح و درجات شرف زحل از برج
میزان بیست و یکدرجه است م شرف راس سه و برج سه دار
مر ذنب را مقابلش نگار ح و شرف راس از برج قوس سه درجه است
و درجه شرف ذنب برج مقابل او که آن جوز است نیز سه است

صفر زنج ادبه بهد جد دس حیا یطیل
بر ازدای ... شه مهر و ... ای عدیل

درجات هبوط کواکب همچنانچه در مقدار مواضع شرف خلافست
در مقدار مواضع هبوط نیز خلافست بعضی از اول برج تا درجه
هبوط هبوط میدانند و بعضی همین درجه هبوط را هبوط میدانند
و بعضی تمامی برج هبوط را هبوط میدانند اما میگویند که از اول
برج تا درجه هبوط ضعف در تزاید است و در درجه هبوط
غایت ضعف حاصل است و بعد از درجه هبوط تا آخر برج ضعف
در تناقص است و مصنف مرتکب بیان درجات هبوط شده
بر سبیل اجمال چنانچه درین بیت مذکور است م درجات
شرف که کردم یاد همچنین در هبوط دان بنیاد ح یعنی همین
درجات شرف که بیان کرده شد درجات هبوط است
از برج هبوط که مذکور شد مثلا نوزده درجه حمل شرف آفتاب است
نوزده درجه میزان هبوط او خواهد بود و سه درجه ثور شرف
قمر است سه درجه عقرب هبوط او خواهد بود و برین قیاس
کن سایر درجات هبوط کواکب را و چون قمر بدرجه هبوط

آفتاب رسد یا بدرجهٔ هبوط خودش رسد گویند که در طریقهٔ محرر داست
واین پانزده درجه است دوازده درجه از برج میزان که
آن از اول درجهٔ نوزدهم میزان باشد تا آخر برج وسه درجه از
اول عقرب وعلامت طریقه در صفحهٔ یسار تقاویم برنگ غیر سیاهی
سه رقم نویسند اول رقم طریقه وآن ه باشد دوم رقم ساعت
سیوم رقم شب یا روز چنانچه در نمره مذکور شد وشرف وهبوط
کواکب را بعد قمر بر حاشیهٔ صفحهٔ تقاویم در برابر هر یومی از ایام
اسابیع که این هبوط یا شرف در آن شبانه روز واقع شده
باشدی نویسند شش رقم اول رقم شرف وآن ف باشد یا رقم
هبوط وآن ط باشد دوم رقم کوکب که بدرجهٔ شرف یا هبوط
رسیده باشد سیوم رقم شب یا روز چهارم رقم ایام هفته
که این شرف یا هبوط در کدام روز از ایام اسابیع واقع شده
پنجم رقم ساعت ششم رقم دقیقه برین صورت فسموه له
یعنی شرف شمس روز جمعه پنج ساعت وسی وپنج دقیقه

واقع شده ورقم هبوط را نیز بهمین منوال نویسند مگر آنکه بجای رقم
شرف رقم هبوط را نویسند وشرف وهبوط قمر را بر صفحهٔ یسار تقاویم
نویسند به سه رقم اول رقم شرف یا هبوط دوم ورقم دیگر بهمان طریقت
که در طریقهٔ مذکور شد ورقم شرف وهبوط کواکب را در هر دو صفحه برنگ
غیر سیاهی نویسند تا بارقام دیگر مشتبه نشود درجات فلک
برج آسمان بر استاد سیصد وشصت آمد از بنیاد هر یکی برج را
از آن سه ده است هر درج را دقیقه شصت است ثانیه شصت
یکدقیقه شناس همچنین تا بجا شمر است قیاس شرح واین چنین است
که تمامی دور فلک سیصد وشصت قسم برابر کرده اند وهر قسمی را
درجه میگویند پس هر برجی از بروج دوازده گانه سی درجه باشد
بواسطه آنکه چون سیصد وشصت را بر دوازده قسمت کنند
هر قسمی را سی خواهد رسید ودرجه را بشصت قسم برابر کرده اند
وهر قسمی را دقیقه میخوانند پس تمامی فلک بیست ویکهزار وششصت
دقیقه باشد وهر دقیقه را نیز بشصت قسم کرده اند وهر قسمی را

ثانیه میخوانند و هر درجه سه هزار و ششصد ثانیه و هر برجی یکصد
هشت هزار ثانیه و تمامی فلک هزار هزار و دویست و نود
شش هزار ثانیه است و هر ثانیه را بشصت بخش کرده اند و هر
بخشی را ثالثه می نامند و هر ثالثه را بشصت بخش کرده اند
و هر بخشی را رابعه میگویند و همچنین قسمت می نمایند تا عاشره
و اگر خواهند همچنین قسمت کنند بغیر نهایت **نظرات کواکب**
نظر اتصال کوکب تحتانیست بکوکب فوقانی در مواضع
مخصوصه و فایده قید تحتانی و فوقانی آنست که کوکب تحتانی
در سیر سریعتر است نسبت بکوکب فوقانی و ازین جهت است
که دایم قمر متصل میشود بکواکب دیگر و هیچ کوکب متصل بقمر نمیشود
و همچنین همیشه سایر کواکب تحتانی متصل میشوند بکواکب
فوقانی م نظر اختران بکن معلوم تا بدانی تمام علم نجوم
چون غایت علم نجوم معرفت ساعت نیک و بد است و
عمده درین نظرات کواکب است پس چون معرفت نظرات

کواکب

کواکب حاصل شود علم نجوم دانسته شده باشد م چون دو کوکب
بود در برجی و د بدرجه پیش یا زیکدیگر و انکه مر هر دو را قران باشد
و بر چنین حال نکران باشد ح یعنی چون دو کوکب در یک برج و یک درجه
باشند میان شان قران خواهد بود و چون قران در لغت جمع شدنست
و این دو کوکب بیکدیگر جمع شده اند مناسب بود آنرا قران گفتن و اثر
این نظر نحوست و دشمنی است م و ر یکی ز دیگر ببرج سیوم باشد از نه
ببرج یازدهم و انکه تسدیس باشد این بیقین شرح تربیع شنو از پی این
و چون کوکبی در برج سیوم کوکبی دیگر باشد یا در برج یازدهم او میان ایشان
نظر تسدیس باشد بواسطه انکه از هر دو جانب سدس فلک که آن شصت درجه است
بعد خواهد بود میان این دو کوکب مثلا کوکبی در درجه اول حمل باشد
و کوکبی دیگر در درجه اول جوزا میان ایشان سدس فلک خواهد بود
و این را تسدیس ایمن میگویند چون بعد میان ایشان از جانب یمین است
یا انکه کوکبی در اول درجه حمل باشد و کوکبی دیگر در اول درجه دلو میان ایشان نیز
سدس فلک بعینه خواهد بود و این را تسدیس ایسر میخوانند چون این بعد از

جانب بسیار است و اثر این نظر سعادت و دوستی است و شرح تربیع
این است م چهارم است و دهم نظر کاهش ن همه رنج و غم است [illegible]
و نظر تربیع آنست که کوکبی در برج چهارم یا در برج دهم کوکب دیگر باشد
مثلا کوکبی در اول درجهٔ حمل و کوکب دیگر در اول سرطان یا در اول
جدی بود باشد میان ایشان تربیع خواهد بود بسبب آنکه از هر دو
جانب بعد میان ایشان ربع فلک که آن نود درجه است پس اگر
کوکبی در چهارم کوکبی دیگر باشد آنرا تربیع ایمن گویند و چون در دهم
او باشد آنرا تربیع ایسر خوانند و اثر آن نظر دشمنی و غم و نحوست
و به پنجم و یا نهم نگرند و اگر تثلیث دوستی ترند و چون کوکبی در
برج پنجم یا در برج نهم کوکبی دیگر باشد میان ایشان تثلیث خواهد بود
بواسطه آنکه از هر دو جانب ثلث فلک که آن صد و بیست درجه است
میان ایشان بعد خواهد بود مثلا کوکبی در اول درجهٔ حمل باشد کوکبی
دیگر در اول اسد یا در اول قوس میان ایشان ثلث فلک بعد خواهد
بود پس اگر کوکبی در پنجم کوکب دیگر باشد آنرا تثلیث ایمن گویند و چون

در نهم

در نهم او باشد آنرا تثلیث ایسر خوانند و اثر این نظر سعادت و دوستی
و سعادت این نظر زیاده از سعادت نظر تسدیس است
هفتمین خانه را مقابله دان اثرش کینه و مجادله دان یعنی چون
کوکبی در خانه هفتم کوکب دیگر باشد میان ایشان نظر مقابله باشد
چون ایشان در مقابل یکدیگرند و چون این نظر میان آفتاب
و ماه بود آنرا استقبال گویند و اثر این نظر نحوست و کینه و مجادله است
اما این نظر در نحوست از تربیع اقویست و این نظرات از این دایره بسهولت
تمام معلوم شود و چون دو کوکب
متوجه یکدیگر باشند نظری گویند
که متصل اند و چون از یکدیگر بگذرند
گویند که منصرفند و علامت این
نظرات در تقاویم چنین نویسند
قران … تسدیس …
تربیع … تثلیث … مقابله و استقبال … و نظراتی که کواکب را با یکدیگر

حمل
حوت
دلو
جدی
ثور
جوزا
سرطان

واقع میشود و بعد قمر بر حاشیهٔ صفحهٔ یمین بهفت رقم می نویسند اول
رقم نظر دوم رقم کوکب تحتانی سیوم رقم کوکب فوقانی چهارم رقم
شبانروز پنجم رقم روز هفته ششم رقم ساعت هفتم رقم دقیقه برین
صورت مثلا [illegible] یعنی تسدیس شمس و زحل روز چهارشنبه
به پنج ساعت و سی دقیقه واقع شده و نظرات قمر را که با کواکب دیگر واقع
میشود بر صفحهٔ یسار تقاویم می نویسند بدین طریق که بعد از جدول اتصالات
شش جدول بکشند بجهة شش کوکب که قمر متصل بدیشان میشود و ابتدا از شمس کنند
بعد از آن زحل بعد از آن مشتری بعد از آن مریخ بعد از آن زهره بعد
از آن عطارد و هر نظری که قمر را بهر یک از این کواکب واقع میشود در جدول
آن کوکب ثبت نمایند در برابر هر روز ایام [illegible] که این نظر در آن
شبانروز واقع شده باشد به رقم اول رقم نظر دوم رقم ساعت سیوم
رقم شبانروز مثلا قمر را بشمس نظر تربیع واقع است این نظر را در جدول
شمس در برابر هر روز از ایام اسابیع که این نظر در آن شبانروز
واقع شده باشد بنویسند بدین صورت [illegible] یعنی تربیع قمر و شمس بروز

ساعت روز واقع شده **احتراق کواکب** هر ستاره که او و قند با خور
در یکی برج و یکدرجه همبر خلق را جمله اتفاق بود که آن ستاره در
احتراق بود یعنی هر ستاره که در یک برج و یکدرجه با آفتاب جمع
شود آن ستاره در احتراق باشد و این نظر را احتراق بسبب
آن میگویند که احتراق در لغت سوختن است و چون کوکبی بنور
آفتاب نزدیک شود ظاهر و نمایان نشود پس گویا سوخته است بنور آفتاب
و این نظر را بر حاشیه صفحه یمین تقاویم بشش رقم نویسند اول رقم
احتراق و آن ق است دوم رقم ساعت محترق سیوم رقم
شبانروز چهارم رقم روز هفته پنجم رقم ساعت ششم رقم دقیقه
برین صورت مثلا [illegible] یعنی احتراق عطارد و روز پنجشنبه
بده ساعت و چهل دقیقه واقع شده م جز قمر را که چون با [illegible]
محترق شود [illegible] که مجتمع خوانند ح بدانکه قران کواکب را بعد قمر با آفتاب
احتراق گویند و قران قمر و آفتاب را اجتماع خوانند و بر بالای
حاشیه صفحه یمین تقاویم جدولی یاد یک کشند و اجتماع و استقبال

وساعت وطالع وعاشر وجزء من ایشان دران جدول می نویسند
وعلامت ساعت او ثه واز طالع او یعه واز عاشر او
شره نویسند وجزء من را بتمام نمی نویسند واین ارقام اربع
را ورقم اجتماع واستقبال را برنگ غیر سیاهی نویسند و
بدین صورت شلا ج لا مد محرم ثه ح سب یعه یکه نه
شره الطاک جزمن ء ه الله یعنی اجتماع شب یکشنبه
چهاردهم ماه محرم واقع شده وساعت او هشت ساعت
و دوازده دقیقه است وطالع او برج اسد است به هیئت
وسه درجه و پنجاه و پنج دقیقه وعاشر او برج ثور است به
نوزده درجه و بیست دقیقه وجزء من برج اسد است
بر پنج درجه و بیست و پنج دقیقه واستقبال را نیز بهمین
طریق درین جدول ثبت نمایند وبیان طالع وعاشر
بعد ازین بیاید اما جزء من در اجتماع درجه و دقیقه است
که اجتماع در روز واقع شود و در استقبال اگر در روز واقع

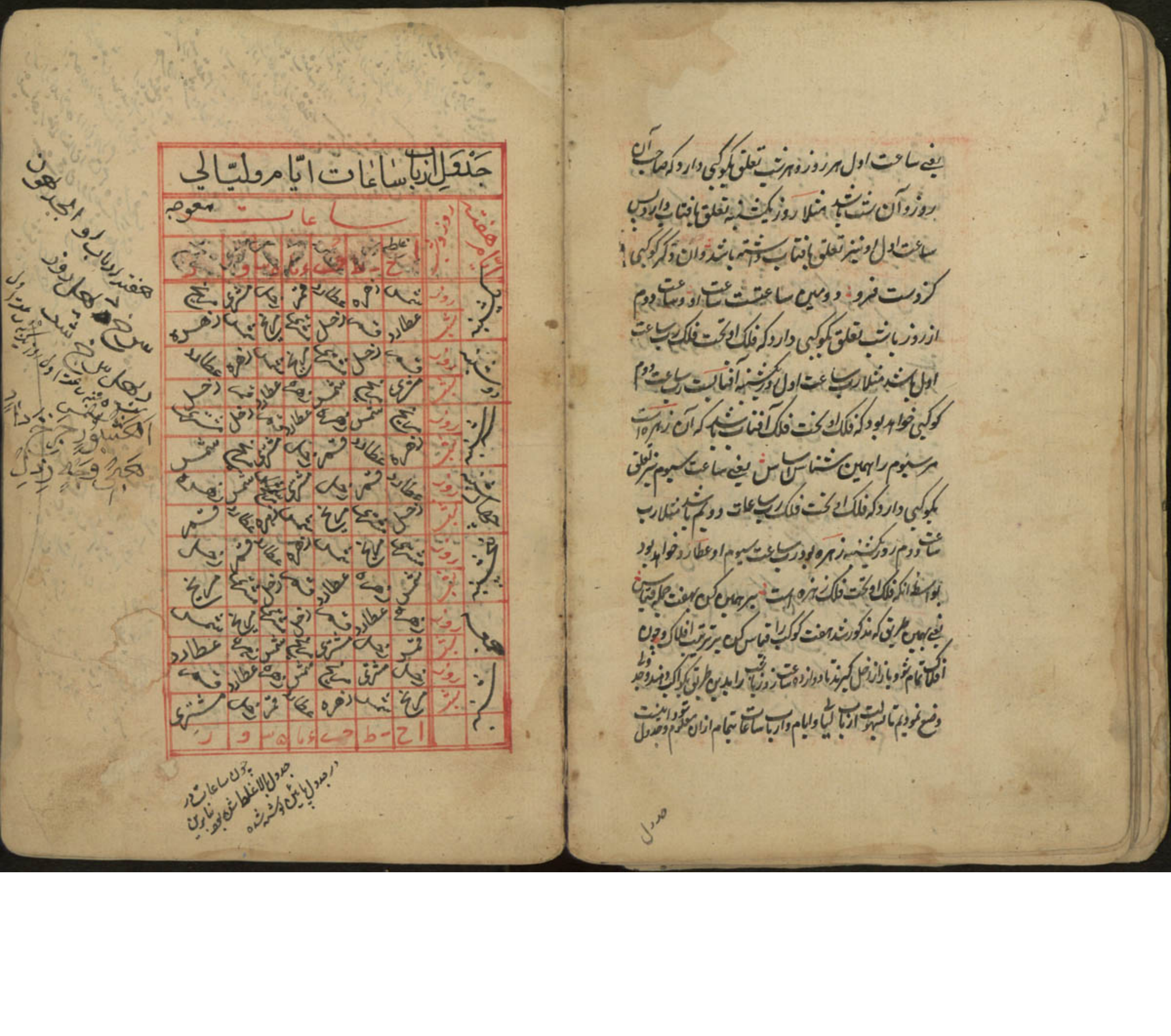
شده باشد موضع آفتاب است واگر در شب واقع
شده باشد موضع ماه واجتماع را در صفحه یسار تقاویم برقم قران
می نویسند وچون بعد میان آفتاب وماه در اجتماع زیاده از
دوازده درجه نماند گویند که ماه تحت الشعاع است و در صفحه
یسار در برابر هر روز از ایام هفته که این تحت الشعاع در آن روز
واقع شده باشد علامت او را نویسند به رقم اول رقم تحت
الشعاع وآن تحت است دوم رقم ساعت سیوم رقم شب یا روز
و بدانکه قران کواکب با راس وذنب وکید محاسده گویند وکید
کوکبیست نحس وسیر او معکوس است مثل سیر کواکب راجعه و دور
بروج را در صد و چهل و چهار سال تمام کند و برجی در دوازده
سال قطع نماید وعلامت او در حاشیه صفحه یمین کید و در صفحه
یسار ء نویسند ومحاسده کواکب با بعد قمر بر حاشیه صفحه یمین نویسند
بهفت رقم اول رقم کوکبی متصل براس یا ذنب یا کید شده
باشد دوم رقم محاسده وآن مح است وبعضی محا نیز نویسند
سیوم رقم راس یا ذنب یا کید چهارم رقم شب یا روز پنجم

رقم روز هفته ششم رقم ساعت هفتم رقم دقیقه بدین صورت
مثلا امعکیلا ه یعنی زحل مع کید است شب یکشنبه بده ساعت
و پنج دقیقه و چون با راس یا ذنب باشد مراتب ارقام بهمان
منوال خواهد بود مگر انکه عوض رقم کید رقم راس یا ذنب خواهند
نوشت و مجاسده قمر را در صفحه لیا و تقادیم بنویسند در برابر
روز از ایام اسابیع که در ان شبانروز این مجاسده واقع
شده باشد به رقم اول رقم راس یا ذنب یا کید دوم رقم
ساعت سیوم رقم شب یا روز بدین صورت مثلا ء ـ د
یعنی قمر مع کید است بدو ساعت روز و این رقمات را
نیز برنگ غیر سیاهی نویسند ارباب روز و این چنین است
که روزهای هفته را قسمت کرده اند بر کواکب سیاره و
میگویند که هر روزی از ایام هفته تعلق بکوکبی دارد از کواکب
مذکوره و در آن روز کاری که تعلق بدان کوکب دارد
اگر بکنند بسیار نیکو خواهد بود و چون روز یکشنبه اول

هفته است و آفتاب اظهر کواکب است ابتدا باو کرده او را با آفتاب
داده ایام دیگر را بکواکب دیگر دادند چنانچه مصنف خود بیان
میفرماید م کز یکشنبه است نسبت خور وانکه دوشنبه است
آن قمر روز سه شنبه آن بهرام است انکه مریخ مر ورا نام است
چارشنبه گرفت کوکب تیر سعد را پنجشنبه آمد تیر ح یعنی روز یکشنبه
تعلق با آفتاب دارد و روز دوشنبه تعلق بقمر و روز سه شنبه بمریخ
و روز چهارشنبه بعطارد و روز پنجشنبه سعد و مراد از سعد مشتری است
بواسطه انکه کوکب سعد مشتری و زهره است و مصنف زهره را
خواهد گفت پس نباشد مراد از سعد مگر مشتری و مذکور شد سابقا
که مراد از تیر بخش است یعنی روز پنجشنبه از ایام هفته بخش و حصه
مشتری است م زهره را داده جمعه و بزحل داد شنبه خدای عز و جل
ح یعنی روز جمعه تعلق بزهره دارد و روز شنبه بزحل ارباب شب
همچنان که هر روز از ایام هفته تعلق بکوکبی دارد هر شبی از شبهای
هفته نیز متعلق است بکوکبی و چون در ان شب کاری که بدان

کوکب تعلق دارد بکنند بسیار نیک و مناسب خواهد بود م شب یکشنبه
آن تیر آمد ؛ زین سبب فرخیش تیر آمد ح یعنی یکشنبه شبش تعلق
بعطارد دارد وازین سبب بخشش او فرخی و نیکو ثمرت م
شب دوشنبه آن برجیس است ؛ اندرین قولها نه تلبیس است
ح وشب دوشنبه تعلق بمشتری دارد و تلبیس مصدر است از باب
تفعیل و معنی او پوشیده نست یعنی درین اقوال حق را پوشیده نیست
م شب سه شنبه آن زهره شناس ؛ چارشنبه شب زحل بقیاس
شب پنجشنبه از شمار خور است ؛ شب آدینه خود شب قمر است
ح یعنی شب سه شنبه تعلق بزهره و شب چهارشنبه تعلق بزحل و شب پنجشنبه
تعلق بآفتاب و شب جمعه تعلق بقمر دارد م هر شب شنبه ای کزین کرام
نجم مریخ والیست مدام ح وشب شنبه تعلق بستاره مریخ دارد
واو برین شب والی و رب است چنانچه کواکب دیگر بر لیالی دیگر
والی و رب اند ارباب ساعات بدانکه ساعات بر دو قسمت
مستویه و معوجه و شرح ساعات مستویه سابقا مذکور شد

و ساعات معوجه آنست که شبانروز را به بیست و چهار قسم
متساوی کرده اند چنانچه همیشه روز دوازده ساعت و شب
دوازده ساعت باشد و چون شب و روز کوتاه تر یا دراز تر
شود عدد ساعات شب و روز زیاده و کم نشود اما نفس ساعات
دراز تر و کوتاه تر شود چنانچه درجات فلک را که سیصد و
شصت است بر ساعات شبانروزی قسمت کرده اند هر ساعتی
را پانزده درجه رسیده است پس درجات ساعات مستویه از
پانزده در نگذرد و عدد ساعاتش از دوازده زیاده و کم شود
و درجات ساعات معوجه از پانزده زیاده و کم شود و عدد
ساعاتش از دوازده زیاده و کم نگردد و هر ساعتی را از ساعات
معوجه از ایام و لیالی بکوکبی داده اند که چون کاری متعلق
بدان کوکب باشد در آن ساعات بکنند نیکو افتد والله اعلم
ساعت اولین ز روز و ز شب ؛ وانکه باشد از آن آن کوکب
کان شب و روز را بدو نسبت ؛ کرده باشد حکیم از حکمت ؛



جدول ارباب ساعات ایام و لیالی

هفته	روز/شب	ا ح	ب ط	ج ی	د یا	ه یب	و	ز
یکشنبه	روز	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ
	شب	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره
دوشنبه	روز	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد
	شب	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل
سه‌شنبه	روز	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری
	شب	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس
چهارشنبه	روز	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره
	شب	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
پنجشنبه	روز	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل
	شب	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ
جمعه	روز	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس
	شب	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد
شنبه	روز	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
	شب	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری
		ا ح	ب ط	ج ی	د یا	ه یب	و	ز

یعنی ساعت اول هر روز و هر شب تعلق بکوکبی دارد که صاحب آن
روز و آن شب باشد مثلا روز یکشنبه تعلق بافتاب دارد پس
ساعت اول او نیز تعلق بافتاب داشته باشد و آن دیگر کوکبی
که زدست فرو دومین ساعت ساعت او و ساعت دوم
از روز یا شب تعلق بکوکبی دارد که فلک او تحت فلک رب ساعت
اول باشد مثلا رب ساعت اول روز یکشنبه آفتابست رب ساعت دوم
کوکبی خواهد بود که فلک او تحت فلک آفتاب باشد که آن زهره است
هر سیوم را همین شناس یعنی ساعت سیوم نیز تعلق
بکوکبی دارد که فلک او تحت فلک رب ساعات دوم باشد مثلا رب
ساعت دوم روز یکشنبه زهره بود رب ساعت سیوم او عطارد خواهد بود
بواسطه انکه فلک او تحت فلک زهره است بر همین کن هفت حکم قیاس
یعنی بهمین طریق که مذکور شد هفت کوکب را قیاس کن بر ترتیب افلاک و چون
افلاک تمام شود باز از زحل گیرند تا دوازده ساعت روز یا شب را بدین طریق بکواکب وضع و جدول
وضع نمودیم تا سهولت ارباب لیالی و ایام و ارباب ساعات تمام از آن معلوم شود اینست جدول

جدول

اندر باب مثلثة الشمس سابقا گفته شده بود که هر مثلثه را از مثلثات

اربع اربابست از کواکب سیاره و این چنین است که هر مثلثه

که سه برجست سه کوکب داده اند که در طبیعت موافق اند فی الجمله بآن مثلثه

مثلا مثلثه آتشی چار یابس است او را شمس داده اند که حار یابس است

و چون کوکبی در مثلثه خود باشند خوش حال بود و چنان بود که میان اعوان

و انصار خود باشد هر مثلث که طبع دارد نار شمس دان رب بروز

او هموار یعنی مثلثه آتشی که آن حمل و اسد و قوس است رب

اول او در روز شمس است و لکن مشتری است یکی رب دیگر

این سخن که هست عجب و رب دوم این مثلثه در روز مشتری است

باز شب بر خلاف گیر قیاس یعنی رب شب بر خلاف رب روز است

چنانچه رب اول شب مشتری و رب دوم او شمس است رب دوم روز و شب

شان زحل شریک شناس و رب سوم ازین مثلثه خواه

در روز و خواه در شب زحل است ارباب مثلثه خاکی و ان مثلثه

که طبع اوست تراب زهره و پس قمر شناس ارباب

بهار بر طبیعة خود ثابت میشود و همچنین است بروج دیگر

قوس و جوزا و خوشه و ماهی وصف ایشان اگر من خواهی

گویم این علم هست بر من عیان که بود این چهار دو جسدین

بواسطه آن میگویند که هوا فصول بر طبیعت خود است

هرگاه که آفتاب در نصف اول این بروج است و بر طبیعت

فصل لاحقست هرگاه در نصف آخر این بروجست مثلا

هرگاه آفتاب در نصف اول قوس است هوا بر طبیعت

پائیز است و چون در نصف آخر اوست هوا بر طبیعه فصل

زمستانست پس گوئیا که این بروج مرکب اند از دو جسدین

و چون فصلی بفصلی منقلب شود آنرا امتزاج الفصلین گویند

و در تقاویم آنرا بر حاشیه صفحه ثمین بنویسند در برابر

روزی از ایام اسابیع که این امتزاج در آن روز یا در شب

آن روز واقع شده باشد بروج شرقی و مغربی و شمالی و جنوبی

بدانکه جهات عالم چهار است مشرق و مغرب و شمال و جنوب بروج

را

قسمت کرده اند بدین چهار جهت و میگویند که هر برج دلالت میکند
بر جهتی ازین جهات و آن بروج را منسوب بدان جهت میدانند
چنانچه مصنف میگوید م مشرق آمد از بروج بدان ٤ بره و باز
شیر و باز کمان ح یعنی بروجی که دلالت میکنند بر جانب مشرق
حمل و اسد و قوس است و هر جهتی ازین جهات را به سه قسم کرده اند
اول قلب دوم یسار سیوم یمین و هر برجی را ازین سه برج دلیل
قسمی میدانند ازین سه قسم چنانچه حمل دلیلست بر قلب مشرق و اسد
بر یسار او و قوس بر یمین او م و آنکه نشان خلق مغربی خوانند
دانکه جوزا و دلو و میزان اند ح و این سه برج دلالت بر جانب مغرب
میکنند چنانچه جوزا دلالت بر قلب مشرق میکند و میزان بر یسار او
و دلو بر یمین او م سرطان و حوت و عقرب ٤ آنکه دارند از
شمال نسبت ح و این بروج دلالت بر جانب شمال میکنند
چنانچه سرطان دلالت بر قلب شمال میکند و عقرب بر یسار او
و حوت بر یمین او م ثور با سنبله بهت جدی بهم ٤ که برآرند

از

از جنوب علم ح و این سه برج دلالت بر جنوب میکنند اما ثور
بر قلب جنوب دلالت میکند و سنبله بر یسار او و جدی بر یمین
او و ترتیب درین قاعده آنست که حمل را بقلب مشرق
داده اند و ثور را بقلب جنوب و جوزا را بقلب مغرب و سرطان را
بقلب شمال و اسد را به یسار مشرق و سنبله را بیسار جنوب و
میزان را به یسار مغرب و عقرب را به یسار شمال و قوس را بیمین
مشرق و جدی را به یمین جنوب و دلو را بیمین مغرب و حوت
را به یمین شمال چنانچه ازین
دایره بسهولت تمام مفهوم
میشود

در معرفت طالع

بدانکه منطقة البروج را بدوازده
قسم کرده اند و هر قسمی را برجی
میگویند و ابتدا الطالع میکنند
و آن جزو بسیار از منطقة البروج که در وقت مفروض بر افق

شرقی باشد و آنچه بر افق غربی باشد و آنچه درین وقت آن را
سابع خوانند و آنچه از منطقه در نیم وقت بر نصف النهار
باشد فوق الارض آن را عاشر گویند و آنچه تحت الارض
بود رابع و خانه که بعد از طالع باشد آن را ثانی گویند
و آنچه بعد از ثانی بود ثالث و همچنین تا دوازده برج
تمام شود چنانکه مصنف فرموده م طالع آن برجی باشد که از افق
که بر آمده باشد از شرق ش هر که زاید زاید در این هنگام
طالعش آن نهند در احکام ح یعنی طالع مولود آن برجی است
که از افق شرقی طلوع میکند در آن وقت که فرزند از مادر
متولد می شود بر درجه و دقیقه معینه و معرفت آن درجه و دقیقه
را با آلت رصد احتیاج تمامست و هیچ یک از آلات رصد
مثل اسطرلاب نیست و هر یک از بیوت دلالت میکند
بر چیزی و مصنف بیان آن میفرماید م اولین خانه تن و جان است
حکم آن بر حکیم آن است ح یعنی برج اول از این بروج که

آن طالع

آن طالع است خانه تن و جان و زندگانی و عمر است م
دومین طالعت خانه مال ش و خانه دویم طالع خانه مال و معاش
و یاری کردن و بخل و سخاوت است م سیوم آمد با اقربا و آل
و سیوم طالع خانه اقربا و برادران و خواهران و آموختن
خبرها و یکبت علوم است م چارمین خانه ملک و ضیعت و اب ح
و خانه چهارم خانه املاک و ضیاع و پدر و مادر و دفن اموال و
عاقبت کارها است م عان فرزند پنجمی و طلب ش ح و پنجم طالع
خانه فرزند و طرب و هدیه و تشریف از بزرگان و طلب الحلال
و املاک است متن ششمین خانه رنج و بنده و بازش هفتمین خانه
زن و انباز ح و خانه ششم خانه رنج و مرض و بنده و خدمتکار است
و خانه هفتم خانه زن و انباز و شریک و دشمن و دزد و خصومتها
و ظفر و هزیمت و یافتن و نایافتن دزدیده و گم شده است م
مرگ و ره هشتمست و خوف و خطر ح و خانه هشتم خانه مرگ و خوف
و خطر و میراث و رسیدن اندوه و نکبت و طلب المال از ج



وشریکانست ین در نهم خانه علم دین وسفر وخانه نهم خانه علم
ودین وسفر وطاعات ولطف طبع وعقل وکیاست ودانستن
احوال غایب وتوانگری ودرویشی عمل ودولت از دهم جویند
وخانه دهم خانه عمل ودولت وشغل ورفعت وجاه وپادشاهی
وسروری وحکومت ومشهوری ومعروفی واحوال امهاتست
چون حدیث یازده دیگی گویند خانه دوستان وامیدست
وین بیان مبین چه خورشید هست وخانه یازدهم خانه امید
ودوستان وسعادت ویافتن مراد ودانستن دوستان
صادق وکاذب وبیت المال سلطانست چون ازین بگذری بود
دو حکم این بر ستوران وعدو وخانه دوازدهم خانه ستور
بزرگ وعدو وشقاوت وسختی وقرض دادن وگرفتن ستوران
وتهمت وحسد بردن وشناختن نیکی وبدی احوال دشمنانست
وچون این دوازده خانه را رسم کنند بروجهی که متصل باشد
بعضی ببعضی در خانه دوازدهم متصل بخانه اول باشد ودر هر خانه

در خط اولی هر یکی ازین بیوت دوازده گانه را ثابت کنند
آنرا زایچه خوانند وازجمله این بروج طالع ورابع وسابع
وعاشر را اوتاد گویند وثانی وخامس وثامن وحادی عشر
را مایل الاوتاد وباقی را زایل الاوتاد خوانند ومواضع
کواکب سیاره ورأس وذنب نیز درین بروج بدرجات
ودقایق ثبت نمایند بدین طریق که درین صورت زایجه
طالع مولود بطریق تمثیل نوشته شد صورت طالع مولود

طریقه دیگر
انکه بدانند که ماه در کدام برج است
اول ببینند که از ماه چند روز رفته
تضعیف کنند وآفتاب ببینند که
در کدام برجست که قمر هم دران
برج خواهد بود مثلا ده روز از ماه
گذشته تضعیف کنند پنج روز باشد
آفتاب در سنبله قمر در جدی باشد
ویا انکه شانزده روز از ماه گذشته
تضعیف کنند هشت ماه افتاب
در سنبله باشد قمر در حمل باشد

و هر برج که میان او و طالع هیچ نظر واقع نتواند شد آنرا
ساقط گویند و آن ثانی و سادس و ثامن و ثانی عشر طالعست
و اقوی این دوازده خانه طالع و عاشر و سابع و رابع و حادی
عشر و خامس و تاسع و ثالث و ثانی است و اضعف
آن ثانی عشر و سادس است بواسطهٔ آنکه این دو برج هم ساقط اند
و هم زایل و بدانکه در تقاویم قبل از اوراق دوازده گانه تحویل
سال عالم را می نویسند و آن برجیست که طالع می کند از افق مشرق
در محل دخول شمس در اول درجهٔ حمل و این طالع را مع بروج دیگر
بدرجات و دقایق معینه در دوازده خانه می نویسند و مواضع
کواکب و راس و ذنب و کید و سهام نیز در و ثبت می نمایند
بدستور زایچه طالع مولود و احکام سال را ازین طالع نویسند
اما اگر طالع برج ثابت باشد حکم همه سال ازو نویسند و اگر طالع
برج ذو جسدین باشد حکم نصف اول سال ازو نویسند و
حکم نصف آخر از طالع دخول شمس در اول درجهٔ میزان و اگر

طالع



طالع برج منقلب باشد
حکم هر فصلی از طالع آن
فصل کنند و طوالع
فصول طالع وقت
دخول آفتابست در اول
درجه بروج منقلب
و زایچه طالع را بر
صفحه بسیار میکشند
برین صورت مثلا و بر صفحهٔ یمین این ورق جدولی میکشند و اسامی
سالهای ترکی دادر و می نویسند بطریق صورت زایچه طالع
و بجای طالع اسم آن سال که تقویم کواکب در آن سال
استخراج کرده باشند نویسند و بجای ثانی نام سالی که
بعد از وست و همچنین بترتیب تا اسامی دوازده سال
تمام نوشته شود و اسامی سالهای این و صورت ایراد

آن در تقاویم مثلا بر همین نوا است
و ماههای شهور این تاریخ نیز
دوازده است و جمله ارقام
ایام شهور این تاریخ جدولی
باریک در صفحه تقاویم

اود طیغوز
اوط بارس
سیچقان
طاوشقن داقوق
یحین لو
یوند
بلان قوی

بیاورند و ارقام اعداد ایام شهور را در و ثبت نمایند و آخر
ماههای ایشان یا سی باشد یا بیست و نه **فرح کواکب** کواکب را
درخانهای طالع مواضعیست که دران مواضع خوش باشند و
آن خوشحالی را فرح گویند و آن مواضع این است که مصنف
بیان میکند م فرح تیر برج طالع دان ف وان زمانی تیر مطالع
دان ح یعنی چون عطارد در طالع باشد در بیت فرح خود
خوشحال خواهد بود م فرح ماه ثالث از طالع ح وفرح قمر در
خانهٔ سیوم طالعست برتوالی بروج م وان خورشید نهست
جز تاسع ح وفرح آفتاب درخانهٔ نهم طالع است برتوالی

بروج م زهره در پنجم بود بدرام ح وفرح زهره درخانه
پنجم طالعست برتوالی بروج **متن** شاد در یازدهست سعد اجل
مراد از سعد اجل مشتریست بواسطه آنکه او سعد اکبر است
یعنی فرح مشتری درخانه یازدهم طالعست برتوالی بروج م درده
دو فرح رسد بزحل ح وفرح زحل درخانهٔ دوازدهم طالعست
برتوالی بروج **جوانکه** سابقا گفته شد که کواکب را در برابر هر قوتی ضعفیست
پس در برابر این قوت نیز ایشان را ضعفی باشد که آنرا ترح کواکب گویند
چنانچه هفتم برج فرح کواکب ترح آن کوکب باشد پس ترح عطارد در
هفتم و ترح قمر در نهم او و ترح شمس در سیوم او و ترح زهره در یازدهم
او و ترح مریخ در دوازدهم او و ترح مشتری در پنجم او و ترح زحل
در ششم او باشد برتوالی بروج **حدود مصریان** هر یکی از بروج را قسمت
کرده اند بر کواکب خمسهٔ متحیره باقسام مختلفه و هر قسمی را از آن اقسام
بکوکبی داده اند و آن قسم را حد آن کوکب میگویند و باتفاق اصحاب
نجوم نیرین را حد نیست و چون کوکبی در حد خود باشد خوشحال بود

ای مال جلال و مایهٔ جود بشنو از قول اهل مصر حدود بدانکه در
حدود کواکب خلاف بسیار و اختلاف بیشمار است چنانچه هر قومی
حدود را بنوعی بیان کرده اند مثل اهل بابل و اهل هند و بطلمیوس و اهل
مصر اما حدودی که درین روزگار مستعملست حدود مصریانست
و چنین گفته اند که واضع آن حضرت یوسف علیه السلام است و بعد
ازان حدود بطلمیوس اشهرست و مصنف بیان حدود مصریان
کرده و یاد در آخر این مبحث حدود بطلمیوس را در جدولی بیاریم
ان شاء الله تعالی حمل یعنی اقسام حدود کواکب از برج حمل بتن
مشتری را که مایهٔ فرحست از حمل حد بدانکه شش درجست
شش برج نیز زهره را تیر راست هشت دیگر نصیبهٔ تیر است
پنج دیگر نصیبهٔ بهرام و ان کیوان چه آن اوست مدام یعنی شش
درجهٔ حمل حد مشتریست و از اول درجهٔ هفتم تا شش درجهٔ دیگر که دوازده است
و از اول درجهٔ سیزدهم تا هشت درجهٔ دیگر حد عطارد است و از
اول درجهٔ بیست و یکم تا پنج درجهٔ دیگر حد مریخست و از اول درجهٔ

بیست و ششم تا آخر برج حمل که آن نیز پنج درجه است حد زحل است
ثور یعنی اقسام حدود کواکب از برج ثور بدانکه از ثور حد زهره
دو و چار آمد و حد تیر شش شمار هشت از و نیز حد سعد اجل
هست و هم پنج نیست حد زحل سه دو برج نیز حد بهرام است
دل دانا همیشه بهره مست یعنی از اول درجهٔ برج ثور تا آخر درجهٔ
هشتم او حد زهره است و از اول درجهٔ نهم او تا آخر درجهٔ چهاردهم
حد عطارد و از اول درجهٔ پانزدهم تا آخر درجهٔ بیست و دوم حد
مشتری و از اول درجهٔ بیست و سوم تا آخر درجهٔ بیست و هفتم
حد زحل و از اول درجهٔ بیست و هشتم تا آخر برج ثور که سه درجه است
حد مریخست جوزا یعنی اقسام حدود کواکب از برج جوزا و مراد
مصنف درین مبحث از اسامی بروج که [illegible] معنای است
تیر را شش درج ز جوزا حد هست بر جنس او همین [illegible]
زهره را انکه شادی انگیخت حد ازین برج بی گمان [illegible]
حد مریخ را ز هفت و کر و ان کیوان شش است [illegible]

و ترتیب این اقسام چنین است که از اول برج جوزا تا آخر
درجهٔ ششم او حد عطارد است و از اول درجهٔ هفتم تا آخر درجهٔ
دوازدهم حد مشتری است و از اول درجهٔ سیزدهم تا آخر درجهٔ
هفدهم حد زهره و از اول درجهٔ هجدهم تا آخر درجهٔ بیست و
چهارم حد مریخ و از اول درجهٔ بیست و پنجم تا آخر برج جوزا که
شش درجه است حد زحل است سرطان حد مریخ نحس و مایه جنگ
از دو برج هفت آمد از خرچنگ باز شش حد زهره و شش تیر
هفت از و نیز حد سعد کبیر آنچه ماند ز برج حد زحل باشد
ای بهتر از زحل بجل و ترتیب این اقسام بدین طریقت
که از اول درجهٔ برج سرطان تا درجهٔ هفتم او حد مریخ است
و از اول درجهٔ هشتم تا آخر درجهٔ سیزدهم حد زهره و از
اول درجهٔ چهاردهم تا آخر درجهٔ نوزدهم حد عطارد و از
اول درجهٔ بیستم تا آخر درجهٔ بیست و ششم حد مشتری که سعد
کبیر است و از اول درجهٔ بیست و هفتم تا آخر برج سرطان

که چهار درجه است حد زحل است اسد باز برجیس را ز برج اسد
وانکه در شش برج خواند حد هفت ماه پنج و ان و زحل هفت
دیگر نهاد حکم ازل شش برج تیر را چه تیر آمد باز بهرام را چه تیر تمام
و ترتیب درجات این برج چنانست که از اول درجهٔ برج اسد
تا آخر درجهٔ ششم او حد مشتری و از اول درجهٔ هفتم تا آخر درجهٔ
یازدهم حد زهره و از اول درجهٔ دوازدهم تا آخر درجهٔ هجدهم
حد زحل و از اول درجهٔ نوزدهم تا آخر درجهٔ بیست و چهارم حد
عطارد و از اول درجهٔ بیست و پنجم تا آخر برج اسد که شش
درجه است حد مریخ است سنبله تیر را حد ز سنبله هفت است
زهره را ده قلم چنین رفته است مشتری را که فرخ آثار است
حد ازین برج لیک چهار است باز مریخ را برابر تیر آنچه ماند
بود زحل را تیر و ترتیب درجات این بروج بدین نوع است
که از اول درجهٔ برج سنبله تا آخر درجهٔ هفتم او حد عطارد و از اول درجهٔ
هشتم تا آخر درجهٔ هفدهم حد زهره و از اول درجهٔ هجدهم تا آخر درجهٔ

که چهار

بیست و یکم حد مشتری و از اول درجهٔ بیست و دوم تا آخر درجهٔ بیست و ششم
حد مریخ و از اول درجهٔ بیست و نهم تا آخر برج که دو درجه است
حد زحل است **میزان** حد برجی که خوانیش میزان ✱ شش درج داد
اختر کیوان ✱ تیر را نیز هشت داد این هم از او ✱ مشتری را یک
درج کم از او ✱ پنج داد آن حد زهره بهرام ✱ چار دیگر نصیبهٔ
بهرام ✱ و ترتیب این اقسام بر این منوال است که از اول درجهٔ
برج میزان تا آخر درجهٔ ششم او حد زحل است و از اول درجهٔ
هفتم تا آخر درجهٔ چهاردهم حد عطارد است و از اول درجهٔ
پانزدهم تا آخر درجهٔ بیست و یکم حد مشتری و از اول درجهٔ
بیست و دوم تا آخر درجهٔ بیست و ششم حد زهره و از اول درجهٔ
بیست و هفتم تا آخر درجهٔ برج که چهار درجه است حد مریخ است
عقرب باز بهرام را ز خانهٔ خویش ✱ حد بدان از درج دو پنج و دو
بیش ✱ حد ناهید را چهار شمار ✱ بعد از آن حد تیر دان دو چهار
چون شود پنج مشتری را حد ✱ شش زحل را رسد ز روی عدد

و ترتیب اقسام درجات این برج بر این منوال است که از اول برج
عقرب تا آخر درجهٔ هفتم حد مریخ است و از اول درجهٔ هشتم تا آخر
درجهٔ یازدهم حد زهره و از اول درجهٔ دوازدهم تا آخر
درجهٔ نوزدهم حد عطارد و از اول درجهٔ بیستم تا آخر درجهٔ
بیست و چهارم حد مشتری و از اول درجهٔ بیست و پنجم تا آخر
درجهٔ برج که شش درجه است حد زحل است ✱ **قوس**
مشتری را ز قوس حد دو شش است ✱ پنج مر زهره را که سعد و نکوست
تیر را چار و پنج حد زحل ✱ چار مریخ را که زوست جدل ✱ و این
اقسام بر این ترتیب است که از اول برج قوس تا آخر درجهٔ
دوازدهم حد مشتری و از اول درجهٔ سیزدهم تا آخر درجهٔ
هفدهم حد زهره و از اول درجهٔ هجدهم تا آخر درجهٔ بیست
یکم حد عطارد و از اول درجهٔ بیست و دوم تا آخر درجهٔ
بیست و ششم حد زحل و از اول درجهٔ بیست و هفتم تا آخر برج
که چهار درجه است حد مریخ است **جدی** تیر در برج جدی داد حد

حوت و برجیس را هفت عدد زهره را هشت و مر زحل را
چار چار مریخ را از روی شمار و ترتیب اقسام حدود این برج
بدین طریق است که از اول برج جدی تا آخر درجه هفتم حد عطارد و از
اول درجه هشتم تا آخر درجه چهاردهم حد مشتری و از اول درجه
پانزدهم تا آخر درجه بیست و ششم حد زحل و از اول درجه بیست
هفتم تا آخر برج که چهار درجه است حد مریخ است م تیر را هفت در دلو
دایم هفت زهره از روی بیک هر برج کم رفت هفت مسعدی
که شادی آنجاست قسم مریخ چون زحل پنج است ح و این اقسام
بدین ترتیب است که از اول برج دلو تا آخر درجه هفتم
او حد عطارد و از اول درجه هشتم تا آخر درجه سیزدهم
حد زهره و از اول درجه چهاردهم تا آخر درجه بیستم حد
مشتری و از اول درجه بیست و یکم تا آخر درجه بیست
پنجم حد مریخ و از اول درجه بیست و ششم تا آخر برج که پنج
درجه است حد زحل است حوت دو شش از حوت حد

حوت

زهره شمار حد برجیس دان کزوست چهار سه دیگر حد و دون
خدا و دو تیر با بهرام را نه آمد تیر دو دی دیگر نصیبه زحل را ست
که بجا نهاد دون از و خللت و ترتیب این اقسام چنین است که
از اول برج حوت تا آخر درجه دوازدهم حد زهره و از اول درجه سیزدهم
تا آخر درجه شانزدهم حد مشتری و از اول درجه هفدهم تا آخر درجه نوزدهم
حد عطارد و از اول درجه بیستم تا آخر درجه بیست و هشتم حد مریخ و از اول درجه
بیست و نهم تا آخر برج که دو درجه است حد زحل است و اکثر اصحاب نجوم
حدود اهل مصر را در جدول آورده‌اند بنابر تتبع ایشان ما نیز آوردیم بر این صورت

جدول ارباب حدود بطریق اهل مصر اینست

بروج	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
درجات	و	ح	و	ز	و	ز	و	ز	یب	ز	ز	یب
کواکب	مشتری	زهره	عطارد	مریخ	مشتری	عطارد	زحل	مریخ	مشتری	عطارد	عطارد	زهره
درجات	و	و	و	و	ه	ی	ح	د	ه	ز	و	ز
کواکب	زهره	عطارد	مشتری	مریخ	زهره	زهره	عطارد	مریخ	زهره	مشتری	زحل	مشتری
درجات	ح	ح	ه	و	ز	د	ز	ح	د	ح	ز	ج
کواکب	عطارد	مشتری	زهره	عطارد	زحل	مشتری	مشتری	عطارد	عطارد	زهره	مشتری	عطارد
درجات	ه	ه	ب	ب	و	ب	ه	ه	ه	د	ه	ط
کواکب	مریخ	زحل	مریخ	مشتری	عطارد	مشتری	زهره	مشتری	زحل	زحل	مریخ	مشتری
درجات	ه	ج	و	د	و	ب	د	و	د	د	ه	ب
کواکب	زحل	مشتری	زحل	زحل	مریخ	زحل	مشتری	زحل	مریخ	مشتری	زحل	زحل

و حدود کواکب بطریقی که بطلمیوس حکیم بیان فرموده بدین گونه است که در این

جدول مرقوم شده

وجوه کواکب

بدانکه کواکب را بجز حد
خطهای دیگر هست
مثل وجوه و دریجان
وغیرها و مصنف
همین بیان وجوه
کرده بخانه قلم میگوید
چون حدود نجوم تمام
یاد دیگر از نسبی وجوه نجوم
و انکه هر برج را که بقسم
به سه اقسام کرده مر دو حکم
ده درجه هر یکی از آن اقسام
پس بحکمت وجوه کو دوش نام

جدول ارباب حدود بطریق بطلمیوس حکیم

برج						
حمل	درجات	و	ید	کا	کو	ل
	کواکب	مشتری	زهره	عطارد	مریخ	زحل
ثور	درجات	ح	یه	کب	کد	ل
	کواکب	زهره	عطارد	مشتری	زحل	مریخ
جوزا	درجات	ز	یج	ک	کو	ل
	کواکب	عطارد	مشتری	زهره	مریخ	زحل
سرطان	درجات	و	یج	ک	کز	ل
	کواکب	مریخ	مشتری	عطارد	زهره	زحل
اسد	درجات	و	یج	یط	که	ل
	کواکب	زحل	عطارد	زهره	مشتری	مریخ
سنبله	درجات	ز	یج	یح	کد	ل
	کواکب	عطارد	زهره	مشتری	زحل	مریخ
میزان	درجات	و	یا	یط	کد	ل
	کواکب	زحل	زهره	مشتری	عطارد	مریخ
عقرب	درجات	ح	ید	کا	کد	ل
	کواکب	مریخ	مشتری	زهره	عطارد	زحل
قوس	درجات	ح	ید	یط	که	ل
	کواکب	مشتری	زهره	عطارد	زحل	مریخ
جدی	درجات	و	یب	یط	که	ل
	کواکب	زهره	عطارد	مشتری	مریخ	زحل
دلو	درجات	و	یب	ک	که	ل
	کواکب	زحل	عطارد	زهره	مشتری	مریخ
حوت	درجات	ح	ید	ک	کو	ل
	کواکب	زهره	مشتری	عطارد	مریخ	زحل

وان هر وجه از آن بیک اختر پس چه بیکیک بیان کنیم قسم
بدانکه هر برجی را سه قسم برابر کرده اند و هر قسمی را که ده درجه است
بکوکبی داده اند از کواکب سیاره و آن قسم را وجه آن کوکب
میگویند و ابتدا از حمل کرده ده درجه اول او را به صاحب داده اند
که آن مریخ است و ده درجه دوم را بکوکبی داده اند که فلک او
تحت فلک مریخ است که آن شمس است و ده درجه آخر او را به
کوکبی داده اند که فلک او تحت فلک شمس است که آن زهره است
و همچنین ده درجه اول برج ثور را بکوکبی داده اند که فلک
او تحت فلک زهره است که آن عطارد است و ده درجه آخر (دوم)
او را بکوکبی داده اند که فلک او تحت فلک عطارد است که آن
قمر است و ده درجه آخر او را بزحل داده اند چون تمام شد
افلاک کواکب سیاره بحسب ترتیب و همچنین اختتام بروج
را بکواکب سیاره میدهند بر ترتیب افلاک و چون افلاک
ایشان تمام شود باز ابتدا از زحل میکنند تا قسم آخر حوت

که آن نیز تمریخ میدهند و اقسام بروج و او باب وجوه

بدین طریقست که مصنف بیان میکند **حمل** وجه مریخ از

حمل شش و چار و آن خورشید همچنین میداند بعد از آن

چون گذشتی از خورشید برج کود تمام بر نا هید یعنی ده

درجه برج حمل وجه مریخست که صاحب این خانه است

و ده درجه دوم او از شمس است و ده درجه آخر او از

زهره است بر ترتیب افلاک **ثور** با زدو ثور تیر و هم ماه است

هر دو را اصل نخس هم است مراد از نحس اصل زحل است

بواسطه آنکه او در نحوست اصل است وجه **جوزا** جدی دو بیکر دان

با ز بهرام و بعد از آن خورد دان تو مراد از دو بیکر جوزاست

بواسطه آنکه او دو صورتست و از ین جهت که او بصا

دتو امان نیز میگویند **سرطان** زهره را اول آمد از سرطان

بعد از ان تیر و باز ماه میران **اسد** در خانه خود از احکام

زحل و مشتری و پس بهرام خانه خود است که هست **سنبله**

ثور

شمس را برج خوشه بر آمد بعد از آن زهره باز و تیر آمد

میزان چون قمر وجه گیرد از میزان مشتری آید از پس کیوان

یعنی ده درجه اول میزان حد قمر است و ده درجه دوم او

حد زحل و ده درجه سیوم او حد مشتری **عقرب** چون ز میزان

گذر کنی عقرب آید و چون کنی وجه طلب پیش مریخ باز خورشید

آخر برج وجه ناهید است **قوس** تیر اول بود به برج کمان

پس قمر آمد از پس کیوان یعنی ده درجه اول برج قوس وجه

عطارد است و ده درجه دوم او وجه قمر و ده درجه آخر

او وجه زحل **جدی** سعد جا شد بجدی و پس بهرام برج گردد بر

آفتاب تمام مراد از سعد مشتریست بقرینه رعایت ترتیب افلاک

دلو باز زهره دلو چون کند نگاه زهره یا بعد از عطارد و ماه **حوت**

زحل و مشتری و پس بهرام حوت را دان تو شد وجوه تمام و معلوم شد

که مریخ را دو وجه پهلوی یکدیگر است یکی در درجه آخر حوت و دیگر

درجه اول حمل چنانچه از این جمله احوال باقی وجوه کواکب دیگر معلوم میشود

است

شمس



جدول ارباب دریجان

	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
درجات	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
کواکب	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری
درجات	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک
کواکب	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر
درجات	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل
کواکب	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ

اگرچه تعریف جدول ارباب وجوه مقدم است اما درین جا جدول لوح دریجان مقدم شده تا دانند

و از جمله خطوط کواکب پیش اهل زمان مشهور و در قوی کواکب معتبر و مسطور است دریجان است آن خواجه نصیر در رساله سی فصل چنین بیان کرده اند که هر یکی از بروج را به سه قسم برابر کنند و ثلث اول هر برجی را بصاحب آن برج دهند و ثلث دوم او را بصاحب برجی دهند که از همین مثلثه است و بعد ازین برج و ثلث آخر او را بصاحب آن برج دهند که باقی مانده از همین مثلثه مثلا ثلث اول حمل را بمریخ دهند که صاحب او ست و ثلث دوم او را بشمس دهند که صاحب اسد است و بعد از حمل است در مثلثه آتشی و ثلث سیوم او را بمشتری دهند که صاحب قوس است و قوس آخر برجیست از مثلثه آتشی و شیخ ابو الریحان

درکتاب

درکتاب تعلیم التنجیم چنین آورده اند که اول قسم دریجان که ده درجه است از هر برجی تعلق بصاحب آن برج دارد و دوم قسم او تعلق بصاحب پنجم آن برج دارد و سیوم قسم او تعلق بصاحب نهم همین برج دارد و میان این دو عبارت تغایر لفظی است و در حقیقت مآل هر دو یکی است چنانچه ازین جدول دریجان کواکب و هم توافق مآل آن عبارتین معلوم میشود

جدول ارباب وجوه این است

صحیح

	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
درجات	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
کواکب	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل
درجات	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک
کواکب	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری
درجات	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل
کواکب	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ

در بیان منازل قمر همچنانچه دور قمر بدوازده قسم کرده اند و هر قسمی را برجی مینویسند دور فلک را نیز به بیست هشت قسم کرده

هر قسم را منزلی نام نهاده اند بمناسبت آنکه قمر هر روز در یکی از ین منازل
نزول میکند کقوله جل جلاله وقدرناه منازل لتعلموا عدد السنین
والحساب چون بدانستی تو این منازل ماه • بر شمارم حساب وار کاه
ظاهر از شرق چون شود شرطین • باشد از بعد او طلوع بطین • طلوع این
منازل چنین است که چون آفتاب در یکی از ین منازل باشد آن منزل
مخفی بود از نظر و چون از و بگذرد آن منزل قبل از طلوع آفتاب از شرق
صباح طلوع کند و طلوع آن منزل را در اتصالات کلی هی نویسند بدین
صورت مثلا ع بطین مم یعنی طلوع بطین روز شنبه و اول شده
و آفتاب هر منزلی را بچهارده روز قطع کند و در ماهی دو منزل
و ثلث منزلی تمام کند و در سالی تمام منازل را سیر کند و گاهی زیاده
از یکروز در منزلی بماند و گاهی کمتر از یکروز منزلی را قطع کند
و در صفحهٔ سیار تقاویم بعد از جدول کواکب جدولی بکشند و در
برابر هر روز منزل قمر را در نصف النهار آن روز بنویسند
و چون ابتداء بروج از نقطه اعتدال ربیعی کرده اند و آن

اول درجهٔ حملست ابتداء منازل نیز از همین نقطه کردند
و آن شرطین است و او دو کوکب روشن است بر دو شاخ
حمل یکی در جانب شمال و دیگری جانب جنوب و بآن یکی که
در جانب جنوبست ستاره خورد پیست دوم بطین
و آن سه ستاره است مانند سه پایه بر شکم حمل • پس ثریا و
بعد از ان دبران • هقعه و هنعه بعد از ایشان ذراع
و سیوم از منازل ثریاست و اهل فرس او را پروین گویند
و این شش ستاره است بر دنب حمل چهارم دبران
و او ستاره ایست روشن بر چشم شرقی ثور و بدین
واسطه او را عین الثور می گویند و با او ستارهای بسیار
بر شکل حرف دال است پنجم هقعه سه ستاره است نزدیک
بهم یک سر جوزا بر شکل نقطه که بر بالای حرف شین است
ششم هنعه پنج ستاره است بر یکپای جوزا و یکی از
آنها روشن تر است • هفتم ذراع است و نثره و طرفه

جبهه و زبره و دکر صرفه دهفتم از منازل ذراع است
و او دو ستاره روشنست بر دیکر سر جوزا و موازی
یک کز از یکدیکر دورند هشتم نثره دو ستاره تاریکست
بر سینه سرطان و میانه ایشان ستاره دیکر معلق است
نهم طرف دو ستاره است بر دو چشم اسد از یکدیکر
اندکی دور دهم جبهه چهار ستاره روشنست بر پیشانی
اسد یازدهم زبره دو ستاره است یکی از دیکری روشنتر
بعضی کفته اند که بر کردن اسد است و بعضی کفته اند که در
آخر او ست دوازدهم صرفه یک ستاره روشن است
و بر حول او هیچ ستاره نیست و او را قلب الاسد میکویند
باز و اندکی که با خراست بعد عوا اسماک و پس غفر است
و سیزدهم از منازل عوا و او پنج ستاره است مثل لا
که او را چنین نوشته باشند و کفته اند که ورک الاسد است
و بعضی اهل عرب آنست که او سکیست که عوعو میکند

و از عقب است چهاردهم سماک اعزل ستاره منفرد است
مثل صرفه و کفته اند که او ساق اسد است و این چهاردهم منزل
شمالی اند پانزدهم غفر و آن سه ستاره تاریکست بر
دامن عذرا و بعضی کفته اند که موقع ضفر انست و زبانا چه یکدیکر
الکلیل اندرین قول نیست کس را قیل و شانزدهم از منازل
زبانا و او دو ستاره روشنست و او را زبانا عقرب میکویند
یعنی دو شاخ عقرب و دو پله میزان نیز خوانند بمقدار یک
نیزه از یکدیکر دورند هفدهم اکلیل چهار ستاره است از
یکدیکر دور بر روی عقرب و رکنی بعد قلب فی شوله لکاه
از نعایم ببلده یالی ماه هجدهم از منازل قلب و او
ستاره ایست روشن و سرخ و دو ستاره خورد با
او هست یکی بر فوق او و دیکری در تحت او و او را قلب العقرب
کویند نوزدهم شوله دو ستاره روشن بهم نزدیکست بر سر
دم عقرب و ازین جهت او را ابره عقرب میکویند بیستم نعایم

هشت ستاره است چهار از آن بر کاه‌کشانست و چهار دیگر
بر خارج او و بیست و یکم بلده بعضی گفته‌اند که این کت دکیست خالی
از کواکب و بعضی گفته‌اند که شش ستاره است مثل کمانی از پس بلده
چار سعد آید کز بتفصیل شنوی شاید اولین ذابح و دوم بلع است
اخبیه مر سعود را بتعه است یعنی بعد از بلده چهار منزل سعدات است
چنانچه اول را سعد ذابح و دوم را سعد بلع و سیوم را سعد اخبیه
و چهارم را سعد سعود خوانند و بیست و دوم ازین منازل
ذابح است و او دو ستاره کوچک تاریکست و بعد ایشان از
یکدیگر یک گز باشد و در نظر و بود و شاخ جدی اند و بر بالای
یکی از ایشان یک ستاره خورد دیگر است که میگویند که آن مثل
گوسفندیست که آنرا سعد ذبح میکند بیست سیوم بلع دو ستاره
خورد است که از یکدیگر برابر ستاره‌های ذابح دورند بیست و چهارم
اخبیه سه ستاره است دو تاریک و یکی روشن بر دنبال جدی
بر کتف صورت دلو بیست و پنجم سعود چهار ستاره است بر دست

راست دلو که بپای بطحی ماند و کوکب میانی او را سعد خوانند
باز فرغ مقدم و دلو آنجا چون گذشتی مؤخر است و بشنا
بیست و ششم از منازل فرغ مقدم و بیست و هفتم
فرغ مؤخر است و هر یکی ازین دو منزل دو کوکب‌اند روشن
بعد میان هر یکی مقدار نیزه باشد و در تقاویم بجهة تخفیف لفظ
فرغ از اسم ایشان حذف کرده‌اند بیست و هشتم رشا
ستاره ایست روشن در میان کواکب بطن الحوت و ازین
سبب او را بطن الحوت نیز گویند و کواکب خورد دور گرد او بسیار است
و از نظر ما رشا چهارده منزل است و ایشان جنوبی اند پس مجموع
منازل بیست و هشت باشد بر مذهب اهل عرب و اهل هند بر آن
رفته‌اند که منازل بیست و هفت است بواسطه آنکه قمر در بیست
هفت روز دوری تمام می‌کند و هر روز در منزلی می‌باشد
تمام کرد مصنف مباحث ارقام و علامات صفحات تقویم را
اما چون در اکثر اوقات تقاویم اوج و حضیض کواکب را می‌گویند

ومصنف رحمة الله علیه بیان آن نکرده مناسب نمود که الحاق
بیان آنرا بدین مباحث بدانکه اوج و حضیض کواکب
مثل ثابته سیر میکنند و مقدار سیر ایشان فطرتقی که خواجه
نصیر رحمة الله علیه در رساله سی فصل نوشته اند آنست که
در هر دو هزار سال یک برج قطع میکنند و در هر صد سال
یک درجه و نیم و در تاریخ سنه تسع و خمسین و ستمایه هجریه
که تحقیق مواضع اوجات نموده اند در رساله مذکور نوشته اند
اوج زحل در ده درجه قوس و اوج مشتری در آخر درجه
سنبله و اوج مریخ در هفده درجه اسد و اوج شمس در
بیست و هشت درجه جوزا و اوج زهره در هیجده درجه
جوزا و اوج عطارد در اول درجه عقرب بود و سید منجم در
شرح رساله مذکوره چنین نوشته اند که آنچه تعیین فرموده اند
مع قید تاریخ آنست که در زیج شاهی که حکیم خیام بنام
سلطان جلال الدین ملکشاه تمام ساخته مثبت است و آنچه

برصد جدید ایلخانی یافته اند که بتحقیق آن پیوسته است که در
سال سیصد و چهل و دوم ملکشاهی اوج آفتاب بر دوم درجه
سرطان و اوج زحل در بیست و یکم درجه قوس و اوج مشتری در
اول درجه میزان و اوج مریخ در بیستم درجه اسد و اوج زهره
در پانزدهم درجه جوزا و اوج عطارد در چهارم درجه عقرب
بوده و ارباب فضل و دانش و اصحاب عقل و بینش درین
روزگار زیج الغ بیکی را اعتبار بسیار میکنند پس واجب
نمود که از زیج مذکور که تحقیق مواضع اوجات نماید
و این چنین است که در اول محرم سنه سبع و عشرین و تسعمایه
هجریه اوج شمس در دو درجه و سی و هشت دقیقه و سی و دو ثانیه
سرطان و اوج زحل در هیجده درجه و هشت دقیقه و پنج
ثانیه قوس و اوج مشتری در صفر درجه و چهل و سه دقیقه و
پنج ثانیه میزان و اوج مریخ در بیست و سه درجه و سی و شش
دقیقه و پنجاه و نه ثانیه جوزا و اوج عطارد در پنج درجه



وچهل دقیقه و دو ثانیه عقرب است و چون کوکبی در اوج خود باشد
قوی و خوشحال بود و چون بحضیض آید ضعیف و بدحال گردد
و حضیضات کواکب در خانهای هفتم اوج ایشان باشد
بهمان درجه و دقیقه و ثانیه اوج مثلا اوج زحل در [illegible]
درجه و هفت دقیقه و پنج ثانیه قوس است حضیض او در [illegible]
درجه و هفت دقیقه و پنج ثانیه جوزا خواهد بود و همچنین قیاس
کن حضیضات کواکب باقیه را بعد عطارد که او را دو حضیض است
بر دو تثلیث اوج او چنانچه ازین دایره معلوم میشود بسهولت
تمام و اوج قمر در اجتماع
و استقبال و حضیض
او در دو تربیع آفتاب است
چنانچه بطریق تمثیل درین
دایره مرقوم شد و اوج
و حضیض کواکب را بحاشیه

صفحهٔ معین نویسند بشش رقم اول رقم اوج و آن ح باشد
یا برقم حضیض و آن حص باشد دوم رقم کوکب سیوم رقم شب
یا روز چهارم رقم روز هفته پنجم رقم ساعت ششم رقم دقیقه
برین صورت مثلا حرلبه یعنی اوج شمس شب جمعه در
ساعت پنج و دقیقه واقع شده و تحقیق اوج و حضیض چون
لایق بدین رساله نبود بیان کرده نشد

اختیارات

چون تمام کرد مصنف مباحث مسایل ارقام و علامات
تقویم را شروع نمود در بیان اختیارات و اختیار در لغت
برگزیدنست و در اصطلاح عبارتست از گزیدن وقتی که او
بهترین وقتها باشد که یافت شود کم آن وقت از آن وقتهای
موافق مقصود بود و در آن مدت که آن وقت طلب کند
و هر شغلی که هر روز یا هر هفته تکرار آن رجوع افتد آنرا
احتیاج باختیار نباشد و در اختیارات اشغال دیگر چند چیز
رعایت باید نمود اول آنکه قمر خوشحال باشد دوم آنکه

صاحب خانهٔ قمر نیز خوشحال باشد سیوم آنکه کوکبی که آن شغل منسوب
باو باشد خوش حال بود چهارم آنکه طالع وقت خوشحال بود پنجم آنکه
خانهٔ که آن شغل منسوب باوست نیز خوشحال و خوش حالی کواکب
آنست که سعد باشند و بقوتهای که ذکر بعضی از آن کرده شده
آراسته باشند و خوشحالی بیوت آنست که خالی باشند از
نحوس و ناظر باشند بدیشان سعود و بدحالی کواکب و بیوت
قیاس برین معلوم شود و اگر صاحب خانهٔ قمر بدحال و منحوس باشد
صلاح قمر فایده نرساند و اگر صلاح و خوشحالی قمر میسر نشود یکی از
سعدین باید که در طالع یا عاشر باشد و در اختیاراتی که در روز
کنند اولی آن بود که طالع و موضع قمر برج نهاری باشد
و اگر در شب کنند باید که بروج لیلی باشد و باید که قمر تحت الشعاع
و در مجاسده کید و ذنب و طریقهٔ محترقه و محصور بین النحسین
و خالی السیر نباشد و باید که نیرین هیچ کدام در طالع نباشند
و در اموری که در وی اسراری باشد باید که قمر منحوس بود و در

و در اموری که مطلوب شهرت باشد باید که آفتاب فوق الارض و
قمر متصل بکوکبی باشد که آن شغل باو منسوب باشد و بالجمله اختیار
و در هر شغلی موضع قمر و کوکبی که بقمر متصل باشد باید که مناسب آن
شغل باشد چنانچه مصنف در اختیارات اموری که مذکور می شود رعایت
کرده. نو بریدن و پوشیدن چون درین شغل کثرت احتیاج واقع
شود اختیار او در اکثر اختیارات اشتغال دیگر مقدم داشته میگوید
چون بود در بروج ثابت ماه. جامه مبر بدین اختیار مخواه
بواسطه آنکه اثر برج ثابت ثبات و دوام است و این
خلاف مقصود است ازین شغل و بدترین بروج ثابته درین
شغل اسد است. بلکه در برج منقلب باید و مناسب
آنست که ماه در برج منقلب باشد تا این شغل زودتر باتمام
رسد و اگر در برج ذوجسدین باشد قصوری نکند و زهره
نظر کند شاید و بهتر آنست که قمر متصل بزهره باشد
چون او کوکب زیب و زینت است و اگر متصل بمشتری یا عطارد

بود شاید اما لازم است که آن اتصال بنظر تسدیس یا تثلیث
باشد • باید نیز وقت پوشیدن • هم بدین اختیار کوشیدن
و در محل پوشیدن جامهٔ نو نیز باید که بهمین اختیار عمل کنند تا جامه
ثبات او دوام نیابد و بعیش و شادی زینتی باشد که اگر جامه سوده
یا تربیع یا مقابله یا مقارنه باشد یا در اجتماع یا استقبال بود
دلیل آن باشد که آن جامه [illegible] کهنه شود بتخصیص اجتماع و استقبال
که دلیل آن بود که عاقبت آن جامه را با خداوندش در گور
نهند **حمام رفتن** و در کسی رای رفتن حمام • ماه باید [illegible]
و دلو و برج مشتری باید • و برج اسد بود شاید • یعنی در رفتن
حمام ماه در خانهٔ مریخ نمی باید بواسطهٔ آنکه یک خانهٔ مریخ آتشی است
و دیگری آبی و هر دو بحمام مناسبست و همچنین است خانهای
مشتری و اگر در برج اسد باشد نیز مناسب است چون او
آتشی است • لیکن اندر بروج آبی به • بجز این اختیار برج منه
فاسد است که در این شغل ماه در برج آبی باشد بواسطهٔ آنکه

سر تراشیدن نیز در برج آبی مناسبست **شرکت و تزویج کردن**
و در کسی رای شرکت و تزویج • روی تقویم در نگر باید برج • ماه با
برج ذو جسدین • در این اختیار قمر در برج ذو جسدین بواسطه
آن می باید که شرکت و تزویج میان دو کس واقع میشود و
برج ذو جسدین نیز مرکب از دو حالست چنانچه مذکور شد پس او
مناسب باشد و صاحب اختیارات علائیه چنین گفته است
که در شرکت باید که طالع و خانهٔ ماه ذو جسدین باشد و بعضی حکما
اسد و جدی را نیز روا داشته اند اما جوزا دلیل دوستی و امانت
و سنبله دلیل خصومت و منفعت و اسد دلیل بسیاری منفعت است
و جدی دلیل آن بود که هر دو از یکدیگر شاد باشند و در تزویج
باید که ماه در برج ثابت بود و بهترین میانه ثور و اسد است
از ده درجه تا بیست درجه • یافته را اتصال سعدین
و باید که قمر متصل بسعدی باشد و بهترین نظرها در شرکت
آنست که سعود با قمر باشند در طالع یا ناظر باشند از سنبله اما

یا بطالع و گفته‌اند که اگر خداوند خانهٔ ماه ناظر بود بماه دلیل بود
که بوقت مشارکت از یکدیگر راضی باشند و در آن شرکت سود
کنند و اگر ناظر نباشند یکدیگر را بخیانت متهم کنند و بدان
سبب میان ایشان شرکت باطل شود و در تزویج باید که
ماه متصل بزهره بود و هر دو مسعود باشند و ماه مقارن
مشتری یا عطارد بود و باید که آفتاب و طالع و خداوند طالع و
آن کوکب که ماه از و منصرف شده باشد سلیم از نحوس باشند
زیرا که ایشان دلیل مردند و زهره و ماه و خانهٔ هفتم طالع و
خداوند وی و آن کوکب که ماه با و متصل خواهد شد بری از
نحوس باشند زیرا که ایشان دلیل زنند و همچنین عاشر و
ماه دلیل بود بر آنچه میان ایشان باشد و رابع و خداوند
خانهٔ ماه دلیل بود بر عاقبت ایشان باشد و باید که ماه در
تربیع نحوس یا در مقابلهٔ ایشان نباشد که آن دلیل وقت
بود بسبب منازعت و دشمن داشتن یکدیگر را

سوادی کردن

و در تیر ایست تا سوار شوی : چون طلبکار اختیار شوی
اول آنکه در برج منقلب مجوی : پس بمریخ و منظر او ببوی : بجهت سواری
کردن باید که قمر در برج منقلب بود بتخصیص حمل و مریخ که کوکب
سپاهیان است باید که ناظر باشد با و بنظر دوستی که آن
تثلیث و تسدیس است و اگر مشتری متصل با و باشد نیز
مناسب است **ابتدای کتابت** ابتدای کتابت قبل الی هر ماه :
چون کسی اختیار جهت صواب ماه در برج منقلب باید
و در ثور بود است متصل شاید : یعنی چون خواهی که کتابتی
کنی باید که ماه در برج منقلب باشد یا در ثور و صاحب اختیار
علائیه چنین گفته که اولیتر آن بود که ابتدای کتابت
آن وقت کند که ماه در ثور بود از هشت درجه تا
چهارده درجه و در جوزا از یکدرجه تا شش درجه
و در سنبله از یکدرجه تا هفت درجه و در میزان
از شش درجه تا چهارده درجه و در جدی و دلو

از یکی درجه تا هفت درجه و باید که قمر در قوس و حوت نباشد
و کوشیار حکیم گفته است که طالع وقت باید که برج منقلب
باشد و محمد ایوب گفته است که باید طالع وقت برجی
باشد که عطارد را در وی حظی بود چنانچه خانه یا شرف
یا مثلثه یا حد یا وجه او باشد و اگر عطارد در وی حظهای
خود نبود باید که عاشر طالع برجی بود که عطارد را در
وی حظی باشد و باید که عطارد مشرقی و مستقیم و در اوتاد
بود و محترق نباشد و باید که ماه با عطارد باشد و اگر
کتابت نوشتن از برای حاجت باشد باید که ماه
متصل باشد بدان کوکب که از مدلول او طلب حاجت
کنند چنانچه مصنف بیان می‌کند و برد نامه سوی حضرت شاه
نظر آفتاب باید و ماه اگر خواهد که کتابت سلاطین
نوشتند باید که قمر در برج منقلب باشد و ناظر بود با آفتاب
که کوکب سلاطین است و نوشتن سوی دانشمند

چو نظر سوی مشتری بپسندند و چون نامه بعلما و قضاة
و سادات نوشتند باید که میانه قمر و مشتری نظر باشد
چون مشتری کوکب این طایفه است و نوشتن سوی
سپهسالار سوی مریخ بایدش دیدار و اگر کتابت برای لشکر
و سپهسالار نوشتند باید که قمر متصل بمریخ باشد که این طبقه
متعلق بمریخند و نوشتن بخواجه و دهقان نیک باشد نظر
سوی کیوان و چون کتابت بخواجها و دهقانان و صحرا
نشینان نوشتند ماه را باید که بزحل نظر باشد بواسطه آنکه
این جماعت تعلق بزحل دارند و نوشتن سوی زنان بنگر نیای
تا خورش بزهره نظر و اگر نامه بزنان و امردان و مطربان
نوشتند باید که قمر ناظر بزهره باشد چون زهره کوکب این
جماعتست این نظرها اگر بی تلبیس همه تثلیث باید و تسدیس
ور تو خواهی بیاور تسدیس از مقابل حذر کن و تربیع
یعنی نظراتی که تعین نموده شد میان قمر و کواکب مذکوره میباید

که تثلیث باشد یا تسدیس چون ایشان نظر دوستی اند و تربیع و
مقابله نباشد که ایشان نظر دشمنی اند پس ازین دو نظر فایده حاصل
شود و ازین دو نظر ضرر و تضییع و چون قران با کواکب نحس
نحس است و با کواکب سعد سعد و او را قرانی نیست در سعادت
و نحوست مصنف متعرض او نشد **بنا نهادن** اختیار بنا و قتی خواه
که بود در بروج ثابت ماه محمد ایوب چنین گوید که در بنا نهادن
باید که ماه در بروج ثابته باشد و بهترین اسد است و ثور نیز
نیکست و قصرانی گوید که ماه باید که در بروج ذو جسدین
باشد و بهترین آن سنبله است و صاحب اختیارات علائیه
گوید که ماه در بروج ارضی مناسب است و باید که شب فوق الارض
و روز تحت الارض باشد و از هبوط روی بشرف نهاده خداوند
خانه او ناظر بود با و بنظر تربیع که این نظر دلیل بقای آن عمارت
باشد و باید که اوتاد خالی باشند از نحوس خاصه وتد رابع و باید
که ماه ما بین المیزان و الجدی نباشد که بدترین چیزی در اختیار

عمارت این است: هم سوی ستاره نظر تیر که بود برج
خاکی تر تیر: و هم باید که قمر ناظر باشد بکوکبی که آن کوکب در
برج خاکی باشد و کوشیار حکیم در کتاب مجمل گفته است که در بنا نهادن
می باید که قمر در برج ثابت باشد متصل بکوکبی که در بیت شرف
خود باشد یا در برج هوایی بود و این نظر باید که تثلیث باشد یا تسدیس یا
مقارنه باشد و درین اختیار چند چیز ملاحظه می باید کرد اول
باید که میان زهره و زحل هیچ نظر نباشد دوم آنکه قمر با زحل و
ذنب نباشد سیوم آنکه زحل در رجوع نبود و اوتاد نباشد بتخصیص
وتد رابع که اگر آنجا باشد دلیل آن بود که آن بنا تمام نشود و اگر
تمام شود خداوندش پیوسته در رنج بود و از دزدان و غصب و
بعاقبت از سیلاب خراب شود چهارم آنکه خداوند خانه
قمر ساقط بود و در طالع پنجم آنکه خداوند خانه قمر تحت الشعاع
یا منحوس نباشد که اگر چنین باشد خداوند آن عمارت بمیرد
قبل از اتمام آن ششم آنکه مریخ را در بنا نهادن هیچ حصه نباشد

واگر او را نظری باشد باید که بزهره بود بشرط آنکه آن نظر قوی
باشد زیرا که میان مریخ و زهره آفتست پس اگر او خالی باشد
از نظر زهره دلیل خرابی و سوختن آن بنا باشد ضیاع خریدن
و در ضیاع خری بهندی رای برج خاکی طلب قمر را جای
نظرش سوی کوکب سعود تا سعادت بجد در وجود
و در کیوان نظر بود بخرش لیک باید دوستی نظرش
یعنی در املاک خریدن باید که قمر در برج خاکی باشد و ناظر
بود بسعدی که آن مشتریست یا زهره و اگر ناظر بزحل
باشد نیز مناسب است اما می باید که آن نظر تسدیس باشد
یا تثلیث و زحل باید که در خانهای خود باشد و مریخ ساقط
و باید که رابع طالع و خداوندش مسعود باشند و ماه در
وسط السما یا در شرف خود بود و طالع وقت و قمر هر دو
از نحوس خالی باشند درخت نشاندن و در درختان نشانی اندر
باغ بنمایم ترا راهی چه چراغ ماه باید به برج ثابت در

کوکب

کوکب سعد را بماه نظر وجهة درخت نشاندن باید
که قمر در برج ثابت باشد و صاحب اختیارات علائیه
گوید که باید قمر در برج مائی ارضی بود و طالع برجی از این
برجها باشد و باید که ماه ناظر بود بکوکب سعدی و محمد
ایوب گوید که اگر ماه در طالع باشد درخت زود بر
آید اما باید که اتصال او با سعدی بود که آن سعد در طالع
یا در عاشر یا در شرف خویش بود و بود که زحل قوی حال
بود در اوتاد یا در حایل اوتاد و حذر باید کرد
از آنکه زحل متصل بکوکبی باشد که آن کوکب ربّ هبوط خود
باشد که اگر چنین باشد درختی که نشانده باشند خشک
و ضایع شود و باید که خداوند خانه ماه در احتراق نباشد
که چنین گفته اند که اگر این حال واقع باشد خداوند درخت
از میوه آن درخت نخورد زراعت کردن اختیار اگر کسی
زراعت را بنگر نیک وقت و ساعت را بطلب

بخانهٔ خاک و در سرطان بود نباشد پاک یعنی در اختیار
زراعت کردن باید که قمر در برج خاکی باشد یا در برج
سرطان و صاحب اختیارات علائیه گویند که در زراعت
کردن ماه و خداوند طالع باید که در برج منقلب باشند
و طالع برج ذو جسدین باشد و خداوند طالع بری بود
از نحوس و ناظر بود بطالع و احتراز باید نمود از آنکه
نحوس را بصاحب طالع نظری باشد زیرا که دلیل آن
بود که زرع را آفتی رسد فرزند بتعلیم دادن و بتعلیم
می بری فرزند اندرین اختیار بپسندند جای مه در
برج بادی چون دو پیکر یا بقوس و سنبله بود بعطارد
بدوستی نگران هر دو شان از نحوس کوده کران
یعنی چون فرزند بتعلیم دهند باید که قمر در برج بادی یا
در قوس یا در سنبله باشند و ناظر بود بعطارد بنظر
تثلیث یا تسدیس و قمر و عطارد هر دو از نحوس

خالی باشند بدانکه تعلیم چند قسم است و بیان اختیار
هر یک از اقسام مشهوره آن لازم است اول تعلیم
پیشه ها باید که ماه در حمل یا ثور یا جوزا یا میزان
یا حوت یا سنبله بود و اگر در دیگر برجها باشد هیچ نیاموزد
دوم تعلیم سازها و درین امر سه چیز ملاحظه باید نمود اول آنکه طالع وقت
جوزا یا میزان یا دلو بود زیرا که نغمه تعلق بهوا دارد و این بروج
هوائی اند دوم آنکه ماه متصل بود بعطارد یا بزهره یا یکی ازین
دو کوکب منصرف شده باشد و بدیگری متصل بود و اگر چنین میسر نشود
باید که ماه در خانهٔ زهره باشد متصل بعطارد یا در خانهٔ عطارد بود
باشد متصل بزهره سیوم آنکه زهره و عطارد و ماه در وتدی
باشند از اوتاد اربعه سیوم تعلیم علم و ادب و درین اختیار باید
که عطارد مستقیم و متصل بمشتری [illegible] و طالع باشند
و طالع وقت سنبله باشد و صاحب اختیارات علائیه فرموده اند
که اگر عطارد یا خداوند طالع در برجهای آتشی بود دلیل باشد

بر کمال علم و ادب و اگر مریخ در طالع بود آنکس دشمن علم شود و اگر زحل
در طالع بود هر چه بخواند فراموش کند **دارو خوردن** خوردن
دارو را بود در ایت احتیاط از کنی بود دعایت ماه را آنکه باشد
دریابی اندر اندام بخانه آبی یعنی چون خواهند که دارو خورند
باید که ماه در برج آبی باشد تا نود و بحمل در آید نظرش سوی زهره
بهرام و در نظر باشدش سوی بهرام چون نظر دوستی بود دیره دوران
دور باش از مقارن کیوان و باید که درین اختیار قمر ناظر
باشد بزهره و اگر بنظر تثلیث باشد یا تسدیس مریخ ناظر باشد هم
نیز مناسب است اما از نظر زحل بقمر احتراز باید نمود بتخفیف از قران
ایشان و حضرت شیخ کوشیار در مدخل آورده اند که چون
قمر متصل شود بمریخ بنظر دوستی عمل دارو قوی باشد و چون شعاع
مریخ یا مشتری بود ضعیف بود عمل او **برده خریدن** و رهی برده
خری بنگر تا که در برج بادی هست قمر ورنه بازی بجوس یا خوشه
نخستین و دور سعد هم تو شد و در اختیار برده خریدن باید که قمر

در برج بادی یا در قوس یا در سنبله باشد از نحوس دور و بمسعود متصل
و محمد ایوب گوید که ماه در برج ارضی یا هوائی باید مگر جدی و عمر گوید
در همه برجها شاید مگر حمل و عقرب و جدی و بهتر آنست که آن برج
بر صورت مردم باشد و قصرانی گوید که در حوت روا است
و صاحب اختیارات علائیه گفته است که باید که طالع و خداوند ثانی
و قمر و خداوند خانه قمر از نحوس سلیم باشند و خداوند سادس
طالع را با خداوند طالع نظر محبت و اتصال می باید و محمد ایوب
گوید که برده که در دست مشتری صنعت و پیشه خواهد آموخت
محلی می باید که بخرند که طالع و خانه ماه نیمه آخرین جوزا باشد **فصد**
و حجامت کردن ور کنی فصد یا حجامت را ای آتشین
برج نو قمر را جای چون خواهند که فصد یا حجامت کنند باید که
قمر در برج آتشی باشد که بر طبیعه روح است و صاحب شرح فصل
گفته است که قمر می باید که در برج هوائی باشد بعد جوزا اگر فصد
و حجامت فی روحانی نیست تخفیف بر دست و منکب سبب آنکه

بدن انسان متعلق با نظر سعد و نحوست پاک لیک با این همه
نباشد پاک گر کند سوی او دران هنگام نظر از روی دوستی بهرام
و باید که قمر درین اختیار بنظر سعدی مسعود بود و از نحس دور اما اگر
مریخ بنظر تثلیث یا تسدیس ناظر باشد مر و خللی نکند چون خون
ریختن بدو مناسب است و نیز باید که قمر ناقص النور باشد سفر
کردن و رکنی رای اختیار سفر ماه در برج منقلب بهتر نیک باشد
ببرج خاکی نیز لیک در سعد و نحس کن تمیز و در اختیار سفر باید
که قمر در برج خاکی بود چون سفر بر خشکی باشد و در برج آبی بود
چون بر دریا باشد و بهتر آنست که ماه در برج منقلب باشد و باید
که ماه متصل بود بمشتری و اگر آفتاب در تربیع سعود باشد یا در
مقابله ایشان دلیل بازگشتن باشد قمر از نحس و طالع و دوم و ششم
پاک یابند هفتم و نهم و باید که ماه و طالع وقت و دوم و هفتم
و نهم او از نحوس خالی باشند و خداوند طالع باید که از نحس نیز
خالی باشد و نحوس باید که از ماه و طالع ساقط باشند و باید که

در هفتم سعدی بود و خداوند نهم سعد باشد و در طالع بود و ماه
در نهم طالع یا در سیوم یا در یازدهم یا در پنجم او باشد و خداوند
طالع و خداوند خانه ماه در اوتاد باشند تسلیم از نحوس و درین
اختیار از چند چیز احتراز باید نمود اول آنکه خداوند طالع از
طالع و خداوند خانه ماه از ماه ساقط بود دوم آنکه عطارد
و ماه تحت الشعاع یا در ششم طالع یا در دوازدهم او باشد سیوم
آنکه ماه در مقابله یا در مقارنه یا تربیع نحوسی باشد زیرا که نظر
نحوس بماه بدتر باشد از نظرات ایشان بطالع قمرانی گویند که اگر
قمر متصل باشد بمریخ دلیل آفت باشد از دزدان یا از پادشاه
یا از آتش چهارم آنکه ماه در رو تر طریق بود که آن دلیل فتوری
زیان بود و دوری مسافت باشد پنجم آنکه ماه در طالع باشد که آن
دلیل بیماری بود در راه ششم آنکه هر دو نیر از طالع ساقط باشند
یا از یکدیگر دور که آن دلیل بر درازی سفر یا مردن مسافر
باشد بشهر در آمدن و در شهر اندر رفتن روی از راه باید اندر

بروج ثابته ماه

چون خواهند که در شهری روند باید که قمر در برج ثابت باشد
و چون اراده مزید توقف کرده باشند باید که در برج اسد
باشد و از خداوند طالع مقبول بود. طالع وقت یا دوم
مسعود. تا بود جمله کار تو محمود. و باید که طالع وقت
و خداوند طالع و دوم او از نحوس خالی بود و مساعد سعود باشند.
و خداوند دوم باید که کوکبی سعد و فوق الارض باشد و اگر نحس
بود باید که بطالع یا بخداوند طالع ناظر بود بنظر دوستی و باید
که قمر و خداوند خانه او تحت الارض نباشد که آن دلیل
خوف و دشواری کارها بود که در آن شهر خواهد کرد اما اگر
خواهد که در آن شهر کارهای مخفی کند باید که قمر تحت الشعاع
بود و خداوند دوم راجع یا مقیم یا تحت الشعاع نباشد
که اگر چنین باشد زود از آن شهر باز گردد و در آن شهر
سودی نکنند و اگر قمر با زحل باشد دلیل دشواری و مضرت
بود و اگر قمر با خداوند ثانی یا خداوند ثانی با عطارد

یا مریخ

یا مریخ بود ناظر باشد از سابع دلیل جراحت بود و اگر
زحل بجای مریخ باشد دلیل تاخیر بود در آن کار که خواهد
کرد و اموال بسیار ضایع شود و اگر مریخ با ماه بود
در قوس یا نوعی از قوس ناظر باشد دلیل مضرت بود
از آتش. **حاجت خواستن.** با کسی که تو حاجتی داری حاجت
را چه عرضه میداری. باید از همه کرده باشد زین
برج ثابت و گرنه ذو جسدین. لیکن از نحس پاک باید و
دور. و از سعادت گرفته کار بشکوه. و در حاجت
خواستن قمر باید که در برج ثابت یا ذو جسدین باشد
و خالی باشد از نحوس و با سعود متصل باشد یا نظار سعد
پس اگر حاجت از سلاطین طلب کند باید که متصل بآفتاب
باشد بنظر سعدی و همچنین قیاس کن مدلولات کواکب
دیگر را و اگر دلایل حاجت در طالع یا در جانب مشرق
باشد اول روز طلب آن حاجت کنند و اگر در وسط السما

یا میان وسط السماء و مغرب یعنی نیم روز آن کار دهناب
بود و اگر در وتد الارض بود آخر روز تا نیم شب بهتر باشد
و نحوس را برین قیاس کن و در اختیارات علائیه
مذکور است که درین کار باید که طالع وقت برج اسد
و ماه در ثور در وسط السماء و خداوند طالع متصل بسعود
و ماه زاید النور باشد عهد کردن و رهی با کسی
کنی عهدی اندرین کار بایدت جهدی تا بود در بروج ثابته
ماه خالی از نحس و فارغ از اکراه در اختیار عهد و بیعت
کردن باید که قمر در برج ثابت باشد قصرانی گوید که طالع
وقت و خانهٔ قمر باید که برج ثابت باشد و بهترین اسد
و عقرب است اما باید که قمر در عقرب نباشد چه محمد یوسف گفته است
که قمر در عقرب همه احوال بد است و برجهای ذوجسدین هم
نیک باشد خاصه قوس و حوت بتخصیص که خداوند این دو
خانه در برج ثابت باشد و باید که طالع و خداوندش و ماه

وخداوند

وخداوند خانهٔ او از نحوس سلیم باشند ستور خریدن
چون ستوران خری خردان از صد ماه در ثور خواه
یا باسد ورنه باری به برج ذوجسدین نظر
سعد داده اورا زین در محل ستور خریدن باید که ماه در
ثور باشد یا در برج ذوجسدین منظور بنظر سعدی اما اگر آن
ستور بجهة سواری خرند محمد ایوب گوید که طالع و خانهٔ ماه حمل
یا ثور یا یکی از بروج ذوجسدین باید و حکیم گوشیار گوید که درین
حال قمر در برج ثابت باید مگر قمر در عقرب و دلو و سحری گوید تا دید اورا
و ماه از نحوس خالی باید و همچنین ششم و خداوندش و باید که
زحل متصل نباشد بماه و اگر ستور ریاضت ناکشیده خرد باید
که طالع وقت و موضع ماه نیمهٔ آخرین برج اسد باشد و اگر خواهد
که بهاء آن ستور زیاده شود طالع وقت برج ذوجسدین باید و اگر
بجهة بارکشیدن خرد طالع و خانه نیمهٔ آخرین قوس باید شکار
کردن ورت راست تا شکار کنی کوش تا ساعت اختیار کنی

درکمان جوی جای ماه منیر یا یکی خانه از دو خانهٔ تیر وگر آنجا نباشد
اندر حوت مکن هیچ ازین چهار بیوت یعنی در اختیار شکار کردن
قمر در قوس یا جوزا یا سنبله یا حوت باید اما اگر شکار مرغان بود
باید که قمر در برج هوائی متصل بعطارد قوی حال بود و صاحب
اختیارات علائیه گوید که اگر شکار بباز کند جوزا و اگر بچرغ یا شاهین
کند میزان و اگر بعقاب کند دلو بهتر است از بروج دیگر و آب
آنست که طالع وقت برج منقلب بود و قمر مسعود و مشتری در طالع
و مریخ در سابع و زحل ساقط و زهره در یکی از اوتاد یا در مایل الاوتاد
و بهتر آنست که در یازدهم بود و اگر ماه بزهره ناظر بود بغایت نیک باشد
و در آن شکار نشاط بسیار حاصل شود و باید که ماه منصرف باشد
از مریخ محمد ایوب گوید که اگر ماه در طالع بود دلیل آسانی شکار باشد
و باید که کوکبی که ماه بدو متصل شود در مایل الوتد بود که اگر چنین نباشد
آن صید قوت کند و اگر ساقط بود دلیل مردن آن صید باشد و
بخصوص اگر ماه بستاره راجع باشد البته بران صید ظفر نیابد و حذر باید کرد

ازانکه

ازانکه طالع برجی باشد از بروج آتشی که اگر چنین باشد آن صید مسلط
شود و جراحت کند و اگر شکار در دریا کنند باید که طالع برج دو جسدین
باشد و کوشیار گوید که حوت روا باشد و خداوند طالع و ماه در
برج آبی باید و ماه بخداوند خانهٔ خود ناظر و ناظر بعطارد یا بزهره
باید و مناسب آنست که مریخ در برج آبی و زهره در مقابلهٔ او نبود

دلیل کواکب بر هر چیز بدانکه هر یک از کواکب سبعه سیاره دلالت
بر نوعی از الوان و صنفی از اصناف انسان و حیوان ایشان و غیر
ذلک و مصنف بیان بعضی از آن درین چند بیت که مرقوم خواهد
شد کرده و ما متکفل ایراد بعضی فواید از احوال این کواکب
که لایق بحال این مقال بود شدیم و ترتیب افلاک را مصنف رعی
داشته ابتدا بزحل کرده مدلولات او را بیان می کند مر زحل
را دلیل دان همواره بر دهاقین و بر ضیاع و عقار همچنین بر
سواد بزرگ است یعنی زحل از طوایف انسان چون خوشحال
باشد دلیلست بر ملکان و ارباب خانهای قدیم و مردم قلعه دار

کیوان زحل نحس اگر ز روزی گرد خشک فزون
جدی را ز شب چهار شنبه ساعت اول ساعت
هشت روز شنبه ساعت اول ساعت هشت
گرد از سی سال برجی دو سال و نیم فرح
گرد از رحم در می گرد از ده ماه و گرد از ده
روز چهار و گرد از ده روز
و مشتری ماه دیگر مقیم

و پیران و مشایخ و دهاقین و چون بدحال بود دلیلست بر زاهدان
بی علم و مشایخ بی کار و مزدوران و بندگان و کهل کاران
و حبشیان و مردم سودایی و بلغمی و از رنگها دلیل است
بر سیاهی و از اشیا دلیل است بر ضیاع و عقار و از اعضا
دلیل است بر سپرز و استخوان و پوست و ناخن و از امراض
دلیل است بر نقرس و استسقا و آنچه در سن پیری حادث شود
و سبب آن سردی و خشکی بود و از خویها دلیلست بر جهل و ترس
و مکر و کاهلی و ستیزه کاری و از صورتها دلیلست بر صورت
زشت و بزرگ سر و خورد چشم و پیوسته ابرو و فراخ دهان و سطبر
لب و از سنها دلیلست بر پیری و پدران و جدان و دایه داران و از حیوانات
دلیلست بر ملخ و موش و مار و بوم و جعد و کلاغ
و مگس و آنچه بزیر زمین خانه داشته باشد و از بناها دلیلست
بر عقاقیر و بیخها و ادویه‌ها که قابض باشد و از دینها دلیلست
بر دین یهودی و از جایها دلیلست بر کوههای خشک و بلند و غارها

و مقامهای خراب و بناهای قدیم و شورستانها و گورستانها
و قلاع و اقلیم او تعلق بدین کوکب دارد ❊ مشتری نیر بر برات
نظر بر قاضی و ائمه دین ❊ بر کبودی و اهل صفه همین ❊
و مشتری چون خوش حال بود دلیلست بر سلاطین عادل
و مردم شریف و ائمه و قضاة و وزرا و زهاد و بازرگانان بزرگ
و توانگران و مردم با دیانت و امانت و رقیبان و خزینه
داران و چون بدحال است دلیلست بر زاهدان زرق
و منافقان و گدایان بجهت اندک چیزی نفاق بسیار کنند
و خود را نیک نمایند و از خویها دلیلست بر لطف و حلم و زهد
و پارسایی و امانت و امر معروف و نهی منکر و راستی و از جاها
دلیلست بر عبادت و خانها و مساجد و صوامع و منبرهای
عالمان و اعتقادات و مقامهای عالی و خزینه و از بیماریها دلیلست
بر آنچه از دی تعفن نباشد و آماسها و بادها که رنگ نگرداند
و از نباتها دلیلست بر گندم و جو و برنج و نخود و کنجد و قرطم

حمل تا بر جدی سعد اگر روز و روزی گرم تر
حمل تا حوت نحس ... ساعت
اول و ساعت هشتم روز ... ساعت
اول و ساعت هشتم ... از ده
بر جدی یک ... برج یازدهم
در هر ... تا چهار ...
دیگر مقیم

و مقامها

ع بهرام مریخ نحس اصغر نرینه گرم خشک منزل حمل عقرب سه شنبه ساعت اول و ساعت هشت
روز پنجشنبه ساعت اول و ساعت هشت دوری یک سال بر هر برجی یک ماه و نیم فرح برج جدی شرف در ماه و نیم ... و یک ماه و نیم
در ماه و نیم راجع و یک سال یازده ماه دیگر مقیم

وسیب و انار ترش و از حیوانات دلیل است بر آنچه بخورند حلال
بود و طاوس و لقلق و همای و از صورتها دلیل است بر صورت
و چشمها فراخ و دهن و عضا دلیل است بر خون طبیعی و نطفه و مغز
و جگر و حلقوم و رحم و رگهای جهنده و از سنها دلیلست بر سن
کهولت و از رنگها دلیلست بر سفیدی یا زردی یا سبزی
زند و از جامها دلیلست بر آنچه کبود بود و علما اقرار دارند
و فوطه و جامهای پاکیزه و دلیلست بر ابهم و بینی از زردی علم
و عدل و پاکی و بعضی گفته اند که او دلیلست بر دین ترسایی
و اقلیم دوم او راست بر سیاهی دلیل ... زنگ
سرخی و خون و را گماشت و مریخ را که نحس حال است دلیلست
بر امرا و لشکریان و ملوک و ارباب سلاح و جوانان
بد حال باشد دلیلست بر اهل شور و فتنه و دزدان و صیادان
و خونیان و از خوها دلیلست بر دلیری و شجاعت
و دروغ و خلاف و سبکساری و بد عهدی و از صورتها

خوشحال نیز اگر سعد اگر زور و زرد گرم خشک منزل اسد یکشنبه ساعت اول و ساعت هشتم روز یکشنبه
ساعت اول و ساعت هشت دوری یک سال بر هر برجی ... فرح برج ...

دلیلست بر مردم بلند بالا و بزرگ سر و اشتر و خورد گوشت
سرخ موی آنکه بروی و زخم خورده و علامت بر روی و دندان
باشد و از سنها دلیلست بر آخر سن وقوف و اول سن کهولت
و از نباتها دلیلست بر درختان با خار و چوب بقم و عود
و سفیدار و کندنا و سیر و پیاز و ترب و انواع زهرها و از حیوانات
دلیلست بر گوسفند و گورخر و بز و گرگ و یوز و شغال و مار افعی
و عقرب و خار پشت و از جایها دلیلست بر آتشکدها و لشکر
گاهها و جایهاء سیاست و مطبخها و هر جا که حیوانات کشند
و از بیماریها دلیلست بر اسقاط حمل و شکستن اعضاو
متصل و جراحتها و ریشها و سوختن و آنچه بداغ و شق
محتاج بود و زحمت خون و هر علت که از گرمی و خشکی پدید
آید و از رنگها دلیلست بر سیاهی که مایل بسرخی و سفیدی باشد
و اقلیم سیوم تعلق بدین کوکب دارد خور بر سلاطین ... آفتاب دلیل
رنگ زردی و مهتران جلیل و آفتاب چون خوشحال باشد

زهره سعد اصغر ماده ع بر رود منزل ثور میزان شب شنبه ساعت اول و ساعت هشت روز جمعه ساعت اول
و ساعت هشت دوری یک سال برج هفده روز در هر برج یک سال و هفده ماه و یک ماه نیم راجع
و یک سال ماه دیگر مقیم

دلیل بود بر سلاطین و مهتران بزرگ و حکما و شوالیان جرگیان
وچون بد حال بود دلیلست بر معماران و نقاشان و استادان
دبیرستان و رقیبان واز رنگها دلیلست بر زردی که مثل
نارنجی باشد واز صورتها دلیلست بر مردم بزرگ سینه و قوی
واز خویها دلیلست بر خرد و فهم و کبر و غلبه جستن و حرص و عبث
بر غنا و طلب یافتن و جمع کردن مال و همت عالی واز مزهها
دلیلست بر آنچه از گرمی و خشکی حادث شود و بدل متعلق باشد
و درد چشم واز نباتها دلیلست بر شکر و عسل و انار شیرین و انگور
و خرما واز حیوانات دلیلست بر گوسفند کوهی و آهو و شیر و پلنگ
و باز و شاهین و اسب قیمتی و زنبور عسل و از اعضا دلیل است
بر جانب راست واز سنها دلیلست بر سن وقوف واز دینها
دلیل است بر دین نصاری و بعضی گفته اند که بر آتش پرستی و اقلیم
چهارم تعلق بدین کوکب دارد زهره بر زنانست کوکب ماینده مهر و هم بر رنگها
سفید و زهره دلیلست بر زنان و خاتونان و ساده ذقنان

وچون

وخوب صورتان واهل طرب و زینت و خادمان اگر خوشحال باشد و اگر بد
حال باشد دلیلست بر مخنثان و جامه شویان و مشاطگان و قوادان
و بدکاران واز رنگها دلیلست بر سفید روشن واز طعامها دلیلست
بر چربی و شیرینی که لذیذ باشد واز سنها دلیلست بر بعد از بلوغ
واز خویها دلیلست بر خوشخویی و گشاده رویی و شجاعت و معاشرت
و طرب و لهو و لعب و مزاح و هزل و طلب سرود و شعر و زدن سازها و موسیقی
و عشقبازی واز صورتها دلیلست بر صورتهای فربه و سطبر بدن
و خورد دست و پای و باریک میان و دراز پشت و کوتاه بینی
واز نباتها دلیلست بر آنچه خوشبوی و شیرین باشد و میوهها و انگور
و شفتالو و آلو و انجیر واز حیوانات دلیل بر فاخته و ماهی بزرگ
و هزار دستان و بلبل و کبوتر و آنچه خوش صورت باشد
واز دینها دلیلست بر دین اسلام و اقلیم پنجم تعلق بدین کوکب دارد
تیر بر جمله رنگهاست دلیل بر دبیران و خواجگان خلیل
و عطارد چون خوشحال باشد دلیلست بر اصحاب دیوان و دبیران و متصرفان

و متکلمان و اهل حکمت و منجمان و مهندسان و چون بد حال باشد
دلیلت بر شاعران و بندکان و مردم بیهوده گوی و فال گیر
و چون او ممتزج المزاجست بر جمیع الوان دلیلت و از
خویها دلیلت بر زیرکی و عقل و فکر و حفظ و حرص و ساختن
مکر و حاضر جوابی و سخن فروشی و از سنها دلیلت بر سن بیست از
بلوغ و از نباتها دلیلت بر آنچه ساق ندارد و بوی تیز دارد
و ماش و باقلی و کدو و کشنیز و درختان با میوه و کلک و نی و از حیوانات
دلیلت بر سگان شکاری و روباه و بوزینه و طوطی و از
بیماریها دلیلت بر ریختن موی و صرع و دیوانگی و لکنت
زبان و وسواس و مالیخولیا و سرفه و قی و از جایها دلیلت
بر دیوان خانها و عبادت خانها و خانهای بالا و کتاب
خانها و از دینها دلیلت بر دین حکما و اقلیم ششم تعلق بدین
کوکب دارد ماه برج اسیس مه دلیل آید رنگ سبزی از وی خواهد
و قمر چون خوشحال بود دلیلت بر خلفا و ولی عهدان و ملک

زادکان

زادکان و اگر بد حال باشد دلیلت بر پیکان و جاسوسان
و مردم سفله و عوام الناس و کودکان که چهار ساله نشده
باشند و از رنگها دلیلت بر سبزی که بسفیدی مایل باشد
و از صورتها دلیلت بر صورت خوب و چشم شهلا و ابروی
پیوسته و دندانهای کشاده و از خویها دلیلت بر مردم
سلیم و آمیزنده و حریص در حق زنان و مردان و مردم
سخن چین و از نباتها دلیلت بر قصب و پنبه و کتان و خیار
و از جانوران دلیلت بر مرغان آبی و دراج و قمری و از
اعضا دلیلت بر جانب راست و معده و شش و گرده و پوست
و پستان و از جایها دلیلت بر آبگیر و شرابخانها و رودها
و چاهها و حوضها و حایطها و باغها و از دینها دلیلت بر
بت پرستی و اقلیم هفتم تعلق بدین کوکب دارد و مولانا علیشاه
خوارزمی در کتاب ثمار اشجار از صاحب مجمل نقل کرده است
که اقلیم اول از زحل و اقلیم دوم از شمس و اقلیم سوم از عطارد

واقلیم چهارم از مشتری و اقلیم پنجم از زهره و اقلیم ششم از قمر و هفتم
از مریخست و چنین گفته است که قول صاحب مجمل را اصح گرفته اند
والله اعلم بالصواب اتصال ماه با آفتاب چون مصنف
اختیارات را بحسب محال قمر بیان کرد بتفصیل ها لا میخواهد که اختیارات
را بحسب نظرات و اتصالات با کواکب دیگر از سیاره بیان
کند که در هر نظری که میان قمر و یکی ازین کواکب واقع شود
چه کار مناسب است کردن و از چه کار لایقست حذر کردن
و چون آفتاب نیر اعظم بود ابتدا باتصالات قمر کرد با
قران یعنی قران ماه با آفتاب و مناسب آن بود که اجتماع گفتی
عوض لفظ قران و این نظر را بر انظار دیگر مقدم داشت
بسبب آنکه گفته اند که اثر قران عظیم تر است از اثر نظرات دیگر
یا آنکه در چون غایت اتصال حاصلست او را مقدم داشت
و همچنین انظار دیگر را بحسب قرب اتصال بریکدیگر مقدم داشت
با خود از او قت قران قمر با شمس از آغاز کارها بحذر طلب حاجت

حجامت و فصد

حجامت و فصد بد بود دیگر کنی بر آنها قصد نیست از جوب و روز
کمین کردن باک و در خواسته دفین کردن یعنی چون قمر و
آفتاب مجتمع باشند حذر باید کرد از آغاز کارها و طلب حاجت
و فصد و حجامت و نیکست حرب و کمین کردن و مال و خواسته
را دفن کردن تسدیس و در تسدیس شان فتاد نظر
هر چه خواهی بکن که نیست خطر عرضه کردن بشاه حاجت
رای طلب مال و آبادانی جای و چون میان قمر و آفتاب
نظر تسدیس باشد اکثر کارها توان کرد بتخصیص عرض کردن
بپادشاه و اصحاب جاه حاجت و رای و طلب کردن مال
و آبادانی منزل و جای تربیع باز تربیع بسیاست را نیز
نیکو بود عمارت را لیک از آغاز کارهای دگر اندرین وقت
بد بود حذر و در تربیع آفتاب و ماه نیکست ادب و سیاست
و عمارت و مرمت کردن جایها بتخصیص تختگاه و قصر پادشاه
ولازم است احتراز کردن از آغاز کارهای دیگر تثلیث

در تثلیث شان نظر باشد؛ دیدن شاه خوب تر باشد
و در ریاست طلب کنی شاید؛ این نظر قدر تو بیفزاید؛ و میان
این دو کوکب چون نظر تثلیث باشد نیکوست دیدن سلاطین نامدار
و حکام عالیمقدار و ارباب جاه و مقربان درگاه حضرت پادشاه
و چون نظر طلب مهتری و ریاست کند نیکو باشد قدر و منزلت
و جاه و دولت را زیاده کند مقابله در توانی نظر مقابله
بد بود ابتدا معامله را؛ خاصه ملک و ضیاع بخریدن؛ نیز دیدار پادشاه
دیدن؛ یعنی چون میان این دو کوکب استقبال باشد معامله کردن
و املاک و اسباب خریدن و دیدن سلاطین و خواجگان با جاه
و تمکین بسیار بد بود و موجب تباه جاه باشد و ایراد لفظ استقبال
بجای مقابله انسب بود اما مصنف در آن تساهلی نموده اتصال بزهره
چون فلک زهره بعد از فلک شمس است مصنف بعد از بیان اتصالات
ماه با و اتصالات ماه را بزهره بیان میکند قران و در بود مقارن
زهره؛ باشد آغاز کارها شهره؛ یعنی چون ماه مقارن زهره باشد

ابتدا

ابتدا و آغاز کارها مناسب بود تسدیس و در تسدیس هر دو
راست نظر؛ وقت تزویج و شرکت و سفر؛ نیز نیکو بود
تجارت را؛ و در نظر تسدیس که میان این دو کوکب باشد
نیکست تزویج و شرکت و سفر و تجارت و اکثر کارها که در وی فرح و
سروری باشد بتخصیص نو بریدن و پوشیدن تربیع لیکس تربیع
عمارت را؛ و در تربیع این دو کوکب نیکست عمارت را
بتخصیص عمارت تره زارها و گلزارها و هر جا که شایسته عشرت
و تماشا باشد تثلیث باز تثلیث سودها را به؛ که اندر دو خوشی
دلیست فره؛ و در تثلیث این دو کوکب مناسب است طوی
و کدخدائی و عروسی کردن مقابله و در مقابل بوند باشی
عجول؛ در فرستادن برید و رسول؛ و چون میان ماه و زهره
نظر مقابله باشد فرستادن پیک و رسول لایق باشد بتخصیص که
آن پیک و رسول بجانب زنان و مطربان و خاتونان رود
اتصال ماه بعطارد چون فلک عطارد بعد از فلک زهره است

اتصال ماه را باو بعد از اتصال ماه بزهره بیان میکند قران

ور مقارن بود قمر با تیر دیدن عالمان بهست و دبیر طلب

حاجت اختیار سفر اندرین وقت اگر کنی بهتر یعنی چون میان

قمر و عطارد قران باشد نیک بود دیدن علما و فضلا و دبیران

و طلب حاجت از ایشان و سفر کردن تسدیس و در تسدیس

ناظرند این دو باشد این وقت خوردن دارو و این دو کوکب

چون بنظر تسدیس بیکدیگر ناظر باشند جلاب و دارو خوردن

مناسبست تربیع باز تربیع وقت تعلیمست هم که بیع و ضیعت

بیمست و چون میان این دو کوکب نظر تربیع باشد نیک

بود مناظره و مباحثه و تعلیم علوم و قطع محاسبات و بیع ضیاع

و بیم است از نو بریدن و پوشیدن و ابتدای کارها تثلیث

گاه تثلیث نیک دان هموار با بزرگان اگر کنی دیدار و در نظر

تثلیث قمر و عطارد نیکست دیدن بزرگان بتخصیص وزرا و ارباب

قلم و نامه فرستادن بدیشان مقابله و در مقابل بود نظر سران

وقت

وقت با عالمان مناظره دان و در نظر مقابله این دو کوکب

مناظره و مباحثه و مجادله علما در مسایل مناسبست و تحقیق

لفظ مناظره بحسب اصطلاح اصحاب نجوم بعد ازین مذکور شود

اتصال ماه بزحل چون اتصال ماه را بکواکبی که در تحت فلک

شمس است مصنف بیان کرد ابتدا بزحل نموده ترتیب افلاک

را نیز در کواکب یافته مرعی میدارد قران ور بود با قمر قران زحل

باشد آغاز کارها بخلل خاصه تزویج و جامه بریدن کارهای

نو بسیجیدن باک نبود ز کندن کاریز همچنین جوی و حوض

کندن نیز و در نظر قران که میان زحل و قمر واقع شود آغاز

کارها و تزویج و جامهٔ نو پوشیدن و بریدن و تهیهٔ اسباب

سفر کردن و بسفر رفتن مناسب تثلیث و نیکست کاریز و جوی

و حوض و نقب کندن تسدیس باز اگر شان نظر بود تسدیس

کار بند این حدیث بی تلبیس دیدن پیر و خواجهٔ دهقان

نیک دان و عمارت بستان و چون میان این دو کوکب

نظر تسدیس باشد و میان پیران و خواجهاء و دهقانان و اهل
قلاع و عمارت باغ و بستان و املاک خریدن نیک باشد.
تربیع و رنباشد نظر بجز تربیع بنود هیچ کاری تصدیع و درین
نظر توقف در کارها و اختیار فراغت و خلوت انسب است
تثلیث و رتثلیث میکنند نظر دانکه وقت تجارتست و سفر
و چون تثلیث بود میان این دو کوکب مناسب باشد تجارت
و سفر و عمارت و زراعت و بنا نهادن مقابله نظری بدتر از
مقابله نیست که از وجز بدی بحاصل نیست و از انظار قمر
بکواکب سیار بدتر از مقابله او برزحل نیست و درین نظر
هیچ کار نباید کرد بتخصیص سفر و نو بریدن که اثر این نظر عداوت
و دشمنی است اتصال ماه بمشتری قران و در مقارن بمشتریست قمر
بسعادت بود ترا بهتر اول کار از قلیل و کثیر نیک باشد
بخاصه نزد وزیر چون میان قمر و مشتری قران واقع شود
نیکست ابتدای کارها و دیدن وزرا و اکابر و بیع و شری

تسدیس

تسدیس و ار بتسدیس کنند نظر دانکه وقت تجارتست و سفر
و در نظر تسدیس که میان این دو کوکب واقع شود نیکست تجارت
و سفر و عقد و دیدن اشراف و نو بریدن و پوشیدن تربیع
وقت تربیع اگر باشد جد بر بنای صوامع و مسجد دهد
نیکی و سعادت روی نیز نیکو شناس کندن جوی و تربیع این
دو کوکب مناسب است بنای صوامع و مساجد و حیاض و دعاهای
شرعیه و کندن جوی و کاریز تثلیث و رتثلیث بنگر نظر همی دانکه
بشود هیچ کار غمی خاصه آرایش از قلیل و کثیر دیدن روی مهتران
جلیل و در تثلیث قمر و مشتری مناسب است اکثر کارها
خاصه آرایش و تزیین و دیدن اکابر و سیادات و قضات
و عقد و سفر و نو بریدن و پوشیدن مقابله باید اکرشان
مقابله است نظر ممکن اندیشه ضیاع و بحر و در نظر مقابله که
میان ایشان واقع شود خریدن ضیاع و عقار و دعاوی شرعیه
و قطع مخاصمات لایق است نظر و رکنند این زمان مناظره عالمی

عالمی نبود پس مخاطره و درین نظر نکت مناظره و مجادله
علما و فضلا در مسایل و مباحث علوم و بنابرین اصحاب نجوم
لفظ مناظره را نیز بر نوعی از انتصال کواکب اطلاق می‌کنند
و در بعضی از تقاویم علامت آن زاجی نویسند پس لازم بود
بیان آن کردن و او را تناظر نیز میگویند و آن دو نوع است
اول تناظر نوعی و آن بودن دو کوکب در دو جانب
سر سرطان بر وجهی که بعد ایشان از سر سرطان برابر
باشد مثلا کوکبی در اول درجه جوزا بود و دیگری در اول
درجه اسد بعد ایشان هر یک از سر سرطان یک برج
پس میان ایشان تناظر نوعی باشد دوم تناظر مطلعی و آن
بودن دو کوکب در دو جانب سر حمل که بعد ایشان
از سر حمل برابر باشد مثلا کوکبی در اول درجه قوس باشد
و دیگر در اول درجه اسد بعد هر یکی از ایشان از سر حمل
چهار برج خواهد بود پس میان ایشان تناظر مطلعی باشد

و تناظر

و تناظر و مناظره کواکب در تقاویم به هفت رقم نویسند اول رقم
تناظر و مناظره و آن نظر باشد دوم رقم کوکب تحتانی سیوم رقم
کوکب فوقانی چهارم رقم شب یا روز پنجم روز هفته ششم رقم
ساعت هفتم رقم دقیقه و در بعضی تقاویم چون تناظر نوعی بود
بدین صورت نویسند ظهر و چون مطلعی بود برین گونه
ظع عر و تناظر و مناظره کواکب سعد سعد و کواکب
نحس نحس و کواکب سعد و نحس میانه است اتصال ماه بمریخ
در کند با قمر قران بهرام بنود هیچ کار ما بد رام خاصه
رفتن نزد اهل سلاح نیک بد دان و شنو این مزاح
چون میان قمر و مریخ قران باشد توقف در جمیع مهام
اولی بود بتخصیص بدان اهل سلاح و امرا و لشکریان
تسدیس باز تسدیس وقت مدارست با کسی که سپاهی است
و در دوستی براه دور برید اندرین وقت به که بنشیند
و در وقتی که میان این دو کوکب نظر تسدیس باشد نیکو بود

دیدن لشکریان و سپهسالاران و فرستادن رسولان

و پیکان براههای دور بتخصیص اگر بجانب سپهسالاران و امرا

لشکر بود تربیع وقت تربیع دان که هست خطر جامه بریدن

نکاح و سفر و اگر میان این دو کوکب نظر تربیع باشد اکثر کار

بد باشد بتخصیص جامه بریدن و نکاح بستن و سفر کردن اما

ساختن آلت حرب و عداوت نیک بود تثلیث وقت تثلیث

کار اهل سپاه کن و حاجات خویش از ایشان خواه و چون

نظر تثلیث باشد میان این دو کوکب نیک بود کار اهل سپاه و لشکر

و جنگ ساختن و عرض سپاه کردن و حاجت از امرا و لشکریان

و سپهسالاران خواستن و ایشان را ملاقات نمودن مقابله

لیک باشد ار مقابلت نظر از سپاهی و کار او بحذر نخواه وقت

نیز بنده و ترک ذانکه نحس موثر است و بزرگ و چون این

دو کوکب در مقابل یکدیگر باشند واجب است حذر کردن از

ملاقات سپاهیان و اتراک و کار سپاه ساختن و بنده و ترک

اصحاب عظام و اولاد کرام آنحضرت که هر یک ظلام شام بوادی

ضلالت را مصباح صباح هدایت و گمراهان شوارع شریعت

را دلیل جلیل طریقت اند گردانند و لله الحمد اولا و اخرا

و ظاهرا و باطنا تمام شد شرح مدخل منظوم بعون عنایت

ملک القیوم در شهور عامی که از مضمون این بیت مفهوم و

معلوم میشود تاریخ یافت چه اتمام کتاب حبیب

از کرم لطف کریم و حبیب کرد چه تاریخ تمامش سوال

گفت که اتمام کتاب حبیب تمت

بعون عنایت ملک فی منظمت

فی المعما باسم عوض حلبت عظمه فی قوم ... فی سنه

کر کنی عزم من سبیل بگویم یک بیت ۸ نام دلداری که تا رشک ماه آسمان

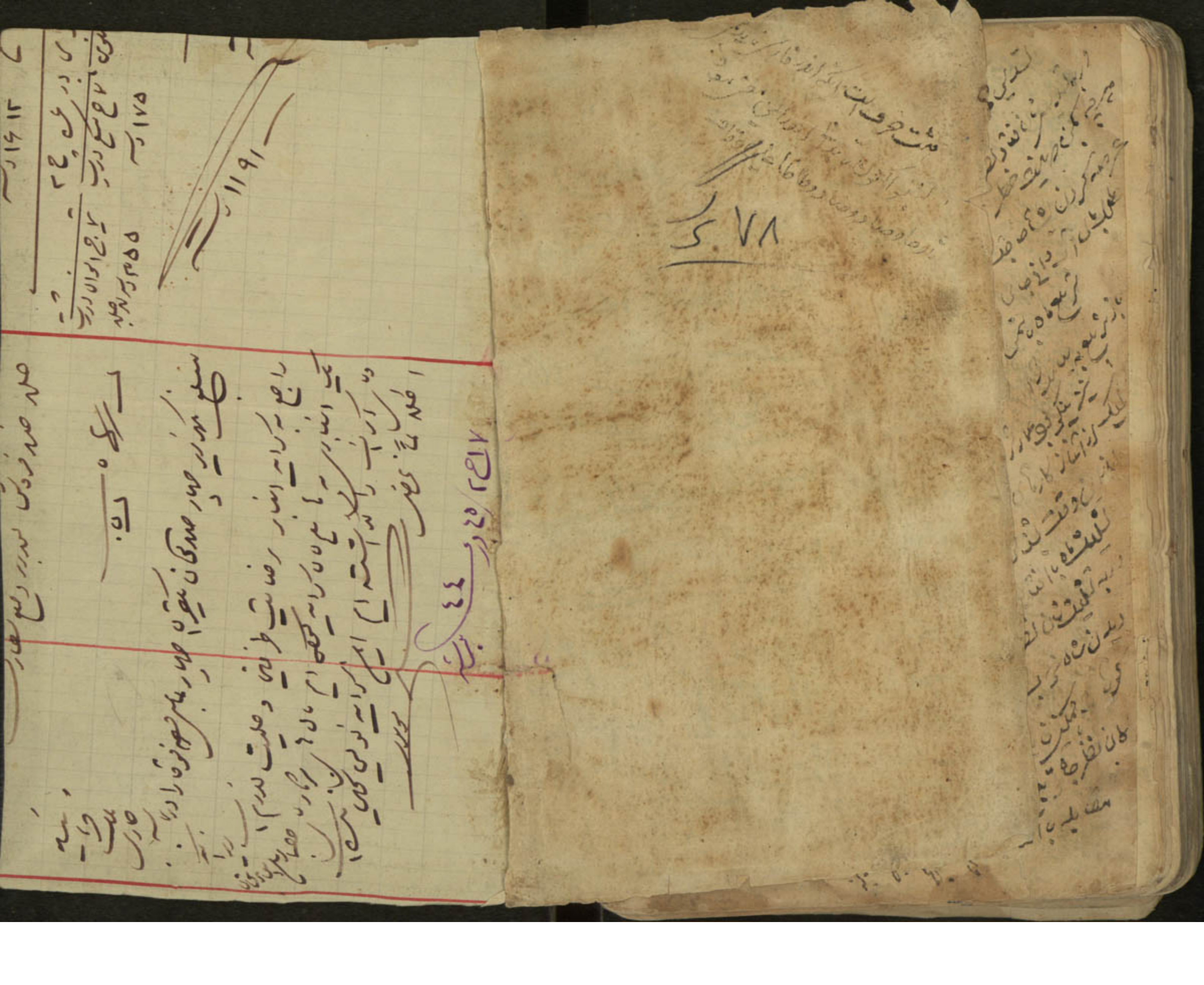
کرگنی ... ضرب ار کنی ... تحت غیر از آن نامی که دارم جلوه در دل عیان

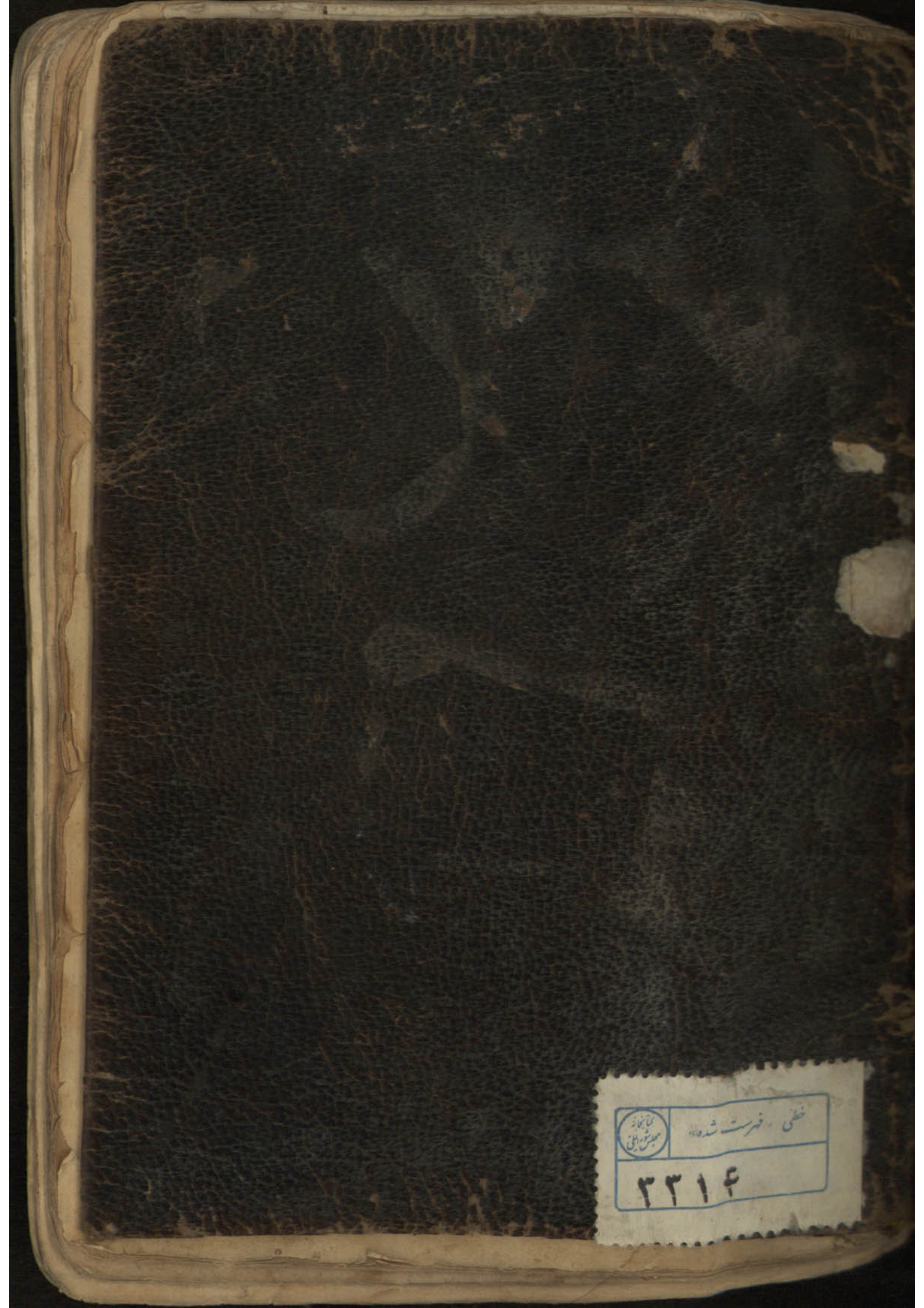
گر شدت معلوم از این اسم دوم حرف طرح کن تا بنیش گیر و ثالث آن اسم دان

بعد از آن از اسم اول ثانی و را ابتر یاد و چند بش کن و بیرون کنش زو در میان

هر چه باقی ماند از وی اش در آور در حساب

حاصلش را جمع کن تاریخ آن دفتر بدان





کتابخانه مجلس شورای ملی
خطی . فهرست شده
۳۳۱۴

